

راه حقیقت

ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

شماره هشتم (۱۵) ماه عقرب سال ۱۳۸۱ (۶ نومبر ۲۰۰۲)

۱؛ نظرات و مواضع "نهضت ملی" افغانستان (بخش دوم):

الف؛ "گردهم آئی بن یک آغاز نوین برای افغانستان".

ب؛ "شبح تروریزم وصف آرائی سرمایه داری جهان".

ج؛ "ارزیابی مذاکرات پترسبرگ بن درمورد افغانستان".

د؛ "قیامهای همگانی و آموزش از صعود و نزول آن".

۲؛ نوشته "آموزشی از نوویارسالتی دیگر" نمودبارزی از خصومت ورزی نویسندگان آن علیه

کمونیسم انقلابی است!

علیه نظرات و مواضع "نهضت ملی" افغانستان

(بخش دوم)

در شماره دوم "نهضت" صفحه اول تحت عنوان گردهم آئی بن یک آغاز نوین برای افغانستان چنین میخوانیم: "براستی که کمتر ملتی در قرن گذشته میلادی باندازه مادر در درونج و خون شناور بوده است..... پدیده مهیب و هولناک تاریخ کشور، یعنی طالبان که چون اعجوبه برتارک جنایت پیشه گان تاریخ منطقه، بلکه تاریخ جهان دمار از روزگار ملت مادر آورد و میخواست آخرین نفسهای مردم را از حلقوم نحیف شان بیرون آورد، نابود گردید. جالبتر آنکه نابودی این پدیده بدست سازندگان آن صورت گرفت".

براستی که مردم افغانستان چه در قرنهای قبل و چه در قرن بیستم از ستم و استبداد ارتجاع فئودالی داخلی و مهاجمین و استیلاگران خارجی خصوصاً استعمارگران انگلیس بعد از دهه چهارم قرن نهم میلادی رنج و عذاب بیکرانی راکشیده اند. خصوصاً (۲۰) سال دوران زمامداری سیاه و وحشتناک قرون وسطائی امیر عبدالرحمن جلاد در دهه اخیر قرن نهم میلادی که بعد دوران ستم و استبداد سبعانه امیر حبیب الله آغاز گردید، که تا سال (۱۹۱۹) میلادی ادامه یافت. فقط دوران ده ساله سلطنت امان الله خان که با حصول استقلال سیاسی کشور و انجام رفرمهای روینائی همراه بود و مردم ما از آزادیهای سیاسی محدود برخوردار شدند؛ یعنی توانستند پییمانۀ محدود از دست آورد مبارزات ضدا ارتجاعی

و ضد استعماری شان برخوردار گردند. که با سقوط دولت امنی بوسیله توطئه ارتجاع داخلی و استعمارگران انگلیس؛ عروسک بی عرضه بنام حبیب الله (بچه سقاء) بقدرت رسانده شد تا استعمارگران بریتانیا مجال یافتند تا مهره کارآگاه مورد اعتماد خود را تدارک دیدند؛ که دوران استبداد ظلمتبار نادرخان ویرادران و پسر او ظاهر شاه ویرادرزاده اش دائود آغاز گردید. ونیم قرن توده های مردم رادرفقرویدبختی، جهل و بیسوادی و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی و عقبماندگی همه جانبه نگهداشتند. انواع ستم و استبداد طبقاتی و ملی را خاندان نادرخان در رأس طبقات ملک کمپرادوریه حمایت استعمار و امپریالیزم بر خلق کشور اعمال کردند.

بعد دوران وحشتبار مزدوران تربیت یافته سوسیال امپریالیزم شوروی رسید؛ که با کدتای (۷ ثور ۱۳۵۷) بقدرت رسیدند. این باند خود فروخته بالرتش اشغالگر شوروی و پلستعمار کشیدن کشور در طی (۱۴) سال حکومت ننگین و برده وارشان هولناکترین جنایات را از کشتار، زندان و شکنجه، زنده بگور کردن، تجاوز زینت، فرار دادن اجباری میلیونها هموطن ما و ویرانی کشور در تمام ابعاد آن علیه خلق و میهن مرتکب شدند. قتل و معلولیت میلیونها انسان، اجحافات و درد و آلام ورنج و عذاب فراموش ناشدنی نتیجه حکومتداری این میهنفروشان جنایت پیشه است. بعد نوبت به نیروهای ارتجاعی اسلامی این مزدوران امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و سعودی رسید. اینها که با حمایت و کمک حامیان غربی و منطقه ای شان خود را بر جنگ مقاومت خلق ماتحمیل کرده و حاصل خون و درد ورنج میلیونها هموطن ما را در جهت منافع ارتجاعی پلیدشان و اهداف شوم و منافع غارتگرانه با داران امپریالیستی و ارتجاعی آنها به نابودی کشیدند. که با حدت رقابت و تضادهای درونی شان (که ناشی از تضادهای درون دسته بندیهای امپریالیستی و ارتجاعی حامیان آنها بود) با اشتعال و تداوم جنگهای ارتجاعی بر سر تقسیم قدرت یکبار دیگر خلق ما را بخاک و خون کشیده و کشور را پیش از پیش ویران کردند. این گروه ها با تمام قساوت و بیرحمی چه در جریان جنگ مقاومت مردم ما و چه در دوران زمامداری شان فجیعترین جنایات را علیه خلق ما اعمال نمودند. از آنجاییکه این گروه هادرتشکیل دولت مرکزی نیرومندی (که میتواند منافع امپریالیستها در رأس آنها آمریکا را) در کشور ما و منطقه تأمین مینمود، عاجز ماندند؛ گروه طالبان بکمک آمریکا، پاکستان و سعودی سازمان داده شده و وارد معرکه رقابت بر سر تسخیر قدرت شدند. از آنجاییکه مردم عذاب کشیده افغانستان از سر رژیم فاشیستهای "خلق" و "پرچمی و سوسیال فاشیستهای روسی در دوران حکومت وحشت این تنظیمها به ستوه آمده بودند. آمریکا نتوانست با سانی بکمک نظامین پاکستان، گروههای عرب و عجم، داوطلبهای مدارس دینی پاکستان و گروه تنی از جناح "خلقها" امارت اسلامی طالبان را جایگزین دولت اسلامی نماید. همان بود که این گروه بر بر صفت قرون وسطائی با استقرار نظام وحشت و ستم با تمام سبعیت "دمار" از مردم ما کشیدند. دروازه های تعلیم را مسدود و به ترویج جهل و خرافه گرائی در جامعه پرداختند؛ جای کشت گندم بحیث عمده ترین غذای مردم ما را زرع خشخاش به منظور تولید تریاک و هیروئین گرفت؛ باندهای قاچاق بیش از قبل سازمان یافت که علاوه بر اخذ "عشر" و مالیات از جانب امارت اسلامی، سرخ باندهای مافیاهم ملندسایر کشورها به دم طبقات حاکمه وصل بود که از آن نفع میبردند. یقیناً که زجر و عذاب مردم مادر دوران حکومت طالبان چون دوران رژیم مزدوروارتش اشغالگر شوروی و دولت "جهادیان" کم نبود؛ بلکه در بعضی عرصه ها شدیدتر هم بود. ولی آنچه که مهم است اینست که نویسنده تمام جنایات مهیبی را که در فوق باختصار بر شمر دیم، در قرن بیستم بر خلق ما اعمال شده است و خصوصاً در دهه از ربع قرن اخیر؛ نویسنده فقط از طالبان منحیث "اعجاب ای جنایت پیشگی در تاریخ منطقه جهان" یاد مینماید؛ دیگر کوچکترین

اشاره به سایر جنایات پیشگان، قاتلان، ستمگران و تجاوزگران نمی نماید. که خودداری از افشاکاری علیه نیروها و قدرتهای ماقبل طالبان نمیتواند ملاحظاتی را در بر نداشته باشد. وهم افشای نام امپریالیزم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی طفره می رود و کوچکترین اشاره به جنایات آنها که با حمایت از رژیمهای خونخوار و گروه های ارتجاعی وحشی علیه خلق و میهن مرتکب شده اند، ندارد. همین سازندگان طالبان (امریکا) و سایر امپریالیستهای غربی در طی پنجاه و هشتاد سال اخیر علیه مردم افغانستان نه اینکه در مطبوعات کشورهای غربی کوچکترین اشاره به جنایات و ستمگریهای ضد مردمی و ضد انسانی طالبان نکردند بلکه آنها را کتمان کردند. فقط با وضع تعزیرات اقتصادی در طی دو سال اخیر رژیم طالبان که آنها را بیشترین صدمه را در مردم افغانستان متحمل شدند، تا آخرین ماه هارژیم طالبان از جانب امریکا کمک اقتصادی و حمایت سیاسی گردید.

با وقوع حادثه (۱۱) سپتامبر (۲۰۰۱) اسامه بن لادن و گروه آن که روزی بوسیله امریکا سازمان داده شده بود مظنون و متهم درین حادثه دانسته شد، به گروه القاعده مهر تروریست بین المللی حک گردیده و امارت اسلامی طالبان و شخص ملا عمر (امیر المؤمنین) حامی تروریست خوانده شده و مورد قضا و واقع گشت؛ که بوسیله حملات نظامی امریکا و متحدین آن رژیم طالبان سرنگون گردید. این واقعه وسیله توجیه تجاوزات و تهاجمات نظامی امریکا گردید و توانست به همکاری سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی به منظور تحقق اهداف غارتگرانه اش در منطقه، افغانستان را مورد تجاوز و وحشیانه نظامی قرار داده و در طی چند ماه بیش از (۱۵) هزار انسان مظلوم را بقتل رسانده و آنچه از وحشیان و غارتگران روسی و مزدوران آن و گروه های ارتجاعی اسلامی سالم باقی مانده بود به نابودی کشیدند.

چرا نویسندگان و حامیان طالبان را افشا نمیکنند؟ و با افشای جنایات امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی نمیپردازد؟ آیا ممکن است در کشورهای تحت سلطه فئودالیزم و کمپرادوریزم بتوانند بدون کمک و حمایت امپریالیزم به حاکمیت شان ادامه داده و با این همه جنایات را علیه خلقهای کشورهای شان اعمال کنند؟ در حالیکه همین قدرتهای امپریالیستی اندک با حمایت و کمک همه جانبه رژیمهای ارتجاعی فئودال کمپرادوری درین کشورها توده های خلق را تحت ستم و استثمار قرار میدهند. افشای جنایات طالبان و یار رژیمهای ماقبل آن بدون افشای تجاوزات و جنایات امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی علیه خلق و میهن بمنزله مسامحه کاری و براءت آنهاست؛ و این شیوه روی اهداف معینی برگزیده شده که قطعاً با سیاستهای واقفانه و مترقی بیگانه است.

در صفحه (۸) تحت همین عنوان چنین میخوانیم: "در آستانه ایجاد برگ جدیدی از تاریخ کشور، اولترازمه باید در افکار فرد فرد، یک تغییر بنیادی پدید آید... ورنه شیادان در کمین نشسته اند و در صد آند تا با زیر تیرهای جفارا از کمان رها کنند".

نویسنده به تکرار همان باطل و اراجیفی میپردازد که امپریالیزم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی بمنظور اغوا و گمراهی عوام افغانستان و جهان بعد از (۱۱) سپتامبر سال گذشته آنرا تکرار مینماید. نویسنده به سیاق تبلیغات امریکا و متحدین آن تجاوز نظامی و اشغال استعماری (۷) اکتوبر را که یکبار دیگر استقلال و حاکمیت کشور را پایمال نمودند به هیچ گرفته و سبک مغزانه آنرا بجای صفحه سیاه دیگری در تاریخ کشور و مردم؛ "برگ جدیدی از تاریخ کشور" دانسته و نوید تغییرات بنیادی را میدهد. این مهمات فقط به منطق امپریالیستها و استعمارگران و آنعده از ملا بنویسهای جیره خوار و خوش خدمت آنها جور می آید که با استعمار کشیدن خلقهای افریقا، آسیا و امریکای لاتین را در صدهای قبل "رواج

ترقی و تمدن" تبلیغ میکردند. چه "تمدن" و حشیانه و چه "ترقی" قهقراگراییه؛ و امروز خادمان امپریالیزم در داخل و خارج کشور و قیحانه همان لاطایلات رانشخوار میکنند. در حالیکه به یقین میتوان گفت که: اکثریت مردم افغانستان باین واقعیت پی برده اند که "مجاهد" و طالب را کی بر آنها مسلط کرد؛ و اکنون چگونه امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی کشور را تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری قرار داده اند و آنها را ستم استعماری امپریالیستی و نیروهای جنایتکار مزدور آنها رنج و عذاب میکشند. برخلاف نظر نویسنده این "برگ جدید در تاریخ کشور" همان سیاه روز اشغال نظامی (۷) اکتوبر (۱۵ میزان سال ۱۳۸۰) کشور میباشد که تاکنون ادامه دارد. این حادثه اشغال و مردمکشی فقط بآن افکاری تغییر ایجاد میکند (که کرده است) که دانسته و آگاهانه از تجاوز و اشغالگری امپریالیزم تمجید نموده و با تبلیغات زهر آلود هدف دارند تا اذهان توده های مردم را مغشوش کرده و آنها را فریب دهند. این فقط بمنطق کسانی میگنجد که بنام تحصیل کرده و "روشنفکر" به مشاطه گری نظام منحط امپریالیستی پرداخته و تجاوز آنرا آرایش و توجیه مینمایند.

در همین ستون میخوانیم: "یکی از مبرمترین وظایف روشنفکران در حال حاضر تلاش برای ایجاد رشته های منودت بین اقوام متخاصم افغانستان است".

باز هم نویسنده آگاهانه و واقعیتها را وارونه جلوه داده و صحبت از "اقوام متخاصم" در افغانستان دارد. در حالیکه خلاف درک و نظر نویسنده چه در گذشته ها و چه در حال آنچه که به طبقت زحمتکش اقوام و ملیتهای کشور مربوط بوده و هست؛ با حداکثر تفاهم و منودت زندگی کرده اند. البته اینرا از نظر دور نمیداریم که در جوامع طبقاتی چندین ملیتی همیشه طبقات ارتجاعی ملیت حاکم با تبلیغات سوء برتری طلبی ملی (شئونیزم ملیتی) افکار خلقهای ملیت حاکم را مغشوش و آنها را اغوا کرده اند و گاهی هم عامدانه خلقهای ملیت حاکم را علیه خلقهای ملیتهای تحت ستم تحریک کرده اند. که اجحافات را از قبیل چوروچپاول اموال، ضبط املاک و مواردی از هتک ناموس را علیه آنها اعمال کرده اند. چنانکه خاندان نادر خان در طی نیم قرن حکومت استبدادی شان علاوه بر اعمال ستم طبقاتی در اعمال ستم ملی و نفاق افکنی در بین خلقهای ملیتهای مختلف کشوری طولانی داشته اند. و مثالهای زیادی از جنایات شان درین زمینه درج تاریخ کشور است. اما باز هم هر زمان که پای مبارزه علیه استبداد داخلی و تجاوز خارجی در میان بوده، خلقهای همه ملیتهای کشور با روحیه تفاهم و دوستی جبهه مقاومت متحدی را علیه دشمن بوجود آورده و تا آخرین لحظه متحدانه رزمیده اند. و بدون شك منشأ ستمگری ملی و بیاستم ملی شئونیستی طبقات حاکمه ملیت پشتون بوده است. و در برابر آن تحریک احساسات ناسیونالیستی از جانب طبقات ارتجاعی ملیتهای تحت ستم علیه آن صورت گرفته است. و تا زمانی طبقات ارتجاعی ملیتهای کشور در قدرت اند و وحدت و تفاهم کامل بین ملیتهای مختلف کشور امکان پذیر نیست. زمینه های اعمال ستم ملی شئونیستی پابرجا بوده و زمینه های تحریکات ناسیونالیستی هم وجود خواهد داشت. این مأمول زمانی میتواند تحقق یابد که سلطه ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیزم در کشور سرنگون گردد. اینرا باید علاوه کنیم که تضاد بین خلقهای ملیتهای مخلف کشور خصمانه و آشتی ناپذیر نیست (و باطوری که نویسنده صحبت از "اقوام متخاصم" در کشور دارد) و با سرنگونی سلطه طبقات ارتجاعی حاکم و استقرار نظام و ابعاد مومکراتیک مردمی بر سمیت شناختن تساوی حقوق ملیتها و حق تعیین سرنوشت سیاسی بدست خود آنها؛ تضاد بین خلقهای ملیتهای مختلف کشور از طریق آگاهی سیاسی آنها قابل حل است. نویسنده اختلافات و خصومتها بین گروه های ارتجاعی را که تعلقات ملیتی مختلف دارند و بر بنیاد تضاد منافع حامیان ارتجاعی و امپریالیست شان بر سر تصرف قدرت و بیاسهم بیشتر در قدرت دولتی بر سر هم کوبیدند و مردم را با خاک و خون

کشیدند و کشور را پیش از پیش ویران کردند؛ خصومت بین ملیتهای کشور را نمود کرده و فراخوان فعالیت در رفع این "خصومت" را میدهد. در حالیکه خلاف درک و نظر نویسنده هیچیک از این گروه های ارتجاعی و مزدور نمیتوانند ادعای نمایندگی خلقهای ملیتهای مختلف کشور را بنمایند. اینها نماینده طبقات ارتجاعی و یاشونیستها و ناسیونالیستهای تنظیمها و ملیتهای متعلقه شان اند و صف توده های خلق ملیتهای مختلف کشور از صف این گروه های ارتجاعی ضد مردم کاملاً جداست.

در همین ستون نویسنده ادامه میدهد: "اجلاس بن از جانب اکثریت قاطع ملت و نیروهای ملی استقبال شده و چشم امید همه جانبه بجانب نتایج این اجلاس می باشد".

نویسنده ماهیت "اجلاس بن" و فیصله های آن را از دید اخلاص به امپریالیزم جهانی و ارتجاع داخلی مورد ارزیابی قرار میدهد. در حالیکه کنفرانس "بن" بخشی از تجاوز و توطئه های استعماری امپریالیزم بین المللی به سردمداری امریکای بوده است. که چند گروه و عناصر سرسپرده و مزدور را در آن جلسه گردهم آورده و دولت موقت دست نشانده اشراحت ریاست کرسی این چاکر شناخته شده امپریالیزم امریکاتشکیل دادند. نویسنده همصدا با ماشین تبلیغات امپریالیزم بین المللی جلسه "بن" را "نقطه امیدی" برای قاطبه ملت و نیروهای ملی و نمود کرده و ادعا دارد که چشم به نتایج آن دارند. او فراموش میکند که مردم افغانستان که تاریخ درخشانی از مبارزه و سلحشوری علیه هر متجاوز و استیلاگری در طول تاریخ وجودی آنها داشته اند؛ مانند نویسنده و همپاله هایش به حسیض ذلت و زبونی فرو نرفته اند که از تجاوز نظامی امریکا و متحدین آن وقتل و کشتار آنها، تخریب کشورشان و توطئه و خیانت به سرنوشت سیاسی آنها چشم امید دوخته باشند. زیرا این عمل جز همکاری بارهزنان غارتگر امپریالیزم و ارتجاع مزدور مسلح و ضد آزادی و ترقی و انسانیت هیچ نام دیگری نمیتواند داشته باشد. و این شیوه مشتکی از خدمتگزاران آستان بورژوازی امپریالیستی است. نویسنده از نیروهای ملی صحبت دارد، که بدون شك اینها همان نیروهای همقماش خودشان باشند که با چنین وقاحت و سفاهتی گرفتار آمده باشند. ورنه مقوله ملی که ماهیت سیاسی طبقاتی اش مشخص است و نیروهای واقعا ملی به نیروهای مترقی ضد امپریالیزم و ارتجاع اطلاق میشود و این نیروها اکثر ادر مبارزات ضد امپریالیستی در صف توده های خلق قرار میگیرند. همچنانکه مقوله های آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و ازین قبیل مفاهیم مجردی نیستند، ماهیت طبقاتی دارند و هر يك از نیروهای سیاسی طبقاتی در جامعه این مقوله ها را بر طبق منافع و آمال خودشان تعریف، توجیه و تفسیر میکنند. روابط و مناسبات بین طبقات اجتماعی مختلف در جامعه معین است؛ بین طبقات خلق و ضد خلق تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد و هرگز نمیشود منافع آنها را یکی دانست، بین این طبقات مبارزه جریان دارد. برخلاف نظر نویسنده هر نیروی که تجاوز نظامی و با استعمار کشیدن کشور بوسیله امریکا و متحدین امپریالیست و ارتجاعی آن را در کشور صحنه گذاشته است و یا چشم امید به نتایج کنفرانس "بن" (که جز خیانت به استقلال، حاکمیت ملی و سرنوشت سیاسی مردم افغانستان هیچ نام دیگری نمیشود بر آن گذاشت) داشته است؛ هرگز نمیتواند در صف مردم افغانستان جای داشته باشد. و لودر شرایط ۷ اکتوبر ۱۵۲۰۰۱ (میزان ۱۲۸۰) و در شرایط فعلی که مردم افغانستان در طی ۲۴ سال وحشت و بربریت و جنایات مزدوران و قوای متجاوز شوروی و گروه های ارتجاعی دولت اسلامی جهادیان و امارت اسلامی طالبان در قهرای فقر و نیستی، انواع مصائب و قحطی و ندانم کاری گرفتار آمده اند و یاندهای مسلح ائتلاف شمال چون توله های پای داو عساکر امریکائی و متحدین آن تادندان مسلح بر سر این ملت مظلوم بمب فروریخته اند؛ و یا با تبلیغات گمراه کننده آنها را متوهم ساختند.

واکنون هم کوچکترین حرکت آنها را زیر عنوان "تروریست ایجاد کرده" شان به گلوله میبندند؛ ولی هرگز این مردم آزادیخواه و استقلال طلب باین خیانت که علیه سرنوشت شان صورت گرفته است صحنه نگذاشت و نمیگذارد. آن نیروهای "ملی" که از تدویر کنفرانس "بن" استقبال کرده و یادر آن شرکت فعال داشتند و یالچشم براه نتایج آن بوده اند؛ همان نیروهای "ملی" ای اند که تأمین منافع قشری، طبقاتی و گروهی شان از قبل امپریالیزم در کنارتنظیمهای ارتجاعی ائتلاف شمال، جرگه روم، کنفرانس قبرس، شورای تفاهم و وحدت ملی و سایر گروه ها (که ماهیت طبقاتی و سیاسی شان در گذشته و حال برای مردم افغانستان خاصاً نیروهای انقلابی، مترقی و ملی مردمی روشن است) امکان پذیر بوده است؛ در حالیکه حساب این نیروها از حساب مردم افغانستان جداست. در اجلاس "بن" امپریالیستها فقط مزدوران حقیری را که هر کدام به چندین مرجع امپریالیستی و ارتجاعی فروخته شده اند گرد آوردند و رژیم دستنشانده جدیدی را بجای رژیم طالبان بر مردم ستمکشیده افغانستان تحمیل نمودند. هیچ نیروی واقعا ملی و آزادیخواه حاضر نبوده و نخواهد بود تا آن فاجعه ننگین را که علیه خلق و میهن شان صورت میگرفت پذیراشده باشد. نه مردم آزادیخواه افغانستان و نه هم نیروهای واقعا ملی و مترقی خیانت، تعدی و تجاوز به سرنوشت سیاسی و حاکمیت ملی راضی گذاشته و میگذارند. آیا چگونه ممکن است مردمی باتاریخ کهن و طولانی مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی این تجاوز استعماری و کشتار مردم و تباهی کشورشان را بدست امریکا و متحدین آن و تحمیل نیروهای جانی امتحان و سپس داده را که در طی (۱۴) سال دوران جنگ مقاومت ضد روسی و (۱۴) سال حکومت اسلامی شان وحشیانه ترین جنایات را بر آنها اعمال کرده اند؛ استقبال نمایند. این توهین و تحقیر است که به مردم آزادیخواه افغانستان که بوسیله امپریالیستها و خادمان بی عرضه آنها صورت میگردد. و همه نیروها و عناصر مترقی و آزادیخواه در سراسر جهان اقدامات تجاوزکارانه و حملات نظامی وحشیانه امریکا و متحدین آنها را شدیداً محکوم نموده و از خلق مظلوم افغانستان حمایت خود را اعلام کرده اند.

در همین ستون نویسنده بادامه مینگارد: "خوشبختانه که اکنون در میهن ویرانه ما منافع ممالک صنعتی و در رأس آن ایالات متحده امریکا (بخوان منافع امپریالیستهای تجاوزگرو غارتگر در رأس آنها) بر قدرت امپریالیستی یک تازو هژمون نیست امریکا (از ماست) با منافع ملت ما متلاقی شده است". نویسنده سعی میکند تا با مشاطه گری و وارونه ساختن حقایق ماهیت امپریالیزم را کتمان نماید. و غافل از اینکه دیگر امروز اطفال دبستانی هم از ماهیت چپاولگرانه امپریالیستی "کشورهای صنعتی" مورد نظر نویسنده آگاهی دارند. و ناشیانه طوری میخواهد و ادعا نموده سازد که گویا قدرتهای امپریالیستی از روی دلسوزی و بشرخواهی به وطن ویرانه شان توجه کرده اند. او این واقعیت را بفراموشی میسپارد که عامل عمده ویرانی کشور و برپادی مردم ماهمین ممالک امپریالیستی و مزدوران بومی شان اند؛ گذشته از دوره سلطه استعماری هشتادساله دولت انگلستان، دوران اشغال نظامی و سلطه استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی و اکنون اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا، قدرتهای امپریالیستی اروپائی و غیراروپائی متحدان، امپریلیزم روسیه که ستمگری و ویرانگری آنها ادامه دارد. و همچنان مداخلات و تجاوزات خائنانه و ویرانگرانه دولتهای پاکستان، ایران، سعودی، هند و سایرین که در طی یک ربع قرن ادامه داشته است. نویسنده کاسبکارانه میخواهد کارکرد سرمایه و نقش مخرب و تباهکن امپریالیزم بین المللی را علیه خلقها و کشورهای تحت سلطه پرده پوشی کند. در حالیکه در این وطن ویرانه گنج ثروتی پنهان است که همین قدرتهای چپاولگر به سرکردگی امریکا بآن چشم دوخته اند و نیز موقعیت جیوپولیتیکی افغانستان در امر نفوذ و توسعه سرمایه و غارت خلقهای این منطقه "ممالک صنعتی" را باینجا کشانده است؛ کنترل و تسلط به ذخایر نفت و گاز آسیای میانه و حوزه

خزراامپریالیستهای درنده را باین منطقه کشانده است که برای تحقق اهداف و منافع شان از هیچگونه جنایتی رویگردان نیستند. امپریالیستهای افغانستان و منطقه نیامده اند تا در جهت آبادانی واقعی و تأمین منافع مردم افغانستان و منطقه عمل کنند. برخلاف نظرنویسندگان بین منافع مردم و منافع امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور در عمیقی وجود دارد. هر برنامه امپریالیسم درین کشورها از جمله افغانستان از نگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی علیه منافع طبقات زحمتکش است؛ هر یلان آنها در جهت بهره کشی و استثمار بیرحمانه توده های مردم استوار است؛ هر حرکت آنها در جهت تأمین منافع آزمندان خود آنها و جذب حداکثر سود صورت میگیرد. فقط اگر در مواردی برای مدتی زمینه کار مزدوری برای مردم مهیا شود؛ آنها بامزد نهایت پائین وبدون هیچگونه تضمینات ایمنی و رفاهی؛ همراه با چپاول و غارت منابع زیرزمینی و محصولات حیاتی خلقهاست. اینست ماهیت تلاقی منافع امپریالیسم با "منافع" مردم ما. در هیچ برهه از تاریخ سرمایه؛ منافع مشترکی بین ملتهای تحت سلطه و مستم و منافع امپریالیستهای غارتگر وجود نداشته و ندارد. فقط رابطه ستمگرو ستمکش، ظالم و مظلوم سلطه گرو تحت سلطه بهره کش و بهره ده وجود داشته و دارد و تا امروز بر همین مناسبات استوار است و کارکرد سرمایه جز این نمیتواند باشد. آن شرایط "نوین" اقتصادی را که نویسندگان از آن نام میبردهمان شعار بی محتوی کهنه "جهانی شدن سرمایه"، "تجارت آزاد" و "بازار آزاد" است که سالانه میلیارد دلار به جیب کشورهای سرمایه داری میریزد؛ و در هر سال میلیونها انسان زحمتکش در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین با تهرهین روابط غیر عادلانه اقتصادی بین کشورهای سرمایه داری و این کشورها بکام مرگ میروند و با امراض مختلفی عذاب میکشند. آنچه از تلاقی و اشتراك منافع میتواند در کشور ما وجود داشته باشد، منافع طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و منافع امپریالیسم جهانی است. و این هر دو طبقه بکام همدیگر توده های خلق را مورد ستم و استثمار بیرحمانه قرار میدهند. نویسندگان مینویسد: "جهان صنعتی تنها با همکاری صادقانه و با اجرای برنامه های دراز مدت و رشد و توسعه اقتصادی میتواند در ایجاد نظام سیاسی بر اساس دموکراسی، پلورالیسم و ارزشهای اسلامی به ملت محروم مایاری برساند". باز هم اگر نویسندگان قصد خطئه حقایق را ندارد و مردم را بکسراهی نیکشانند و اغوان میکنند، و اگر قصد آرایشگری نظام چپاولگرو سراپا خون و وحشت امپریالیستی را ندارد؛ چگونه ممکن است امپریالیسم که بنیادش بر ستم و استثمار، تجاوز و وحشت، مردم کشی و غصب دسترنج و غارت منابع توده های خلق نهاده شده؛ ب مردم افغانستان "دلسوزی" نموده و آنها را یاری رساند و یادار "راه رشد و توسعه اقتصادی و نظام دموکراسی" بر آنها کس کند؟ در حالیکه هر گام امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه با توطئه گری و سلطه جوئی همراه است. هر دالری که برای سرمایه گذاری میدهد حلقه زنجیر است که برگردن زحمتکشان این کشورها می افتد و از هر منفذ سرمایه خون جاریست که درین کشورها وارد میشود، این خونی است که از مشقتخانه های اندونیزی تا نامعادن طلای افریقای جنوبی و معادن الماس کانگو و سایر کشورهای تا مزارع کالیفورنیا فراهم آمده است. امپریالیستها این کشورهای را بخاطر سودهای کلان تحت سلطه قرار میدهند، در حالیکه خون کارگران کشاورزی در مناطق روستائی، خون زنان کارگری که جوانی شان را در کارخانه های شهر از دست داده اند، خون کودکانی که مجبوره تن فروشی هستند تا لقمه نانی بدست آورند، از پیکرش جاریست.

در همین شماره (نادر نورزائی) تحت عنوان "شبح تروریسم و صف آرائی سرمایه داری جهانی مینویسد:"

فروپاشی استالینیسم در سطح جهانی روشنفکران جهان سوم را در کل بی فلسفه ساخت:"

ولی برخلاف ادعای بی بنیاد و غیر علمی نویسندگان از آوانیکه مارکس و انگلس علم مبارزه طبقاتی را تدوین کردند،

پرولتاریا و زحمتکش جهان صاحب سلاح مبارزاتی مدونی شده اند؛ استراتژی مبارزاتی آنها علیه ستم و استثمار سرمایه و کلاً محو ستم و بهره کشی انسان از انسان مشخص شده و هدف سرنگونی نظام سرمایه داری و تأسیس دکتاتوری پرولتاریا و برپا کردن های این نظام بحیث یگانه الترناتیف انقلابی مسجل گردید.

لنین در رأس کمونیستهای روسیه در پیرویه مبارزه طبقاتی در پرتوماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و تلفیق اصول عام مارکسیسم در جامعه روسیه آن زمان، پیروزی انقلاب اکتوبر و تأسیس دکتاتوری پرولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی و مبارزه علیه امپریالیسم در سطح جهان و مبارزات پیگیر، سخت و بی امان ایدئولوژیک سیاسی علیه مکاتب و اندیشه های انحرافی بورژوازی به پیش برده و مارکسیسم را بمقام عالیتری تکامل داد.

بعد از مرگ لنین استالین در رأس حزب و دولت شوروی مبارزات مهمی را بر مبنای مارکسیسم لنینیسم علیه گروه های انحرافی از جمله تروتسکی پیش برده و در جهت اعمار جامعه سوسیالیستی و تحکیم دکتاتوری پرولتاریا خدمات مهمی را در شوروی انجام داد. او بحیث یکی از رهبران بزرگ پرولتاریا و زحمتکش جهان در راه تقویت و گسترش اندیشه های پرولتری در سطح جهان نیز خدمات قابل قدری انجام داده و بزرگترین مدافع و حامی جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی خلقها و ملل جهان بود.

بعد از مرگ استالین عوامل بورژوازی درون حزب یعنی رویزیونیستهای مدرن در رأس آنها خروسچف بایک کودتای حزبی و دولتی قدرت را بدست گرفته و دکتاتوری پرولتاریا را به دکتاتوری بورژوازی و کشورشوراها را با کشوری سرمایه داری و ابر قدرت سوسیال امپریالیستی مبدل کردند. با انهدام مارکسیسم لنینیسم و دکتاتوری پرولتاریا در شوروی احزاب و سازمانهای زیادی در سطح جهان بدنباله روی از رویزیونیسم مدرن خروسچفی از خط انقلابی مارکسیسم لنینیسم فاصله گرفته و در منجلاب رویزیونیسم خروسچفی سقوط نمودند. و این بزرگترین خیانتی بود که دارودسته مرتد خروسچف علیه پرولتاریا و زحمتکش شوروی و جهان مرتکب شدند. و بعد از آن اخلاف مرتد رویزیونیست خروسچف در انهدام هر چه بیشتر اندیشه کمونیسم انقلابی و به گمراهی کشاندن مبارزات زحمتکش جهان از طریق ایجاد، حمایت و تقویت احزاب رویزیونیست وابسته مسکودریسا از کشورهای جهان کوشیدند.

ولی از اینکه آقای (ن) اضمحلال و فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی را فروپاشی "استالینیسم" میخواند، آگاهانه و عامدانه هدفی دارد. از یکطرف میخواهد شخصیت استالین را بحیث یک مارکسیست لنینیست بزرگ و رهبر پرولتاریای جهان مورد حمله قرار دهد و از جانب دیگر مرز بین مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم خروسچفی و سوسیال امپریالیسم را بنزداید؛ که در رقابت با بر قدرت امپریالیستی امریکادر رأس امپریالیستهای غربی در سلطه جوئی و تجاوزگری بر جهان از جمله کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین پرولتاریا و زحمتکش جهان را بوسیله کودتاهای خونین به همکاری با ج ب و سرویس امنیتی نظامی شوروی و بقدرت رساندن رویزیونیستهای دست آموز آنها و تجاوز مستقیم نظامی و به استعمار کشیدن کشورها) مورد ستم و استثمار قرار دادند.

اگرچه مادر شماره قبل "راه حقیقت" درین مورد بگونه نسبتاً مفصل بحث کرده ایم؛ اما باز هم تکرار میکنیم که با وجود اشتباهات ایدئولوژیک استالین او بعنوان یک مارکسیست لنینیست بزرگ و یکی از رهبران بزرگ پرولتاریا است. و این موضع نویسندگان نمیتواند ناشی از خصومت و رزی او به کمونیسم انقلابی نباشد.

اما در مورد مطلب دوم نویسنده که نظر دارد: "با فروپاشی استالینیسم روشنفکران جهان سوم بی فلسفه شدند". گرچه قبلاً

هم تذکارگردید که با احیای سرمایه داری در شوروی و بانحرف کشیده شدن احزاب و سازمانهای پرولتری زیادی در کشورهای جهان از جمله کشورهای "جهان سوم" روشنفکران زیادی با پیروی از رهبران مرتد و شیاد این احزاب به منجانب رویزیونیسم سقوط کرده و از راه انقلاب و مردم کشورهای شان دور شدند. و تا سالهای متمادی این احزاب توانستند کتله های زیادی از روشنفکران ناآگاه را در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بعقب سوسیالیسم و کمونیسم قلابی مسکوبکشانند. چون رهبران مرتد و مزدو "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان و حزب توده در ایران و سایر کشورهای جهان که تاپای کشتار خلق و خیانت به میهن شان بادناله روی از رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم پیش رفتند. و هنوز هم احزاب مختلف رویزیونیستی در جهان موجودند که زیرنم کمونیسم دروغین روشنفکران و کارگران را در کشورهای مختلف گمراه کرده و با ارتجاعیترین و فاشیستیترین دولتها شرکت میکنند.

نویسنده که فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی را بمفهوم "بی فلسفه شدن" روشنفکران "جهان سوم" میداند؛ تفکر عامیانه و بی پایه است. زیرا در جوامع طبقاتی چه در کشورهای تحت سلطه و چه در کشورهای سرمایه داری روشنفکران با تعلقات قشری و طبقاتی شان دارای افکار و اندیشه های طبقاتی خودشان اند و هستی اجتماعی شان شعور اجتماعی آنها را معین میکند. درین جوامع روشنفکران به جهانیبندیهای مختلفی روی می آورند. و با عباریت دیگر در صحنه فعالیتهای سیاسی جذب گرایشهای فلسفی مختلفی میشوند؛ به ایدئولوژی پرولتری (فلسفه مارکسیستی) روی می آورند یعنی فلسفه پرولتاریا که انقلابیترین طبقه اجتماعی است. این فلسفه در دفاع از منافع طبقات زحمتکش و بشریت مترقی و رهائی توده های زحمتکش از قید ستم و استثمار سرمایه و سایر اشکال ستم و استثمار قرار دارد. و با جاناب فلسفه بورژوازی گرایش پیدامیکنند که در اندیشه حفظ وضع موجود و جلوگیری از تحول عمیق و بنیادی در جامعه سرمایه داری است. و با هم جذب جریانهای سیاسی مذهبی میشوند (خصوصاً در کشورهای اسلامی) که در جهت تشکیل نظام تنوکراتیک و حفظ منافع فئودالها، کپیرا دورها و امپریالیسم فعالیت مینمایند. و در طی بیش از دودهمه اخیر قدرتهای امپریالیستی خصوصاً آمریکا بکمک دولتها، نیروها و نهادهای ارتجاعی مذهبی خاصاً در کشورهای اسلامی هزاران روشنفکر ناآگاه را بوسیله گروه های ارتجاعی مذهبی از جمله در افغانستان، پاکستان، ایران، کشورهای شرق میانه، سودان، بنگله دیش، کشمیر، اندونیزیا، مالیزیا و سایر کشورهای اسلامی بگمراهی کشانده اند.

فلسفه اصولیکی از اشکال شعور اجتماعی است که جنبه طبقاتی دارد و عمیقاً با منافع و اهداف طبقاتی در پیوند است و با در جامعه طبقاتی تمام اشکال شعور اجتماعی مانند سیاست، حقوق، هنر، مذهب و غیره خصلت طبقاتی دارد؛ فلسفه هم ازین حکم مستثنی نیست. بطور عام درین کشورها روشنفکران یا به ایدئولوژی طبقه کارگر روی می آورند و یا به ایدئولوژی بورژوازی و عبارت دیگر یا به فلسفه طبقات انقلابی و یا به فلسفه طبقات ارتجاعی ستمگرو استمارگر.

بیش از یکنیم قرن است که فلسفه مارکسیستی مورد خصومت و حملات سبعانه دشمنان آن قرار دارد؛ خاصاً بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی، امپریالیسم و ارتجاع بین المللی و روشنفکران مدافع سرمایه و مرتدین و ایمان باخته های راه مبارزه مردم با وقاحت بی نظیری زوزه های "مرگ کمونیسم" را سرداده اند و تا حال هم همان مهملات را تکرار میکنند. ولی برخلاف فلسفه کمونیسم انقلابی (م ل م) زنده و پویاست. و بعد از مرگ استالین و خیانت رویزیونیستهای خروسجفی به انقلاب پرولتاریائی؛ مائوتسه دون با تحلیل علمی از احیای سرمایه داری در روسیه در پرتو دیالکتیک ماتریالیستی علل شکست انقلاب را در روسیه با رزیابی گرفت. اوتئوری "ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا" را تدوین کرد؛ و تحلیل پایه

ای این تئوری از مسئله گذار به کمونیزم و نیز متودولوژی اساسی که رهنموی این تحلیل است بدست داد که کاربردی جهان شمول دارد. مائوتسه دون بر مبنای این تئوری براه اندازی انقلاب فرهنگی و بزرگشیدن رویزیونیستهای لانه کرده در حزب و دولت چین توانست ده سال انقلاب چین را از شکست نجات دهد. مائوتسه دون خدمات جاودانی را به مبارزه طبقاتی انجام داده و آنرا تکامل کیفی بخشید و امروز علم انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان جهان (م ل م) است.

با آنکه بعد از مرگ مائوتسه دون با خیانت رهبران مرتد چین که در سال (۱۹۷۶) بایک کدو تا قدرت را قبضه کرده و بازندانی کردن آنده از رهبران انقلابی که ادامه دهه خط انقلابی مائوتسه دون در حزب بودند و "تصفیه" حزب از وجود کمونیستهای واقعی؛ توهنات، اختلالات و سردرگمیهای در جنبش کمونیستی جهانی بوجود آمده و آنرا دچار بحران ساخت. باز هم خلاف ادعای امپریالیزم جهانی و ایادی آن کمونیزم زنده است و نه هم خلاف نظریه عقیده نویسندگان روشنفکران "جهان سوم" بی فلسفه شدند البته درینجا منظور آنده روشنفکرانی است که با پذیرش فلسفه مارکسیستی انقلابی در جهت دفاع از منافع پرولتاریا و سایر توده های زحمتکش قرارداد شده و در پرتو این فلسفه طبقات انقلابی به مبارزه شان علیه سلطه امپریالیزم و ارتجاع فئودال کمپرادوری در کشورهای شان ادامه میدهند). در واقعیت آن بخشی از روشنفکران و احزاب و سازمانهای رویزیونیستی وابسته مسکوفروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی پایگاه حمایت شان را از دست داده و به بیچارگی کشیده شده اند. و اکنون کچکول در یوزه گری در امپریالیستهای غربی رامیکوبند. این قماش "روشنفکران" هر چه بیشتر ماهیت ضد مردمی و ضد انقلابی آنها فاش گردید. و با آن "روشنفکرانی" بی ایمان و خلع سلاح شدند که با دنباله روی از دکمارویزیونیزم انورخوجه؛ سنگرمبارزات ملی دموکراتیک و دفاع از جنبش انقلابی پرولتری را رها کرده و بشیوه جنون آمیزی در سنگرمبارزات از منافع امپریالیزم بین المللی و ارتجاع قرار گرفته اند. و یاد مرمنجلاب رویزیونیزم "سه جهانی" افتاده و یکجبار رهبران مرتد و خائن چین در کنار امپریالیزم و ارتجاع بین المللی موقعیت گرفته اند. ولی خلاف ارزیابی نویسندگان آنبخش از روشنفکران کشورهای تحت سلطه که در دفاع از منافع پرولتاریا و زحمتکشان کشورهای شان قرارداد نداشتند و ایمان به فلسفه ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی در سنگرمبارزه ملی و طبقاتی علیه امپریالیزم و ارتجاع در کشورهای شان ادامه میدهند. از اوایل دهه هشتاد میلادی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جهت تثبیت خط انقلابی پرولتری مبارزات ایدئولوژیک سیاسی جدی ایرابراه انداخت. در شرایط موجود جنبشهای انقلابی پرولتری در سطح جهان روبه اعتلا و گسترش بوده و خط انقلابی پرولتری (م ل م) در سطح جهانی نیرومند است. و در طی دوده دهه جنبش کمونیستی جهانی در جهت ارتقائی قرارداد و بخشهای از احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در کشورهای شان جنگ انقلابی توده ای را پیش برده و هسته های حاکمیت خلق را ایجاد کرده اند. و این مناطق بحیث پایگاه های انقلابی خارج شم امپریالیزم و ارتجاع بین المللی است که با تمام قوا و امکانات و توطئه گری سعی در سرکوب آنها دارند. باز هم مبارزه و انقلاب ادامه دارد. البته اوج و فروکش و شکست و پیروزی در مسیر مبارزه طبقاتی امر ناگزیری است ولی مایقین داریم که پیروزی از آن زحمتکشان جهان است. هر قدر امپریالیزم و ارتجاع علیه توده های خلق و جنبش کمونیستی جهانی جنایت کنند، وحشت براه اندازند، توطئه نمایند و یکجبار ایدئولوگها و ستایشگران نظام سرمایه داری علیه فلسفه مارکسیسم انقلابی و رهبران پرولتاریا و زحمتکشان جهان یاه سرائی کنند و ابتدالات پخش نمایند باز هم مبارزه انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان تحت رهبری کمونیستهای انقلابی بر مبنای (م ل م) ادامه خواهد یافت. نویسندگان تصور میکنند که "فرضیه جدیدی" را ارائه داده است. که بعد از شکست و رسوائی رویزیونیزم و افتادن نقاب کمونیزم قلبی از چهره حکام مسکوفروپاشی نظام

سوسیال امپریالیستی، گویا روشنفکران "جهان سوم" بی فلسفه" شده اند. ولی غافل وبی اطلاع ازاینکه امروز در چندین کشور تحت سلطه جنبشهای انقلابی پرولتری تحت رهبری احزاب انقلابی پرولتری قرار دارد که روشنفکران انقلابی کمونیست و پرولتاریا رهبری این جنبشها را بعهده دارند.

نویسنده در مقاله اش به بدیهیاتی چون "نظام سرمایه داری که منطقی جز تجمع هرچه بیشتر سرمایه رانمیشناسد و هر روز اغنیای غیرمتروفق را فقیرتر می‌شوند، می‌پردازد؛ بدرستی بگوشه از فقر و فلاکت اطفال در آمریکا و انگلستان اشاره دارد، گولهای سرمایه رانام می‌گیرد که چقدر از ثروت جهان رادرقبضه دارند"، "جنبشهای نوین ضد سرمایه داری" رانام می‌گیرد و در اخیر مقاله اش چنین به نتیجه گیری پرداخته و مینویسد: "تا وقتیکه سرمایه داری جهانی حاضر نباشد که اکثریت انسانهای روی زمین را شریک کالاها و سرمایه های اندوخته اش کند، انسانها به تروریزم دست خواهند زد؛ چه اکثریت این ثروتهای اندوخته بقیمت استثمارهای کشورهای عقب افتاده صورت گرفته؛ از دوره استعماری گرفته تا تجمع بدوی سرمایه در کشورهای اروپائی و امریکائی"، اوباین واقعیت اشاره دارد که "تروریزم چاره و علاجی در راه حل مشکل بشریت نیست" و "آزادی را بانسانها بارمغان نخواهد آورد و چیزی جز دکتاتوری را بفرجام نخواهد داشت".

نویسنده با آنکه به منشأ تجمع سرمایه از دوره استعماری، تجمع بدوی و تا تشکیل گولهای سرمایه می‌پردازد و به مواردی از بی عدالتی در جهان و گسترش فقر و فلاکت حتی در دو کشور پیشرفته و ثروتمند جهان اشاره میکند. ولی به خواص ذاتی، خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیزم و دیگر جنبه های آن پرداخته و آنرا افشانی میکند؛ به ستمگریها، تجاوزات، اشغال، کشتار، براه انداختن جنگهای تجاوزکارانه، انهدام، نابودی، جنایات، توسعه طلبی و به بردگی کشیدن خلقها و ملل که در سرشت سرمایه عجین است هیچگونه بحثی ندارد. در اخیر مقاله در نتیجه گیری نهائی اش به برخورد های اخلاقی متوسل شده و "راه حل" مسئله را باین ناممکن موقوف مینماید باین عبارت: "شریک ساختن داوطلبانه سرمایه داری جهانی انسانهای محروم و فقیر روی زمین را در ثروتها و کالاهای اندوخته شان"؛ و در جهت دیگر در صورت عدم انجام این مأمول، اوبیحت یکی از خیر خواهان سرمایه سرمایه داری جهانی را بعواقب آن هوشدار میدهد و آن عبارت از "روی آوردن انسانها به تروریزم" است. نویسنده (ن) با کتمان عمدی سرشت سرمایه و عملکردهای آن در طول تاریخ پیدایش آن و تارسیدن به عالیترین و آخرین مرحله آن یعنی امپریالیزم خاص تا در صدسال اخیر؛ موضوع را بیک نتیجه گیری ناقص، غیر علمی و غیر منطقی ختم مینماید که یکی "سهیم ساختن سرمایه داری جهانی انسانهای محروم و فقیر روی زمین را به ثروتهای اندوخته شان" و دیگری در صورت غیر آن "روی آوردن انسانها به تروریزم"؛ بلکه دانسته و ندانسته بیک قلم حقایق مسلم علمی را در مورد جوامع طبقاتی و روابط و مناسبات بین طبقات مختلف، مسئله تضاد و مبارزه و مبارزه طبقاتی در بین طبقات متخاصم را چشم می‌پوشد.

از آنجائیکه با فروپاشی جامعه بدوی اشتراکی و تقسیم جامعه به طبقات؛ مناسبات تولیدی و مالکیت بروسایل تولیدشالوده نظام طبقاتی را تشکیل میدهد. که روابط و مناسبات بین انسانها بر مبنای آن برقرار شده و هرچه بیشتر مرزهای طبقاتی را مشخصتر نمود و به تضاد بین طبقات مختلف انجامید. در مسیر تحول تکاملی جوامع انسانی در هر یک از ادوار تاریخی؛ تکامل نیروهای منولده و تصرف ارزش اضافی بیشتر توسط طبقات استثمارگر و ستمگر منجر به تشدید تضادهای بین طبقات متخاصم گردیده و مبارزه طبقاتی را حدت بخشید. از آنجائیکه مارکسیسم به ساخت طبقاتی جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی تکیه میکند و مبارزه طبقاتی را اهرم اساسی و نیروی محرکه اساسی تحول درین گونه اجتماعات

میداند و معتقد است که باید نخست و در اسل، وجود طبقات، وابستگی طبقاتی، ماهیت طبقاتی و منافع طبقاتی را در نظر داشت؛ ازینرو مبارزه طبقاتی قانون تکامل تاریخ و اجتماع است و نبردی است که باشتی نمی انجامد؛ اتحاد بهره ده و بهره کش محال است و صلح طبقاتی غیر ممکن. نویسندگان همه این حقایق علمی را انکار میکنند و سعی میکنند تا ماهیت طبقاتی، خصایص و سرشت و درنده خوئی سرمایه را پوشی کند و توده های خلق را منتظر مراحم و الطاف امپریالیست ها و فئودال کمپرادورها نماید. تا با "شريك ساختن" انسانهای محروم و فقیر به ثروتهای شان "نظام عادلانه" را در جهان برقرار نمایند تا انسانها به "تروریزم" روی نیاورند. ولی برخلاف یگانه راه درازین بردن فقر، ستم، ظلم، استبداد و بی عدالتی در جهان از طریق مبارزه طبقاتی توده های خلق تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری و سرنگونی امپریالیزم و سایر طبقات ارتجاعی امکان پذیر است و این حکم تغییرناپذیر تاریخ است. ورنه هیچ طبقه ستمگرو استثمارگری حاضر نیست بییل خودش از مسند قدرت پائین آید و سرمایه اشراکه از رنج، عرق و خون زحمتکشانش اندوخته است و بخاطر کسب ارزش اضافی بیشتر و سودهای کلان حاضر است جهانی را بخاک خون کشد؛ برایگان به توده های محروم تقسیم نماید. در حالیکه علت همه فقر و بدبختی، مریضی، جهل و بیسوادی، عقبماندگی، ستم و استبداد و فاشیسم در کشورهای تحت سلطه و کلاً استثمار و ستم زحمتکشانش در جهان، امپریالیزم و سایر طبقات ارتجاعی اند. کشورهای ثروتمند در حدود (۱۵) فیصد نفوس جهان را تشکیل میدهند؛ لکن (۸۰) درصد از خایر جهان را جذب مینمایند. دو میلیارد انسان در جهان روزانه با دود لاریا کمتر از آن زندگی میکنند و روزانه در حدود (۲۰) هزار طفل در سراسر جهان از گرسنگی و امراض قابل علاج جان میدهند. این فقر و بدبختی در جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم محصول استثمار و غارت و چپاول منابع و ثروتهای این کشورها بوسیله سرمایه های امپریالیستی است. ظهور سرمایه داری در اروپا و امریکای شمالی به تجارت برده در آفریقا و غارت آسیا و امریکای لاتین وابسته بود. بعد از انقلاب صنعتی در انگلستان به گسترش تجارت جهان وابسته بوده و محرك گسترش آن گردید. کشورهای امپریالیستی بلحاظ استراتژیک به "جهان سوم" منحیث منبع کارآرزان و بازار مواد خام ارزان وابسته اند. و این کشورها را تا آخرین حدممکن بهره کشی میکنند؛ معادن آنها را استخراج و غارت میکنند، شیوه تولیدات زراعتی بومی آنها را با نحراف کشانده و بیک اقتصاد کشاورزی طبق منافع و ضروریات سرمایه تغییر شکل میدهند. مواد تولید شده را بقیمت ارزان تصرف میکنند. مردم این کشورها به نان گندم و جو و بحدنی میسیر هم دسترسی ندارند، در حالیکه اکثر این کشورها وابسته به (۸۰) درصد تولیدات زراعتی اند. ساختار اقتصادی این کشورها تابع امپریالیزم است. سرمایه های امپریالیستی آنها را هدایت میکند. سرمایه های این کشورها از طریق بخش سرمایه های بروکراتیک کمپرادوری به زائده سرمایه های امپریالیستی مبدل شده اند. و ساختارهای اقتصادی این کشورها بوسیله همین کشورها تعیین میگردد.

بخش کوچک سرمایه های (متوسط) در تحت فشار سرمایه های امپریالیستی در ساحه تولید و توزیع در داخل کشورها بورشکستگی کشیده میشوند و سرمایه های امپریالیستی مانع صنعتی شدن این کشورها میگردد.

در جهان سرمایه داری امپریالیستی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم با شکست و مغلوبیت امپریالیزم آلمان و جاپان و تضعیف امپریالیزم فرانسه و انگلیس از نظر قدرت و ظرفیت تولیدی، مالی و نظامی از همه نیرومندان تر باقیماند و امروز ابر قدرت هژمونیک جهان است.

نویسندگان به بنقش صندوق بین المللی پول و بانک جهانی این دو مرکز بزرگ مالی و پولی جهان پرداخته؛ که

حداکثر اقتصاد کشورهای تحت سلطه رازیرکنترول دارند و برنامه های اسارت آور امپریالیسم بین المللی از طریق ریاضت و فشار، فقر و گرسنگی توده های ملیونی این کشورها را معین میکند. وقروض آنها باین کشورها بخش بزرگی از عواید ملی این کشورها را سالانه میمکد. بکشور اجنتاین نظر کنید که در طی ماه های اخیر بایش از (۱۲۲) میلیارد دلار وام بورشکستگی علاج ناپذیری کشیده شده است؛ بدهیهای خارجی برازیل بالغ بر (۲۴۰) میلیارد دلار است؛ به بحران و ورشکستگی چندسال قبل کشورهای دیگر مدل سرمایه دارانه به جنوب شرق آسیا توجه کنید؛ اینها همه نتیجه کارکرد سرمایه های امپریالیستی است. قروض کشورهای "جهان سوم" نسبت به سل (۱۹۸۰) بیش از سه برابر شده است. و صدور سرمایه خصوصی امپریالیستی باین کشورها در وسط دهه (۹۰) پنج برابر شده است. هدف از سرمایه گذاری کشورهای سرمایه داری بکشورهای تحت سلطه کسب سودهای کلان از طریق کارآرزان، مواد خام ارزان و نرخ سود قروض است که نتیجه آن جز بحران اقتصادی و سقوط اقتصادی این کشورها نبوده است.

نویسنده بعملکرد سرمایه بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای تحت سلطه توجهی ندارد، به بحران سه دهه اخیر این کشورها؛ از جمله به بحران اقتصادی و سیاسی ایران در بیش از دوده گذشته و شرایط فعلی. به بینید رشد اقتصادی این کشورها در چه سطحی است، سطح زندگی توده های ملیونی این کشور به چه پیمانه است؛ اقلیت معدودی از طبقه حاکمه این کشورها و سرمایه های کمپرادوری که باویرانی اقتصاد طبیعی دستی این کشورها در ساحه زراعت و جهت دادن آن به کشت تولیدات زراعتی مورد ضرورت کارخانه های کشورهای سرمایه داری که نتیجه آن جز فقر و بدبختی و قحطی چیزی به توده های این کشورها بارمغان نداشته است. دروازه های کشورهای بزرگ صنعتی بروی تولیدات صنعتی و تولیدی کشورهای فقیر تقریباً مسدود است مگر در بخشهای که شدیداً نفع آنها باشد. امپریالیسم این کشورها را عمدتاً بچشم منبع تولید مواد خام ارزان برای کارخانه های شان و تولید مواد غذایی برای شان نگهداشته اند؛ چه در بخش زمینداری، تولید محصولات حیوانی و چه کشف و استخراج معادن بمنظور غارت آنها؛ و با سرمایه گذاری بمنظور استثمار نیروی کارآرزان و با توسعه صنایع صادراتی برای کشورهای صنعتی امپریالیستی.

این کشورها از بحرانی به بحرانی و از رژیم استبدادی به رژیم استبدادی دیگری مواجه میشوند؛ زیرا تا سرمایه های امپریالیستی و سلطه سیاسی و نظامی ارتجاع نیمه فئودالی و امپریالیسم حاکم باشند این کشورها راه رشد و ترقی و تعالی را نخواهند دید و توده های مردم روی آزادی، دموکراسی، رفاه و عدالت اجتماعی. اکنون اقتصاد کشورهای تحت سلطه در زیر بار قروض و پرداخت ربح سالانه آن کمر خم کرده اند و قروض بیشتری را بمنظور ادای ربح قروض گذشته میگیرند. و بخش بزرگی از بودجه این کشورها سالانه بپرداخت قروض اختصاص می یابد؛ و کمترین مبلغ در راه سرمایه گذاری به برنامه های انکشافی و صرف بخشهای صحتی، تعلیم و تربیه و بیمه و سایر ضروریات حیاتی کتله های مردم بمصرف میرسد. از (۸۹) کشور "جهان سوم" در سال (۱۹۹۵) وضع اقتصادی شان بدتر از یکدهه قبل بوده است. و همزمان با تشدید شکاف بین میان ملل غنی و فقیر در هر کشور نیز فقر و نابرابری درآمد، شدیدتر از زمان گذشته است. بازسازی و حشینه نیروی کار جهان از یکسو، تولید صنعتی مبتنی بر کارآرزان بر اساس فقر عمیق و ذخایر گسترده کارما زاد در "جهان سوم" گسترش می یابد.

این ستم و استثمار قدرتهای سرمایه بر کشورهای تحت سلطه محدود نمیشود. ستم دیده ترین بخشهای پرولتاریای امریکا باشد دیدترین استثمار با شرایط دشوار تر و آنچه که به "جنگ علیه فقرا" معروف شده است مواجهند. نظام رفاه اجتماعی از کار افتاده است، تعداد کودکان فقیر به میلیونها میرسد، علیه یک نسل کامل از جوانان سیاه که دورنمای شغل ناپذیری

دارند، تحقیر و خشونت و جنایت اعمال میشود. از هر سه مردسیاه یکنفر در زندان بسمیرا در یاتحت نظارت نظام قضائی و بررسی جرائم قرارداد. (۲۵) میلیون امریکائی در زندان بسمیرا در این رقم پنج برابر زیادتر از کشورهای دیگر چون روسیه و چین است. مبلغی که ایالت کالیفرنیا برای زندانها بصرف میرساند بیشتر از نظام آموزشی است. مهاجرین که تحتانیترین صفوف پرولتاریای امریکارا تشکیل میدهند آماج کارزارهای شنوینستی و سرکوبگرانه اند. صنعت سکس بیش از پیش رونق و توسعه داده میشود. یک چهارم همه مردم انگلستان در فقر زندگی میکنند، ۱۷ فیصد مردم انگلستان در فقر مطلق زندگی میکنند و فقر در خانه های غیر سفید پوست بیشتر است.

نویسنده مقاله "شیخ تروریزم و صف آرائی نظام سرمایه داری" به تفاوت سطح زندگی در کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه اشاره دارد ولی روی موضوع مشخصاً مهم یعنی باعاد ستم و استثمار سرمایه و قدرت‌های امپریالیستی درین کشورها و کشورهای خودشان انگشت نیگذارد. عملکرد سرمایه راد در عرصه جهانی و بزنجیر کشیدن توده های میلیونی این کشورها را مسکوت میگذارد. نویسنده از افشای علل فقر و بدبختی و عقبماندگی کشورهای تحت سلطه که عبارت از اعمال ستم و استثمار بی حد و حصر سرمایه داری امپریالیستی به همکاری طبقات حاکمه ارتجاعی این کشورهاست طفره میبرد؛ و بجای ارائه الترناتیف مبارزاتی علیه امپریالیزم و ارتجاع بومی این کشورها به موهومات مستمسک شده تا فاسانه "حاتم طائی" تحقق پذیرفته و سرمایه داری جهانی ثروت و کالاهای شان را با فقرای کشورهای "جهان سوم" رضاکارانه تقسیم نمایند.

همه دوستان باصطلاح چیز فم و خیر خواه سرمایه در جهان بچنین شیوه های در مورد از بین بردن فقر و انواع بدبختیها و ستم از کشورهای "فقیر" متوسل میشوند. از جمله کوفی انان سرمنشی "ملل متحد" بتاريخ (۵ فبروری) امسال در اجلاس تجارت جهانی در نیویورک گفت: "شکاف بین کشورهای غنی و فقیر را مدنظر قرار دهید، بدون حل آن صلح در جهان برقرار نمیشود" او حتی صحبت از "قدرتمندان و زورگویان جهان" بمیان آورد. ولی در عمل مجوز تجاوز نظامی به کشورهای تحت سلطه و کشتار خلع‌های آنرا برای امپریالیزم جهانی در رأس آن امریکا صادر میکند. او دوستانه به سرمایه داری جهانی هوشدار میدهد که توجه کنید تا اوضاع بوخامت نگراید. او از فقدان عدالت اقتصادی و وسعت فقر در سطح جهان سخن بمیان آورده و گفت: "کشورهای سرمایه داری باید با داشتن موقعیت برترشان در سطح جهان بحال فقر و بی‌توانان نیز توجه کنند" او علاوه نمود "چون شما از موقعیت برتر برخوردار هستید؛ نیروی حسادت و قبضه خود در سطح جهان بیش از هر زمانی قوی است". به بیانات این نوکر صدیق و وفادار امپریالیزم توجه کنید که چگونه وسعت و عمق ستم و استثمار سرمایه داری و زورگویی آن بر خلقها و ملل جهان را تخطئه کرده و تجاوزات و جنایات امریکا در رأس امپریالیزم بین المللی را صریحاً چشم پوشیده و بی‌توانسبیل نیروی قهرتوده های خلق را که ناشی از شدت استثمار و ستمگری امپریالیزم جهانی است که منجر به وحدت تضاد بین آنها و امپریالیزم جهانی و ارتجاع میگردد تا سطح "حسادت و قبضه" پائین می آورد. این همان منطق کهنه استعمار و امپریالیزم است که عصیان و شورش توده های خلق را در برابر استثمار بی رحمانه و ستمگریهای وحشیانه امپریالیزم و سایر طبقات ارتجاعی ناشی از رشک و حسادت آنها در برابر ثروتهای "خداداد" شان تلقی میکردند. کوفی انان خواستاری که صد ملیار دلار "کمک" به "جهان سوم" گردید. باین عبارت که سالانه باید قروض بیشتری باین کشورها داده شود. او "جهانی شدن سرمایه" را در درازمدت راه از بین رفتن فقر در جهان ارزیابی نمود؛ زیرا او مثال دیگری از دوستان خیر خواه سرمایه است. در حالیکه هر دلار سرمایه خارجی حلقه ایست که برگردن توده های زحمتکش می افتد و سرمایه گزارهای

خارجی و توسعه سرمایه دارانه برفوق استثماروستم توده های خلق در کشورهای تحت سلطه متکی است.

در شماره دوم تحت عنوان ارزیابی مذاکرات پترسبرگ (بن) در مورد افغانستان آقای شمس چنین اظهار نظر میکند:

"اما از آنجائیکه این بار منافع غرب بخصوص امریکا و منافع ملی افغانستان در یک مسیر قرار داشت... آقای شمس همان مطالبی را تکرار میکند که امریکا و متحدین امپریالیست آن و سایر دولتها، نیروها و عناصر ارتجاعی در جهان آنرا همصداتکرار میکردند و میکنند. در حالیکه ماهیت کنفرانس بن "و منظور و هدف تدویر آن؛ و اینکه چه قدرتهای آنرا نظارت کردند و چه نتیجه رساندند هم مشخص است؛ که نتیجه آن همان مولود نامشروع "دولت موقت" دستنشانده بود. و اعضای متشکله آنرا هم چند گروه ارتجاعی و جنایتکار مزدور و ریل سوابق دوروز دیک سیاه ضد مردمی شان و چند خادم همقماش دیگرشان تشکیل میداد. دولت موقت بخشی از توطئه های استعماری و تجاوز به استقلال و حق حاکمیت ملی مردم افغانستان بوسیله امریکا و متحدین آن است؛ که از گروه ها و عناصر ارتجاعی خود فروخته بحیث دستنشانندگان و عاملین آنها برگزیده شده اند تا بجای طالبان از منافع آنها در افغانستان و منطقه پاسداری نمایند. و برخلاف نظر آقای شمس در هیچ زمانی منافع مردم طبقات زحمتکش خلق با منافع طبقات ارتجاعی و غارتگران امپریالیزم در یک مسیر قرار نداشته و نخواهد داشت. منافع طبقاتی خلقهای افغانستان با منافع امپریالیزم از جمله قدرتهای امپریالیستی غرب خصوصاً امریکا در تضاد آشتی ناپذیری قرار دارد؛ فقط منافع بخشهای مختلف نیروهای ارتجاعی مسلح و غیر مسلح و سایر طبقات و عناصر ارتجاعی است که در اینجا مانند هر زمانی دیگر در یک مسیر قرار گرفته است.

همین امپریالیستهای غربی در رأس آنها امریکادرجریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدوران با امکانات مالی و تسلیحاتی گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی را سازمان دادند و بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کردند که در جهت تأمین منافع غارتگران شان آنرا به شکست کشاندند. که در صورت ناکامی شان در تشکیل دولت مرکزی امریکا گروه طالبان را جایگزین آنها نمود. طالبان نیز سببانه ترین جنایت را بر خلق کشور اعمال کردند. از اینرو امریکا و سایر حامیان شان مسئولیت تمام جنایات همه این گروه ها را نیز بعهده دارند. اگر امریکا با وقوع حادثه (۱۱) سپتمبر سال گذشته گروه اسامه رامظنون و متهم درجه اول آن واقعه دانسته و مجاهد دیر روزی اشرا "تروریست" میخواند و طالبان خود ساخته اشرا هم بیکفایت و گستاخ؛ و با تهاجم نظامی آنها را از قدرت ساقط نمود؛ این فقط به منطق امپریالیستها و مرتجعین مزدور آنها میتواند توجیه شود که "منافع مردم افغانستان با منافع امپریالیستها در یک مسیر قرار گرفته است". امریکا و متحدین آن با حملات وحشیانه نظامی با افغانستان در (۷) اکتوبر سال گذشته هزاران تن از مردم افغانستان را بقتل رسانده و هزاران تن را معلول نمودند؛ کشور را ویران کردند، هنوز هم تحت نام "جنگ ضد تروریستی" روزانه با بمباردور اکتباران مناطق مختلف بکشتر مردم و ویرانی کشور ادامه داده و کشور را در سلطه استعماری شان در آورده اند. آیا چگونه ممکن است باز هم صحبت از "هم مسیری" منافع مردم ما با این غارتگران وحشی در میان باشد؟! ولی هرگز منافع قاتل و مقتول، ظالم مظلوم، ستمگرو ستمکش و اسارتگرو اسیر در یک مسیر قرار گرفته نمیتواند.

بهر صورت محتوی و عمق نظرات آقای شمس هویدا است و او (آنها) منطبق خاص خودشان را در زمینه دارند؛ زیرا امپریالیزم همیشه در کشورهای تحت سلطه روی طبقات و نیروهای ارتجاعی اتکاء میکند و بوسیله آنهاست که میتواند سلطه اشرا بر طبقات زحمتکش این کشورها قائم نماید. تاریخ (۱۵۰) سال اخیر کشور گویای این حقیقت است که چگونه استعمارگران انگلیس عناصر و گروه های خود فروخته را بر مردم حاکم میکردند، شوروی بازور سر نیزه ارتش اشغالگر

جنایتکاران "خلقی" و پرچمی را و امریکا گروه های "جهادی" و طالبان را و اکنون دولت دستنشانده را امریکا و متحدین آن بر مردم افغانستان تحمیل کردند که خون خلق ما از چنگالهای آنها و حامیان امپریالیست آنها میچکد و افسانه های جنایات شیخ آنها در طی یک ربع قرن اخیر چون کابوس وحشتناکی روح خلق ما را می آزارد.

همچنان آنچه که آقای شمس درستون دوم صفحه (۹) مینویسد اهداف اصلی گروه او و همسخنان او را بازگو میکند که "راه حل معضله" افغانستان را توسط سازمان ملل متحد و کشورهای امپریالیستی جستجو می کردند که جدو جدهای "صلح طلبانه" آنها را در قیل از حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) تشکیل میداد و صحبت از "حق تعیین سرنوشت بوسیله خود مردم" افغانستان داشتند، که در آن شرایط هم متکی بر راه حل امپریالیستی ارتجاعی بود و ما قبل آن پرداخته ایم. که البته واقعه (۱۱) سپتمبر "معجزه وار" و به سرعت آنها را با اهداف شان نزدیک کرد که آقای شمس آنرا "تحقق منافع ملی مردم افغانستان" نامیدند.

درستون سوم صفحه (۹) مینویسد: "با انتقال قدرت با اداره موقت دوران دردناک تسلط جوئی خارجی و جنگهای داخلی ناشی از آن به منظور استیلا بر قدرت سیاسی که به حیث غنیمت جنگی تلقی میشد پایان می یابد و قدم اول در راه تأسیس یک نظام سیاسی دموکراتیک که بر اراده آزاد مردم استوار بوده و در آن حقوق و آزادیهای همه باشندگان کشور بدون کدام تبعیض و یا امتیاز تأمین باشد... خاصاً که این مبادی را سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی تضمین کرده اند". آیا این موضع آقای شمس جز دیده درائی، مردم فریبی و انکار صریح از واقعیتهای تلخ ربع قرن اخیر در افغانستان و اوضاع کنونی آن چیز دیگری میتواند باشد؟ در حالیکه خلاف ادعای آقای شمس با سقوط رژیم طالبان بوسیله ولینعت امریکائی شان نه اینکه دوران سیاه و وحشتبار تسلط خارجی (قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی) پایان نیافت بلکه مرحله سیاه جدیدی از تجاوز و سلطه گری بکشور و پیامال کردن استقلال و حق حاکمیت ملی و خیانت به سرنوشت سیاسی مردم بوسیله امپریالیزم بین المللی بسرکردگی امریکا آغاز گردید. ابر قدرت جهان خوار امریکا و متحدین آن بتاريخ (۷) اکتوبر ۲۰۰۱ (۱۵ میزان ۱۳۸۰) کشور را مورد تجاوز و نظامی قرارداد و هزاران هموطن ما را با خاک و خون کشیدند. براه انداختن یک توطئه امپریالیستی کنفرانس "بن" را تشکیل و گروه های از جنایتکاران، وطن فروشان و خائنین ملی را با محافل و عناصر ارتجاعی خدمتگزارشان گردهم آورده دولت موقت دستنشانده را برهبری مرکزی مزدور تشکیل دادند. که شما آنرا با تبختر "پیش گامی" در جهت "تأسیس یک نظام سیاسی دموکراتیک استوار بر اراده مردم...." میدانید. و اطمینان خاطر تا نراهم از تطبیق مبادی این حرکت تضمینهای ملل متحد بازگو میکنید. در حالیکه ماهیت و نقش ملل متحد کاملاً مشخص است و وسیله ایست در دست قدرتهای امپریالیستی که از آن طریق تجاوزات شان را علیه خلقها و ملل تحت سلطه "قانونیت بخشیده" و توجیه مینمایند.

در همین مورد آقای شمس در طی (۲۵) سال تجاوزات امپریالیستی ارتجاعی بکشور از اتحاد شوروی، قدرتهای امپریالیستی بلوک غرب خاصاً امریکا و دولتهای ارتجاعی خصوصاً دولتهای منطقه از جمله پاکستان، ایران و عربستان سعودی؛ فقط مداخلات و تجاوزات رژیم پاکستان را در دوران حکومت طالبان (که آنها بحیث دستیار امریکا و پاسداری از منافع آن در منطقه و برخورداری از حمایتهای سیاسی و کمکهای نظامی و مالی آن امکان چنین مداخله برایش ممکن گردید) "تسلط جوئی خارجی" در کشور میدانند. و فراموش میکنند که چگونه امریکا بکمک پاکستان و سعودی گروه طالبان را سازمان داده و تسلیح و تمویل نمود که بکمک سایر گروه های ارتجاعی اسلامی از کشورهای عربی و غیر عربی تحت رهبری اسامه بن لادن،

نظامیان پاکستان، طلبه های مدارس دینی و سایر گروه های جنگجوی پاکستانی و "خلقها" توانستند بخش اعظم ولایات کشور را از کنترل ائتلاف شمال (که مستقیماً بوسیله امپریالیسم روسیه، رژیم اسلامی ایران، دولت هندوستان و کشورهای آسیای میانه کمکهای نظامی، مالی و امکانات لوژیستیکی دریافت میکردند) خارج کنند. و نظامیان این کشورها نیز مستقیماً در مناطق تحت کنترل آنها با نظامیان پرچمی گروه های ائتلاف شمال را کمک میکردند. و بدترین که آقای شمس اشغال نظامی کشور و سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی را پایان تجاوز خارجی در افغانستان قلمداد میکند. زیرا او و همقطاران او هدف دارند تا مداخلات و جنایات گذشته آمریکا و متحدین آنرا علیه خلق و میهن پرده پوشی نموده و تجاوز و اشغال استعماری کنونی کشور را بوسیله امپریالیستهای توجیه نمایند.

در صفحه (۱۵) تحت عنوان مصاحبه جلیل شمس با "شپیگل آن لاین" میخوانیم: که در مورد استقرار "نیروی امنیتی" قوای اشغالگر در افغانستان به نقش غیرجانبدارانه کشورهای آلمان، ناروی، سویدن، اطریش و بیشتر از همه بکشور آلمان اشاره دارد که میگوید "آلمان در افغانستان از شهرت خوب برخوردار است" و علاوه میکند که "یک حمایتگر خوب" بوده میتواند. آقای شمس و کاخط فکری سیاسی "نهضت ملی" افغانستان همانطور که مقوله های ملی، دموکراسی، آزادی، حاکمیت ملی، عدالت اجتماعی، ترقی و رفاه و حق خودارادیت مردم را طبق جهانی بینی شان توجیه، تعبیر و تفسیر مینمایند؛ مفهوم "غیرجانبداری" را هم بر همین سیاق مورد استفاده قرار میدهند. اولاً چگونه ممکن است قدرتهای امپریالیستی نسبت بکشورهای تحت سلطه غیرجانبدار باشند؟ و ثانیاً بگذشته استعماری و سلطه وحشیانه این کشورها علیه خلقها و ملل آسیا، آفریقا و امریکای لاتین توجه کنید؛ به غارت و چپاول و ستم و استثمار کشورهای امپریالیستی درین کشورها در طی قرن اخیر نظر باندازید، همین اکنون کشورهای متذکره (با استثنای کشور ناروی) در اتحادیه اروپا و پیمان نظامی ناتو در یک ائتلاف امپریالیستی با امریکا قرار دارند که به افغانستان تجاوز کرده اند، از جمله دولت آلمان در کنار انگلستان و فرانسه بیشترین نیروی نظامی را با افغانستان گسیل کرده است.

اما در مورد "شهرت خوب آلمان" در افغانستان: ازینکه در جریان جنگ جهانی اول هم از نگاه جغرافیائی و هم از نظر اینکه افغانستان در منطقه نفوذ رقابای امپریالیستی آلمان از جمله انگلیس که در آنوقت افغانستان تحت سلطه استعماری اش بود و روسیه تزاری و فرانسه (دول متفق) قرار داشت این امکان به دولت جرمنی میسر نگردید تا افغانستان را تحت سلطه اش درآورد. در آن شرایط احساسات مردم افغانستان برای جنگ علیه استعمارگران انگلیس شعله ور بود، آن نقطه ضعفی برای انگلیسها بود که نیم قاره هند را در کنترل داشتند. دولت وقت جرمنی سعی میکرد تا از آن در جهت ضربه زدن بحریف انگلیسی اش استفاده نماید. لکن امیر حبیب الله بوفاداری اش به انگلیسها ادامه داده و مانع از عملی شدن پلان های دولت جرمنی گردید. و نیز دولت جرمنی تلاش داشت تا از شورش مردم افغانستان برای تحریک ملل آسیای میانه که تحت سلطه استعماری روسیه تزاری قرار داشتند بهره گیرد و مشکلاتی را برای دولت تزاری نیز بوجود آورد. در آن شرایط دولت ترکیه عثمانی که با جرمنی و اطریش در ائتلاف (دول متحد) همپیمان بود، در سال (۱۹۱۴) کوشید تا دولت امیر حبیب الله را متقاعد نماید تا علیه انگلیس و روسیه وارد جنگ شود مگر مورد قبول او واقع نگردید. در جریان جنگ جهانی دوم نیز دولت آلمان با در نظر داشت پلانهای توسعه طلبانه اش بنا بر اهمیت سوق الجیشی افغانستان در منطقه (که هدف داشت تا از آن بنفعش در باز کردن جبهه جنگ علیه انگلیسها و دولت شوراهای استفاده نماید) تلاش نمود تا دستگاه دولتی را بطرفداری آلمان بکشاند. در آن شرایط عده از دولتمداران انتظار پیروزیهای بیشتر رژیم هتلری را داشتند و مشتاق روابط نزدیک با دولت آلمان

بودند و دربار بخشی از رجال رامنوظف ساخت تاروایط گرم مخفی رابادولت آلمان طبق پلانهای شان برقرارکنند. وهمچنان دریافته بودند که رژیم هتلری برسه اصل(برتری خواهی نژادی، دکتاتوری شخصی وهمکاری دولت با سرمایه داران)بنیافته که هر سه نکته باخواستهای طبقاتی ودولتی شان موافق بود و امیدواربودند که آنرا بهرنامائی و کمک آلمان بشکل "عصریترا" درکشورتطبیق نمایند. این امیدواری را وزیرخارجه وقت افغانستان در ملاقاتش با هتلر بصراحت اظهارداشته وگفت: "افغانستان آرزومنداست تا از آلمان که آنرا برادر بزرگترو و پیشرفته ترآین خودمیشمارد کمک حاصل کند" اما با آغاز جنگ جهانی دوم دولت افغانستان توسط فرمان پادشاهی (۶ دسمبر سال ۱۹۳۹) بیطرفی اشرااعلان نمود و این پلان امکان تحقق نیافت (افغانستان در پینج قرن اخیر).

دولت آلمان که هدف داشت تا از موقعیت مهم جغرافیائی وسوق الجیشی افغانستان بنفعش دربار کردن جبهه جنگ علیه کشورشوراها و با انگلیسها استفاده نماید. ومسلما که در هر دو حالت وشرايط اقدام دولت جرمنی خیرخواهانه نبوده و هرگز از دید تمایل به حفظ استقلال وآزادی، تمامیت ارضی وحق تعیین سرنوشت سیاسی خلق افغانستان صورت نگرفته است وهدف داشت تا از آن در جهت منافع غارتگرانه وتوسعه طلبانه امپریالیستی اش بهره گیرد. خصوصاً در بحبوحه جنگ جهانی دوم چنانکه در فوق تذکریافت جناح طرفدار دولت نازی دربار سلطنت تبلیغات زیادی بنفع آلمان انجام داده اند که مسلمانان وقت تأثیراتی بر اذهان بخشهای مشخصی از طبقات واقشار ارتجاعی جامعه داشته است. ودرواقع در شرايط متذکره فوق موضع دولت امپریالیستی آلمان برای بخشهای از طبقات حاکمه "خیرخواهانه" بوده وجاذبه داشته است نه برای توده های مردم ونیروها و عناصر مترقی. وازینکه دولت جرمنی چلنی برای اشغال وباستعمار کشیدن کشور ومردم مابدست نیاورد تا چون استعمارگران انگلیس وتزاران نوین (شوروی) در ذهن مردم افغانستان از آنها خاطرات ستم استعماری وجود داشته باشد. این بدان مفهوم نبوده است که دولتهای وقت آلمان نسبت به افغانستان ومردم آن "نیت خیر" حمایتگرانه داشته اند و یادولت فعلی آلمان "خیرخواه" مردم افغانستان است. ازینکه آقای شمس صحبت از "شهرت نیک" آلمان یعنی یک قدرت بزرگ امپریالیستی جهان در افغانستان دارد؛ بر میگردد بتاریخ روابط گذشته طبقات حاکمه در افغانستان با امپریالیزم بین المللی چنانکه در فوق تذکریافت.

دولتهای وقت آلمان آن "شهرت خوب" را فقط در نزد طبقات حاکمه (دولت خاص تا در جریان جنگ جهانی دوم داشته اند که منافع طبقاتی شان را در جلب کمک وهمکاری از دولت ناسیونال فاشیست (هتلری) جستجو میکردند. ودر شرايط فعلی هم دولت آلمان میتواند حمایتگر خوبی برای طبقات ارتجاعی حاکم افغانستان بشمار رود. ولی آنچه به توده های خلق ونیروهای انقلابی، مترقی، وآزادخواه افغانستان مربوط است دولت امپریالیستی آلمان اشغالگر، کشتارگر، سرکوبگرو ستمگریدی است. واین ستایش از یک قدرت امپریالیستی است که جزء ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی بین المللی به سرکوب وکشتار مردم، ویرانی واشغال استعماری کشور دست یازیده است. این ستایشگرو سائیر ستایشگران دولت آلمان در کنار سائیر ستایشگران از طبقات وگروه های ارتجاعی قرار میگیرند که تجاوز نظامی امریکا ومتحدین آنرا به افغانستان اقدام "رهائیبخش" ارزیابی کردند و میکنند. چون باب حمایت امریکا ومتحدین آن بروی مزدوران طالبی "مسدود" و باب نصرت و پیروزی بروی مزدوران ائتلاف شمال وسایرین مفتوح گردید.

درستون سوم صفحه (۱۵) آقای شمس مانند سائیر همسنخانش برای ظاهر شاه مقام "پدر ملت" قابل است. البته اودر گذشته هم مقام حمایتگری را برای طبقات ارتجاعی مانند فنودالان، کمپرادوران، بوروکراتها، ملاک کمپرادورها، خوانین سران

اقوام و روحانیون متنفذ داشته است که اکنون رسماً مقام "پدري" را هم از جانب آنها کسب کرده است و مناسبتر است تا او را "بابای مرتجعین" بنامیم و دشمن مردم. و در آینده نیز یادرأس دولت آینده و یادرکناردولت) حیثیت پدري اشرابه طبقات، اقشار و عناصر ارتجاعی حفظ خواهد کرد. و نیم قرن حاکمیت ستمگرانه و استبدادی خاندان او که (۴۰) سال آن شخص ظاهرخان در رأس دولت قرار داشت که بخش بزرگی از تاریخ سیاه این خاندان است؛ مردم افغانستان از ستمگری طبقاتی و ملی، فقر و بینوائی، استبداد و اختناق، جهل و بیسوادی، ابتلا بامراض گوناگون، عقبماندگی و انواع مصائب دردوران حکمرانی اورنج و عذاب کشیده اند، حتی از شدت فقر و گرسنگی باشندگان ولایات زیادی بخوردن علوفه حیوانات مجبور شدند و فرزندان شان را فروختند و یابه سرکهارها کردند. این همه ستم و تعدی به توده های مردم فراموش ناشدنی است. ازینکه سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران "خلقی" و پرچمی آن و بعدنیروهای ارتجاعی اسلامی و طالبی مزدوران امپریالیزم امریکا و امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه آنقدر بر مردم ما زوحشت ستم و فاشیسم، کشتار، شکنجه، زندان، بر بادی هستی و زندگی، تجاوز و زنی، فقر و بدبختی و قحطی اعمال کرده اند؛ که عوام ناآگاه کشور از روی بیچارگی و درماندگی شرایط دوران "کفن دزد" سابق را بیاد می آورند. اما این درحقیقت یادآوری دوران سلطنت "نیک" اعلیحضرت نیست؛ این فقط برای مردم افغانستان که امپریالیزم و ارتجاع آنها را در تنگنا و ژرفنای ستمگریها و وحشت بیحد و حصر عذاب داده اند) یک انتخاب بد و بدتر است، و فکر میکنند شاید از حدت و وسعت جنایات ضد انسانی برای مدتی بر آنها کاسته شود. ورنه در عمل ماهیت هیچ چیزی را امپریالیزم از حاکمیت نیروهای ارتجاعی و جانی بر توده های مظلوم مردم تغییر نداده است و تغییر هم نخواهد داد. زیرا این عملکرد واقعی امپریالیزم جهانی علیه خلقها و ملل تحت ستم بوده و هست. فقط این همان تکرار مراحل دکتاتوریه های خشن طولانی و دوران کوتاه تساهل طبقات حاکمه ارتجاعی است که امپریالیزم جهانی برای دوام و بقای سلطه اش و حاکمیت طبقات ارتجاعی مزدورش بآن متوسل شده و میشود. هیچوقت درین کشورها خصوصاً در کشور ما کنار رفتن یک حکومت و یارژیم استبدادی بمعنای پایان استبداد نبوده است؛ فقط در عرصه زمانی کوتاهی از پایان کار حکومت یارژیم قبلی تا استحکام حکومت و یارژیم جدید مقصداری تساهل بوده است تا خشم مردم فرو نشیند. همانکه توده های مردم با استفاده از اوضاع بمیان آمده خواستهای محدود شان را بمیان کشیدند و روی آن پافشاری کردند و رژیم متوسل بقوه قهریه شده و تحت نام "حفظ امنیت و ثبات" بسرکوب خونین توده های مردم پرداخته و رهبران واقعی شان را مقتول و یابزندان انداخته است.

توجه کنید بر رهبر سازیهها و قهرمان سازیههای امپریالیزم که در شرایط سخت و دشوار که خود آنرا بکمک ارتجاع داخلی بر توده های مردم تحمیل کرده است؛ ازین ستمگران و جنایتکاران یکی را انتخاب و برای اودیوانه و ارتبلیغ میکنند. مردم افغانستان که در طی یک نیم دهه وحشت رژیم جنایتکاران "خلقی" و پرچمی و حامیان روسی آنها به تنگ آمده بودند؛ تا حدودی تصور میکردند که شاید در دوران دولت اسلامی شریط نسبتاً "امن و آرامی" بوجود آید. گرچه در اکثر مناطق در دهات کشور توده های مردم صحنه های دردناکی از جنایات، وحشیگریها و اعمال ضد بشری گروه های جهادی بیاد داشتند. دولت اسلامی نظریه ماهیت ارتجاعی و جنایتکارانه گروه های متشکله آن بیش از قبل به کشتار مردم، ویرانی کشور و اعمال استبداد و بیدادگری، دزدی، تجاوز به ناموس، چپول و غارت اموال مردم دست یازید؛ تا که مردم بستوه آمدند؛ امپریالیزم امریکاتحریک اسلامی طالبان و امیرالمؤمنین را تراشید بقول او و گروهش مامور شده بودند تا بساط "شروفساد" را از افغانستان براندازند و بعدطبق پلانهای امریکا، پاکستان و سعودی از طریق گروه های ارتجاعی اسلامی

در کشورهای آسیای میانه و جمهوریهای خودمختار مسلمان نشین فدراسیون روسیه نفوذشانرا گسترش دهند. زیرا دولت اسلامی "برادران جهادی" آنها موفق باین ماموریت نشده بود. وزمانی که امیرالمؤمنین مقدس مآب برای اربابش غیرکارآمد شد، بحیث تروریست، جنایتکار و ده هانست دیگر را بر او وارد کردند و شب و روز غارهای کوه هارا برای دستگیری او جستجو میکنند. "پدر ملت" سازی و "شهید و قهرمان ملی سازی" امپریالیزم و ارتجاع هم بهمین سیاق صورت میگیرد. که در طی همین مدت رسانه های جمعی دولتهای غربی برای آن تبلیغ میکنند. تا ملت عذاب کشیده و بدون رمق افغانستان را اغوانوده و حاکمیت گروه ها و عناصر مزدور شراد زیر این شعارها و چتر "بابای ملت" "قانونیت" بخشند.

"نهضت ملی... سیاه روزی راکه باتجاوز نظامی و اشغال استعماری کشور و کشتار مردم افغانستان و توطئه خائنانه علیه سرنوشت سیاسی آنها در "کنفرانس بن" و تشکیل دولت دستنشانده بوسیله امریکا و متحدین آن آغاز گردید بنام "یک آغاز نوین برای افغانستان و طلیعه امید نوین برای مردم افغانستان" میداند:

"نهضت ملی... حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) رابه جورج بوش تسلیت گفت؛ گویا اینکه اوبه سوگ قربانیان این حادثه نشسته است. اینها فراموش میکنند که همین یکدهه قبل بوش بزرگ با فروریختن ده ها هزار تن بمب مرکز او مسموم کننده بیش از دو صد هزار عساکر تسلیم شده عراقی و خلق آنکشور را قتل عام کرد. همه اخلاف بوشها در طی پنجاهه اخیر بایش از (۱۵) دفعه تجاوز نظامی بکشورهای مختلف بیش از صد هزار عسکر "امریکائی" را در جهت حفاظت از منافع امپریالیزم امریکا به کشته داده اند و میلیونها انسان مظلوم و بی دفاع را در کشورهای تحت سلطه بخاک و خون کشیده اند. ازین آقایان سوال میکنیم که آقای جورج بوش بخاطر کیهابه سوگ نشسته است؟ واشک تمساح آقای بوش و دیگر سردمداران امریکا در روز حادثه (۱۱) سپتمبر (که بازماندگان قربانیان آنرا به ماتم اندوه نشاند) معنی خاص خود را داشت؛ که این فرصت رابه جورج بوش در رأس حکام و صاحبان سرمایه در امریکا داد تا به تطبیق مرحله سوم "نظم نوین جهانی" تدارک بینند. تا آنکه بتشکیل یک ائتلاف وسیع امپریالیستی ارتجاعی دست یافته و حمله نظامی وحشیانه را با افغانستان آغاز نمودند. رژیم طالبان را خلع و گروه های جانی مزدور متروک راطی یک پلان توطئه گرانه و سناریوی مسخره در کنفرانس بن "دوباره بقدرت رسانند که شماین فاجعه ضدملی و ضد مردمی راکه علیه استقلال کشور و سرنوشت سیاسی مردم افغانستان صورت گرفت" بحیث آغاز دور نوین و طلیعه امید" به سردمداران امپریالیزم جهانی تهنیت گفتید. شما آگاهانه و عامدانه مقاصد و اهداف غارتگرانه امریکا و متحدان آنرا که بمنظور سلطه و غارت خلقها و ملل تحت ستم انجام شده و میشود همصدا با امپریالیزم و ارتجاع جهانی زیر نام "جهاد ضد تروریستی" پنهان میکنید.

شما علل واقعی تجاوزات نظامی و سرکوب خونین خلقها و ملل بوسیله امریکا و متحدین امپریالیست آنرا که در جهت گسترش سلطه و غارت و چپاول منابع و ذخایر آنها صورت میگیرد چشمپوشی میکنید؛ به بحرانهای فزاینده که غولهای سرمایه از جمله جاپان، امریکا و آلمان را فرا گرفته است توجه نمیکنید؛ که آغاز آن بقبل از حادثه (۱۱) سپتمبر بر میگردد. نرخ رشد اقتصاد امریکا (یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان) در ربع چهارم سال (۲۰۰۱) ۱٫۱ درصد بوده و در تمام سال (۲۰۰۱) ۰٫۲ درصد بوده است. امریکا هدف دارد تا بکمک متحدین امپریالیست و ارتجاعی آن سلطه اش را از طریق نظامی در کشورهای تحت سلطه از جمله در قاره آسیا گسترش داده و مناطق مهم دارای ذخایر انرژی و بلزارهای وسیع را قبل از همه زیر قبضه اش قرار دهد؛ تا ازین طریق بر بحرانیکه آنرا فرا گرفته است غلبه حاصل کند.

از آنجائیکه ستم و استثمار سرمایه های امپریالیستی فشار قرونگدستی و بیکاری را بر تنوده های خلق در کشورهای تحت

سلطه افزایش داده است باضافه فشاراستبداد، ستم و استثمارازجانب رژیمهاو طبقات ارتجاعی فنودال کمپرادوراین کشورها بغلیان خشم تودهاپامیدهدکه به کانون مبارزات توده ای مبدل شده است. همچنان اوج وگسترش جنبشهای ضد سرمایه درکشور های امپریالیستی درطی سالهای اخیرقابل توجه است؛ ونویدمدلهای سرمایه دارانه سرمایه داری جهانی بکشورهای "جهان سوم" به پوچی مبدل شد. اینهازجمله عواملی اندکه امریکادررأس امپریالیزم جهانی بمنظورتصرف وکنترول مناطق انرژی، تصرف بلزهای جدید ونیروی کارارزان دست به تجاوزنظامی واشغال استعماری کشورهاوسرکوب خونین خلقها وملل دست بزند. همچنانکه شعار"نظم نوین جهانی" باآتش بسب افکنهاو بمباران وکشتارخلقها آغازشد؛ شعار"جهانی کردن سرمایه ولیبرالیزاسیون تجارت" بوسیله میزایلهای کروز، بمبهای خوشه ای، ناپالم، بمبهای ترموباریک بنزینی وبمب افکنهای (ب ۵۲) برخلقهاوملل تحت ستم تحمیل میگردد. بودجه هنگفت نظامی امریکاکه به بیش از (۴۰۰) میلیارد دلارمیرسدواعلام لغومعاهده (ABM) سال (۱۹۷۱) وانکشاف برنامه موشکهای غاره پیمای ضد موشک وساختمان سکوها ی پرتاب این موشکها. همه این اقدامات اهداف بعدی امریکارادرگسترش سلطه نظامی، اقتصادی وسیاسی اش درجهان نمایان میسازد؛ اینست اهداف واقعی واساسی امریکاو متحدین آن از"جنگ ضد تروریستی" آنها که بعد از (۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱) بمنصه اجرا قرارداده اند. ومشاطه گران سرمایه هم باتوجه بافی وآرایشگری بانکارواقعیتهاوحقایق سعی میکنند تا مردم راباشیوه های مختلف اغوانموده ونسبت با اهداف غارتگرانه امریکاو متحدین آن بگمراهی بکشانند.

برخلاف تصور شما امریکاو متحدین آن علیه بنیادگرایی اسلامی و"تروریزم" مبارزه نمیکنند؛ امپریالیزم جهانی خاصاً امریکاخود منشأومرئی تروریزم است؛ اوحامی بزرگ رژیم صهیونیستی واستعمارگراسرائیل است که خاصاً درطی بیش از نیم قرن اخیرباتوسل به تروریزم دولتی وشیوه های وحشیانه دیگریه قتل عام وکشتاروعذاب خلق فلسطین میپردازد. حامی ومدافع رژیمهای مستبد وفاشیست درنقاط مختلف جهان بوده است که باتروریزم دولتی به شیوه های مختلف توده های مردم ونیروهای انقلابی مردمی راکه درراه مبارزات عادلانه آنها علیه امپریالیزم وارترجاع میرزمیده اند درداخل وخارج مرزهای شان بقتل رسانده اند. گروه های بنیادگرایی اسلامی را درکشورهای مختلف اسلامی ازجمله درافغانستان کمک، تقویت وحمايت همه جانبه نموده وازآنها درجهت مقاصد و اهداف آن درطی بیش ازدوده خیراستفاده کرده است. همچنان دولت امریکابه رشد وتقویت پروستاتیتیزم بنیادگرا در امریکواوالاهیات "رهائیبخش" در امریکای لاتین درسالهای قبل کمک کرده است. سقوط رژیم طالبان ویا "سرکوب" گروه القاعده این مفهوم را نمیرساند. همین اکنون بنیادگراهای اسلامی بیشترین سهم رادردولت دستنشانده دارند. وتحت نام طالبان "میانه رو" چندین سازمان دیگرتشکیل شده است. حتی اگر امریکا وسایر قدرتهای امپریالیستی درکشورهای تحت سلطه رژیمهای لائیک هم راروی کارآوردن بازهم آنچه پابرجاوبدون تغییرباقی خواهد ماند هماناستم واستثمار امپریالیستی وفنودال کمپرادوری است؛ نه آزادی، دموکراسی، ترقی رفاه وعدالت اجتماعی.

در شماره دوم "تهضت" نویسنده تحت عنوان "قیامهای همگانی وآموزش از صعود ونزول آن" وبه همین رابطه در صفحه (۴) تحت عنوان "جنبش مردمی قربانی نفاقهای قومی" مینویسد: "بعلت عدم حضور سازمانهای مردمی بسطح ملی جنبش قادر به تغییر نحوه مبارزه نمیگردد وبهین دلیل هم بود که جنبش با وجود برخورداری بودن از پیششرطها موفق بسرنگونی رژیم امین نیگردد":

نویسنده از روی بی اطلاعی و بی‌اینکه عمدتاً قصد تخطئه واقعیتها را دارد و تحت این عنوان بمسائلی چندتماس می‌گیرد که ماهیتاً خلاف نظر و ارزیابی نویسنده است: گرچه بعداً باین موضوع بتفصیل خواهیم پرداخت؛ اولاً اینکه نویسنده جنگ مقاومت گسترده مردم افغانستان را علیه رژیم مزدور "حزب دموکراتیک خلق" و بعد جنگ مقاومت سراسری هرچه گسترده تر را علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست شوروی "قربانی نفاقهای قومی" میدانند، از بیخ و بن غلط است؛ این همان شیوه تبلیغات قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی بوده است. که عامدانه بمنظور متوهم کردن واغوی توده های مردم در افغانستان و جهان صورت میگرفت. تا مداخلات، دست اندازیهات و تجاوزات شانرا علیه مردم و کشور افغانستان توجیه نمایند. آنها از طریق سازمان دادن گروه های ارتجاعی اسلامی و تحمیل آنها بر جنگ مقاومت مردم افغانستان سعی کردند تا در جهت تحقق اهداف امپریالیستی و ارتجاعی آنها؛ از یکطرف در جهت ضربه وارد کردن به رقیب سوسیال امپریالیست شان و از طرف دیگر تشکیل دولت دستنشانده از گروه های ارتجاعی اسلامی تا پلانهای سلطه جویانه و غارتگرانه شانرا در منطقه بمنصه اجرا قرار دهند. در واقع تصادمات مسلحانه بین گروه های ارتجاعی اسلامی ماهیتاً بازتاب تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی ای بوده که این گروه ها بآنها وابستگی و سرسپردگی کامل داشتند و دارند. و هر کدام از این گروه ها در جهت تأمین منافع قدرتهای خاصی در افغانستان و منطقه در دستیابی بقدرت بیشتر در دولت مرکزی بر سر هم میزدند.

در شرایط جنگ مقاومت ضد رژیم روسی و قوای متجاوز شوروی اکثریت اقوام ملیتهای مختلف کشور با روحیه تفاهم و اتحاد مقاومت مسلحانه را بطور خود بخودی بشکل شورشها و قیامها علیه دشمنان آزادی و میهن شان آغاز کردند. با استثنای چند محل از جمله: در شیکل و کامدیش و بعد در بعضی نقاط ولایات ننگرهار و لغمان که این گروه ها در ابتدا از شرایط مساعد و آمادگیهای مردم برای قیام علیه استبداد و فاشیسم رژیم مزدور استفاده کرده و در شورش آنها سهم داشتند؛ در باقی مناطق کشور که شورشها و قیامهای وسیعی صورت گرفت که همه بگونه خودجوش شروع شد. ماهها بعد از قیام مردم این گروه با اسلحه و مهمات و چکهای سفید جریمه و جمع آوری "اعانه" وارد این مناطق شدند.

از آنجائیکه شدت فشار و وحشت و قساوت رژیم مزدور و قوای فلتشیست روسی نامحدود بود؛ الزاماً توده های مردم که درگیر جنگ مقاومت بودند بعبقگاهی جهت انتقال اعضای خانواده های شان ضرورت داشتند و بیاینکه با شروحت و جنایت گسترده رژیم مزدور و قوای فاشیست شوروی مهاجرتهای کتلوی توده های مردم بکشورهای پاکستان و ایران آغاز شد؛ و بدینوسیله زمینه نفوذ و کنترل این گروه های گماشته امپریالیسم و ارتجاع درین کتله های ملیونی مهاجرین در کشورهای پاکستان و ایران نیز میسر گردید. و این گروه ها با حمایت و کمک امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی توانستند هرچه بیشتر خود را بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کنند. بطور مثال شورش غنداسمار در سال (۱۳۵۸) هیچ ربطی باین گروه هانداشت و حتی خائنانه مورد حملات غافلگیرانه نیروهای حزب اسلامی گلب الدین قرار گرفته و اسلحه و مهمات آنها باغارت برده شد. آن نیروی منسجم نظامی تحت فرماندهی نظامیان میهندوست در آن شرایط میتواند ضربه سنگینی را بر رژیم مزدور کابل وارد نماید.

در تمام دوران (۱۴) ساله جنگ مقاومت مردم اگر این گروه های مزدور جنگهای درون تنظیمی را براه انداختند که بدون شک قسماً توده های مردم متعلق به ملیتهای مختلف کشور در مناطق تحت کنترل هر یک از این تنظیمها اجباراً بگونه تحمیلی باین جنگهای درون تنظیمی کشیده شده اند) که باز هم عامل عمده و محرک اصلی همین گروه ها بوده اند. این

جنگها چنانکه قبلاًهم تذکریافت بین این گروه هاباساس همان ایده های تنظیمی خود آنها در جهت تأمین منافع گروهی و پاداران امپریالیستی و ارتجاعی شان بوده است. مثلاً در هزاره جات در جنگ بین گروه های متشکله حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی شیخ آصف (محسنی) در جریان جنگ مقاومت طی دو سال بیش از (۱۵) هزار تن از مردم بیگناه این منطقه از طفل و پیرو جوان بقتل رسانده شدند. هر دو گروه رهبران شان متعلق به ملیت هزاره بوده اند؛ جنگ بین حزب اسلامی کلب الدین و حرکت انقلاب اسلامی در کوه صافی (که اکثر امتجاوزو عامل جنگ حزب اسلامی بوده است) هر دو تنظیم رهبران شان متعلق به ملیت پشتون بودند؛ و با جنگهای بین حزب اسلامی و شورای نظار و جمعیت اسلامی (کلب الدین، مسعود و ربانی) برادران "اخوان" با هم جنگیدند و بسا موارد متعدد دیگر.

اما بعد از تشکیل دولت اسلامی و آغاز دوباره جنگ بین گروه های شامل در دولت اسلامی که ائتلافهای چندی از دسته بندیهای مختلف این گروه ها بوجود آمد از جمله: ائتلافهای سیاف، ربانی و مسعود علیه کلب الدین، حزب وحدت و ملیشه های دوستم؛ و ائتلاف جمعیت شورای نظار و حزب وحدت علیه کلب الدین؛ یا زمانی دوستم و حزب وحدت متوتلف ربانی مسعود علیه کلب الدین و بعد ائتلاف حزب اسلامی کلب الدین، دوستم و حزب وحدت زیر نام "شورای هماهنگی برای پیروزی انقلاب اسلامی" علیه ائتلاف ربانی مسعود و سیاف که ابتداء در ماه جدی ۱۳۷۲ بشکل کدو تا آغاز شد. درین شرایط رهبران این دادرسته های نظامی متعلق به ملیتهای مختلفی بودند. چون دیگر حنای اسلام خواهی آنها رنگ باخته بود برای جلب حمایت ملیتهای متعلقه شان به شعارهای ناسیونالیستی ارتجاعی روی آوردند؛ در حالیکه در شرایط جنگ مقاومت آنرا معادل "گفر" میدانستند. ولی این شرایطی بود که دیگر توده های مردم از صفوف این تنظیمها جدا شده بودند. این تنظیمها همان نیروهای نظامی جانی حرفه ای وفادار بخودشان را داشتند؛ که بابر خرداری از امکانات مالی تنظیمهای مربوطه شان و مستفید شدن از منابع کشور که آنرا تحت کنترل داشتند. از جمله مسعود که بمعادن احجار قیمتی (زمرد و لاجورد) تسلط داشت؛ تسلط مولوی حسین به معادن (بیروج) در ولایت کنر و حزب اسلامی کلب الدین که در حدود (۶۰) فیصد امکانات نقدی و تسلیحاتی امریکا و سایر قدرتهای غربی، دولت ارتجاعی چین و عربستان سعودی و دولت پاکستان بدسترس او قرار میداد.

بعد از آنکه در سال (۱۹۹۴) امریکا بکمک پاکستان و سعودی گروه طالبان را (که اکثر ائتلافات ملیت پشتون بودند) وارد صحنه کردند و در مقابل گروه های مسعود، ربانی، حزب وحدت، حرکت اسلامی، ملیشه های تحت رهبری دوستم و نادری که اکثر ائتلافات اقلیتهای ملی کشور بودند. گرچه این گروه هل سعی کردند تا با تحریک احساسات ناسیونالیستی ملیتهای متعلقه شان حمایت آنها را علیه گروه طالبان جلب نمایند لکن درین راه موفقیتی نداشتند. این تنظیمها که از ابتدا بر اساس بنیادگرایی اسلامی شکل گرفته بودند و اگر در دور بعدی جنگهای شان با طالبان به ناسیونالیزم هم متوسل شدند؛ لکن در هیچ بخشی از توده های ملیتهای کشور نه اینها و نه طالبان را رهبران ملیتی خود قبول داشتند. زیرا همه اینها نمایندگان ارتجاعیترین طبقات کشور و نوکران امپریالیزم و ارتجاع منطقه و دشمنان قسم خورده توده های مردم بودند. ازین رو با در نظر داشت ملاحظات فوق جنگ مقاومت مردم افغانستان نه قربانی نفاقهای قومی؛ بلکه قربانی خیانتهای تنظیمهای مزدور و پاداران امپریالیست و ارتجاعی آنها بوده است که هنوز هم در جهت تأمین منافع آنها به نوکری امپریالیزم و قدرتهای منطقه ای ادامه میدهند. ولی اینها در طی ده سال اخیر جانی تکرانه کوشیدند تا با نفاق افکنی، تبلیغات و تحریکات در بین ملیتهای مختلف کشور تفاهم بین آنها را تا حدودی خدشه دار سازند.

واگر طالبان علاوه بر اعمال ستم مذهبی به شیوه های وحشیانه قرون وسطانی آن؛ ستمگری ملی رابه شیوه های خشن و ظالمانه آن علیه ملیتهای تحت ستم کشور اعمال کردند؛ بازهم منشأ آن همان طبقات حاکمه ملیت پشتون بوده است. وهم شیادانه خواستند از احساسات توده های پشتون مناطق تحت کنترل شان علیه ملیتهای دیگر کشور استفاده نمایند که موفقیت‌های نداشته اند. وحساب طالبان که به حیث نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور در مزدوری به امپریالیزم ودولتهای ارتجاعی پاکستان وسعودی بقدرت دولتی رسیده بودند از حساب خلقهای ملیت پشتون جداست. آنها نمایندگان طبقات ارتجاعی (ملاکان و کمپرادوران) ملیت پشتون بودند. در نتیجه از آنجائیکه هم تنظیمهای ائتلاف شمال وهم گروه طالبان در سالهای اخیر سعی کردند تا با اهداف سیاسی مذهبی افراطی شان رنگ ناسیونالیستی بدهند تا بدین وسیله از بین ملیتهای متعلقه شان در جنگ علیه همدیگر سر باز گیری کنند لکن نتوانستند آن دست یابند. زیرا توده های مردم ملیتهای کشور در طی (۲۴) سال از روی اعمال جنایتکارانه این گروه ها تا حدودی به ماهیت ضد مردمی و اهداف خانانه و مزدور منشا نهایی برده اند.

مطلب دیگر نویسنده که صحبت از "عدم حضور سازمانهای مردمی بسطح ملی جنبش دارد" کاملاً غیر واقعی است؛ زیرا با وقوع کودتای (۷) ثور سال (۱۳۵۷) که آغاز دورانی دیگر از اعمال استبداد، اختناق و فاشیزم علیه قاطبه ملت بود؛ نیروهای انقلابی پرولتری، مترقی، ملی و آزادیخواه فعالیت‌های سیاسی پیگیر مخفی ایراجت تشکیل سازمانهای سیاسی شروع کردند که چندین سازمان ایجاد گردید (وازی که بعدها چگونه عده زیادی از آنها دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شده و با دنباله روی از جنبش خودجوش توده هابراه انحرافی و بالاخره در منجلاب اپورتونیزم و رویونیوزم سقوط کردند امر علیحده ایست) که از همان روزهای اول مقاومت‌های خود بخودی توده های مردم در کنار آنها بودند. با آنکه هزاران روشنفکر مردمی شکارباندهای جلاد و آدمکش "خلقی" و پرچمی و دژخیمان شوروی. شدند و یاد رجب‌ها جنگ مقاومت و مناطق تحت کنترل نیروهای ارتجاعی اسلامی و یاد رکشورهای همجوار خصوصاً پاکستان بوسیله گروه های ارتجاعی اسلامی از جمله کلب الدین ویونس خالص بقتل رسیدند. با آنهم تا چهارپنج سال اول جنگ مقاومت روشنفکران انقلابی مردمی و آزادیخواه در جبهات جنگ مقاومت مبارزه سیاسی نظامی شان ادامه دادند. و مبارزات سیاسی افشاگرانه را علیه جنایات رژیم مزدور و رواشغالگران شوروی و ماهیت مزدوری و جنایات گروه های ارتجاعی نوکران امپریالیست‌های غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه انجام دادند که تا امروز ادامه دارد. اما ازینکه این نیروها با اثر عوامل مختلفی چنانکه در فوق تذکار گردید و اعمال وحشت و ترور همه جانبه از جانب مزدوران دولوک امپریالیستی ارتجاعی علیه جنبش انقلابی و جنبش ملی دموکراتیک کشور؛ این جنبش قادر بر رهبری جنگ مقاومت مردم نگردید بحث دیگری است.

نویسنده در ستون دوم صفحه (۴) مینویسد: "رهبری احزاب و تنظیمها که بر اساس قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای از نیمه دوم سال ۱۳۵۷ در داخل و خارج کشور بوجود آمده بودند، در اثر ضعف و ناتوانی معنوی و منافع گروهی خویش قادر نیشوند فوران مردم را به مرحله‌ی عالیت‌تری ارتقاء دهند. برعکس تنظیمها به اتکاء یک جانبه به جلب کمکهای خارجی روشنفکران و شخصیت‌های ملی زیادی را که میتوانند مردم را در بوجود آوردن یک استراتژی هم آهنگ کمک کنند، از جبهات دور و یابا عث جلوگیری از فعالیت آنها میگردند".

بازهم نویسنده بگونه عمدی سعی میکند تا جنایات تنظیمها و احزاب مختلف ارتجاعی را که بوسیله امپریالیست‌های غربی بکمک دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و سایر دولتهای ارتجاعی سازمان داده شدند و با اسلحه و امکانات مالی ولوژستیکی

از طریق پاکستان و ایران بر جنگ مقاومت مردم ماتحمیل شدند و بشکل پلان شده دست به کشتار روشنفکران مردمی و شخصیت‌های ملی زدند تا جنگ مردم افغانستان را در جهت تحقق اهداف ارتجاعی خود و حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان تحت کنترل شان در آورند. این نیروها جنایات فجیعی را در کشتار روشنفکران انقلابی و اشخاص ملی و مترقی مرتکب شدند که نویسنده آنرا تحت نام "دور کردن آنها از جبهات و مانع شدن آنها" قلمداد می‌کند. حتی این گروه‌ها با نیروهای رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی ائتلاف کرده و علیه این روشنفکران در جبهات جنگ حملات قاتلانہ را انجام میدادند.

اگر در ابتدای آغاز قیام‌های مردم نظریه ساختار اجتماعی جمعه افراد با نفوذ اقوام و طوایف، روحانیون در رأس گروه‌های شورشی قرار گرفتند و یاد در مناطقی که پیوندهای قومی و قبیله‌ای چندانی محکم نبود، دهقانان مرفه در رأس این گروه‌های جنگی قرار گرفتند. اما در اوایل سال ۱۳۵۸ که این گروه‌ها با امکانات تسلیحاتی و مالی وارد جبهات جنگ شدند و با استفاده از روابط سنتی مسلط اقتصادی اجتماعی در دهات توانستند در اکثر جبهات نفوذ کرده و به مرور زمان سلطه شان را تحکیم بخشند. این گروه‌ها نه تنها به کشتار روشنفکران مردمی دست زدند، حتی توده‌های مردم و اشخاص روشنبین محل را که حاضر نبودند خط مشی‌های ارتجاعی شان را پیاده کنند آنها را با توطئه‌های گوناگون بقتل رسانیدند و با جبهات دور کردند. و تا جائیکه امکان داشت عناصر مکتبی "اخوان" را بپول و سلاح در رأس جبهات نصب کردند و با عناصر لومپن رابحیث هسته‌های مرکزی جبهات جنگ مقاومت مردم گماردند. و باین ترتیب در هر محل و منطقه ده‌ها و صدها تن از توده‌های مردم بشکل دسته‌های چریکی و گریلانی متشکل و بخاطر دفاع از میهن، استقلال و نوامیس ملی شان سلاح گرفته و علیه رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی می‌جنگیدند؛ بوسیله همین گروه‌های ارتجاعی اسلامی زیر قومانده عناصری از همین تنظیم‌ها و عناصر لومپن و جانی قرارداد شدند. که بعد از سال (۱۹۸۶) باروی کار آمدن گورباچوف در رأس دولت شوروی و تغییر تاکتیک جنگ تجاوزکارانه شان در افغانستان؛ شیوه نفوذ از طریق رشوه رادر جبهات جنگ و بمباران‌های گسترده و مداوم هوایی را از ارتفاعات بلند در کشتار مردم و کوچ اجباری آنها اختیار کردند؛ تادها از سکنه خالی شده و امکان پناه گرفتن و کمک برای نیروهای مقاومت محدود گردد. در تاکتیک تطمیع فنودالان و روسای اقوام و قبایل با استفاده از خصلت‌های طبقاتی آنها توانستند تعدادی را از طریق رشوه‌های کلان در همکاری با رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی جلب و آنها را در کنگ‌های قومی و "جبهه ملی پدر وطن" سازمان دهند. همچنان با استفاده از خصلت‌های متزلزل گروه‌های لومپن توانستند تعداد زیادی را خریداری و اجیر کنند.

و نیز ده‌ها پروتوکول عدم تعرض متقابل بین دولت مزدور و قوای شوروی و همین گروه‌های ارتجاعی اسلامی و دارودسته‌های جانی شان با مضار سید. این پروگرام از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور زمینه پیدا کرد. و قبل از همه دسته‌های که با دولت مزدور به معاهده پروتوکولی رفتند از جبهات جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی گلب الدین بودند. و بعد بخش‌های دیگری از گروه‌های ارتجاعی اسلامی تا اخیر دهه (۸۰) میلادی مخفیانه و آشکار در سطوح مختلف با دولت مزدور و قوای متجاوز شوروی پروتوکول عدم تعرض امضاء کرده‌اند. اما از آنجائیکه بدنه جبهه وسیع مقاومت همه جانبه را توده‌های مردم در سراسر کشور تشکیل میداد و باشیوه‌های مختلف مقاومت علیه دشمن ادامه داشت؛ با وجود خیانت پیشگی و وطن‌فروشی این تنظیم‌ها؛ شیوه‌های ردیالانه روسها آن چنانکه هدف داشتند کارگرنیفتاد و جنگ مقاومت مردم ادامه یافت. که البته خیانت گروه‌های ارتجاعی اسلامی در به کجراه کشاندن و ضربه زدن جنگ مقاومت و شکست آن در جهت اهداف و منافع خود و با داران امپریالیست و ارتجاعی آنها انکار ناپذیر است.

خلاصه همه تنظیمهای ارتجاعی اسلامی که در پاکستان و ایران ساخته شدند و بر جنگ مقاومت مردم افغانستان تحمیل شدند؛ بر مبنای ایدئولوژیک سیاسی همین تنظیمهای ارتجاعی اسلامی تشکیل شدند. و بعداً بخشهای زیادی از اقوام و قبایل هم تحت رهبری و پوشش همین تنظیمها درآمدند؛ ازینرو مسئله اینک نویسنده ادعا دارد که این تنظیمها بر اساس قومی و طایفه ای تشکیل شده اند بی اساس است. و نیز باید تذکار نمایم که: شیوه و پالیسی امضای پروتوکول عدم تعرض رامسعود ("شیرپنجشیر") با دولت مزدور کابل و نظمایان شوروی در سال (۱۹۸۴) به منصفه عمل در آورد. همان بود که مسعود مقرر شورای نظار در ولایت تخار اختیار و بوقول خودش "با مرسازمان دادن امور اجتماعی و سیاسی" میپرداخت و متجاوزین روسی و رژیم مزدور توانستند از یک معبر مهم استراتژیک زمینی (شاهراه و تونل سالنگ) با کمال امنیت بقیمت ارزان و بدون تلفات عساکرشان سلاح و مهمات، اسلحه ثقیل، مواد سوخت و مواد غذایی ماشین جنگی شوروی در افغانستان را برای سرکوب مردم در سایر نقاط کشور انتقال دهند. و باین ترتیب در طی هشت سال دیگر متجاوزین روسی و رژیم مزدور آنها با کمال امنیت از ناحیه حملات "شیرپنجشیر" مصنون و مطمئن بودند. و بعداً معاهده جبل السراج را در سال (۱۳۷۱) مسعود با جناح های رژیم مزدور از جمله پرچمیها، سازانها" و ملیشه های دوستم و نادری این قاتلان مردم امضا نمود که بقدرت رسید. اوتاب آخرا این آتشبس متعهد ماند و مورد اعتماد روسها و جناح های از رژیم مزدور قرار داشت. البته این اعتماد متقابل، همکاریهای دوامدار را هم بین دو طرف بهمراه داشت که هر چه بیشتر در دوران دولت اسلامی و بعد از آن در جنگ علیه طالبان گسترش یافت و تحکیم گردید که تا حال ادامه دارد. مسعود بعد از مرگش از طرف حامیان امپریالیست و ارتجاعی آن لقب "قهرمان ملت" و "شهید ملت" را کمانی کرد؛ بخوان "قهرمان" سازش با دشمنان خونخوار مردم افغانستان، "قهرمان" باندهای لاجورد و مزدور فروش، قاتل فرزندان آزادیخواه افغانستان در پنجشیر، کاپیسا، کوه صافی و سایر مناطق کشور و قاتل بیش از (۵۰) هزار تن از شهریان کابل با برادر "اخوانی" اش کلب الدین جنایتکار و سایر برادران همکیش او که درین کشتار با او شریک بوده اند.

نویسنده آگاهانه جنایات این تنظیمها را در داخل جبهات جنگ، مناطق تحت کنترل آنها و در کشورهای پاکستان و ایران خصوصاً حزب اسلامی کلب الدین، یونس خالص، جمعیت اسلامی، شورای نظار و حزب وحدت را اختلافات قومی و قبیلله ای جامیزند تا خط مشیهای جنایتکارانه، خائنه و ضد مردمی آنها را که ناشی از ایدئولوژی و سیاست ارتجاعی و مزدورانه آنها بوده و هست یعنی دفاع از منافع امپریالیزم و ارتجاع، پرده پوشی کرده باشد. نویسنده اعمال جنایتکارانه و خیانتهای آنها را که ناشی از سرشت ارتجاعی و مزدورانه آنهاست "ناشی از ضعف و ناتوانیهای معنوی" آنها دانسته و باین ترتیب آنها را برائت میدهد. که این شیوه ارزیابی و برخورد به جنایت این نیروها از دوستانه هم دوستانه تر است. همه مردم آزادیخواه و میهن دوست افغانستان همانطور که جنایات و تعدی های مزدوران "خلقی" و پرچمی را فراموش نخواهند کرد جنایات گروه های جهادی و طالبی را هرگز فراموش نخواهند کرد. هر چند که قدرتهای امپریالیستی و خادمان آنها سردمداران این باندهای جانی را لقب "سالار شهیدان"، "قهرمانان ملی" و "قهرمانان صلح" اعطایند اما زخم جنایات این باندهای وحشی آقدریر مردم ماعمیق است که امپریالیزم و ارتجاع و سایر آرایشگران آنها نخواهند توانست با شیوه های اغواگرانه آنها را مرهم نمایند. این تضاد عمیق و آشتی ناپذیری است که بین توده های مردم و امپریالیزم و ارتجاع وجود دارد. که راه حل آن سرنگونی سلطه امپریالیزم و ارتجاع بوسیله مبارزات انقلابی توده های خلق است؛ تا این جنایتکاران را در محکمه عدل خلق کشانده و بسزای اعمال شان برساند.

نویسنده درستون سوم صفحه(۴)مینویسد: "... تا اینکه بالاخره با ظهور طلبان بکمک ویاری کشورهای خارجی مخصوصاً پاکستان کشور ما بایزبه صحنه رقابت جدید میان قدرتهای بزرگ منطقه تبدیل میگردد". درینجا بازم نویسنده از معرفی عامل اصلی خارجی(قدرت بزرگ امپریالیستی یعنی امریکاکه رول عمده رادربوجود آوردن و تسلیح و تمویل گروه طالبان و گروه های اسلاف طالبان داشت) طفره میبرد. در حالیکه این واقعیت ازهیچکس پوشیده نیست که گروه طالبان بوسیله امریکاکمک دولتهای عربستان سعودی و پاکستان سازمان داده شدند تا بجای دولت اسلامی گروه های جهادی اهداف آنها رادرافغانستان و کشورهای آسیای میانه در منطقه برآورده کند؛ بدون کمکهای مالی امریکاکوسعودی و موافقت و حمایت سیاسی امریکاکوسایر قدرتهای امپریالیستی دولت پاکستان به تنهایی قادر به سازمان دادن طالبان نبود. البته دولت پاکستان نظریه سابقه سازماندهی و تربیت نظامی گروه های ارتجاعی اسلامی در شرایط جنگ ضرر ژیم مزدور و دولت شوروی بحیث دستیار امپریالیستهای غربی از جمله امریکادر منطقه شناخت کافی ازین گروه هاداشته و از نفوذ و اوتوریتی قابل ملاحظه براین گروه هابر خوردار بود که بدون شك میتوانست از آنها در جهت تحقق منافعش در افغانستان و منطقه استفاده کند. و همچنان دولت ارتجاعی ایران بوسیله بخشهای ازین گروه های مزدور در جهت توسعه نفوذ و تحکیم سلطه اش در افغانستان و منطقه تلاش میکرد. اما در مورد سازمان دادن طالبان اولاین امکان از نظر تأمینات تسلیحاتی و مالی به تنهایی برای دولت پاکستان وجود نداشت و ثانیاً بدون حمایت و صوابدیدیک قدرت و یاقدرتهای امپریالیستی از جمله امریکانجام چنین ماموریتی برای حکمرانان پاکستان کمتر امکانپذیر بود. چنانکه در عمل دیده شد؛ زمانیکه امریکاو متحدین امپریالیست آن براقضای منافع استراتژیک شان در منطقه پالیسی تجاوز و تهاجم نظامی علیه خلقها و ملل را به بهانه "جنگ ضد تروریستی" اختیار نموده و تصمیم به سرنگونی رژیم طالبان رانیز گرفت؛ دولت پاکستان با آنکه در اوایل دردوراهی تداوم و قطع حمایت سیاسی از رژیم طالبان قرارداد داشت؛ اما همانکه عزم ارباب بزرگ رادرامر سرنگونی رژیم طالبان جزم دید حمایتش را از رژیم طالبان گرفت.

درینجا عدم تذکار نام امریکاکوسایر قدرتهای امپریالیستی و خودداری از افشای جنایات آنها در افغانستان بوسیله نویسنده خصوصاً در طی یکربع قرن اخیر و در شرایط فعلی که از یکسل باینطرف کشور را با شغال استعماری در آورده اند، خلق مارابخاک و خون کشیده اند؛ گروه های تبهکار ائتلاف شمال باضافه پرچمیها، "خلقیها" رابر آنها حاکم کرده اند. البته اینبار علاوه چند تکنوکرات خادم امپریالیزم و ارتجاع در سایه چتر نفوذ اعلیحضرت. و اینکه دولتهای پاکستان و ایران در طی(۲۴) سال آنچه از مداخلات و تجاوزات بیپرده، خیانت و غداریت علیه مردم ما و سرنوشت سیاسی آنها انجام داده اند و میدهند؛ همه زیر چتر حمایت و مطابق به استراتژی امپریالیزم و ارتجاع از جمله امریکادر منطقه صورت گرفته است. و اینکه اکنون گروه های ائتلاف شمال (که اکثر آنها روزی سردر آخورد دولت پاکستان داشتند و دولت پاکستان بحیث مربی، حامی و ولینعمت آنها بعد از قدرتهای امپریالیستی بشمار میرفت) و سایر خادمان امپریالیزم؛ تنها پاکستان رادربوجود آوردن و حمایت گروه طالبان مقصر میدانند و لاخود بنبابه تبرئه امریکاکوسایر دولتهای غربی و دولت سعودی است و ثانیاً "نجات" آنها از خشم و انزجار، تنفرو تشدید تضاد خلق افغانستان با امریکاو متحدین آنست. که درین مورد همه کاسه و کوزه رابرسر پاکستان شکستادن خود بمنظور گمراه کردن و اغوای توده های مردم از ستمگریهای امریکا، سایر قدرتهای امپریالیستی غربی، امپریالیزم روسیه دولتهای ایران و سعودی صورت میگیرد که از جمله عاملین اصلی و مهم خارجی درستیم، مظالم و جنایات علیه خلق و کشورمانند. و همچنان بالترتیب مداخلات و تجاوزات دولتهای ارتجاعی خلیج، دولت

چین، هندوستان و غیره در رکاب امپریالیزم به افغانستان بیدافشاگرد.

نویسنده باین شیوه ارزیابی و قضاوت از وقایع کشور طی (۲۴) سال اخیر سعی میکند تاروی واقعیتها پاره اندازد که باین ترتیب خود را میفریبد. و خودداری از افشای نام امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی؛ جز نادیده گرفتن جنایات (۲۴) ساله آنها علیه خلق و میهن توجیه دیگری نمیتواند داشته باشد که در همسویی باروندی صورت میگیرد که طی یکسال اخیر امپریالیزم و ارتجاع بین المللی براه انداخته اند تا توده های مردم در افغانستان و جهان را از واقعیت قضایای که در افغانستان گذشته است و پیامگذرد و عوامل حقیقی آنها اغوا نموده و بگمراهی بکشانند. و رسانه های جمعی امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی درین مدت سعی کرده اند تا طالبان را نیروی منحصر ب خود آنها و نمود سازند و باینکه بعضاً تنها دولت پاکستان رایگانه ایجاد گرو حامی طالبان معرفی کنند. همانقدر که در جریان این مدت دولتهای پاکستان و ایران در رأس فتوالات کمپرادورهای این کشورها علیه مردم و کشور افغانستان خیانت کرده اند؛ بیش از آن شوروی و رژیم مزدور و سایر قدرتهای امپریالیستی خصوصاً امریکا باندازه توانمندی و سلطه اقتصادی، نظامی و سیاسی آنها در جهان علیه مردم افغانستان خیانت کرده و ستم اعمال کرده اند و میکنند.

نویسنده بهمین ادامه مینگارد: "بعد از واقعه ۲۰ سنبله ۱۳۸۰ مطابق ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ دولت امریکا و کشورهای غربی دریی آن گردیدند تا عبرت از گذشته زمینه ایجاد یک دولت ب بعد وسیع را بنیابه ای مظهر اراده مردم افغانستان بوجود آورند". خوب حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) و بهره برداری امریکا و متحدین امپریالیست غربی اش از آن در پیاده کردن پلانهای از قبل تدارک دیده در جهت تحقق اهداف تولید توسعه طلبانه و غارتگرانه آنها در منطقه و تداوم این تجاوزگری و اشغال نظامی و ایجاد پایگاه های نظامی در مناطق مهم استراتژیک در جنوب و وسط آسیا؛ که از افغانستان آغاز کردند و اکنون تدارک حمله نظامی بکشور عراق را می بینند و اهداف تجاوزکارانه بعدی آنها؛ که صحبت کرده ایم.

نویسنده خیلی ساده انگارانه همان عبارت عوامفریبانه "عبرت از گذشته" جورج بوش و تونی بلیر و سایر امپریالیستهارا که بعد از حادثه (۱۱) سپتمبر در مورد قضیه افغانستان (که خود در کنار سوسیال امپریالیزم شوروی و متحدین آن عامل تمام جنایات، مصائب و بدبختیهای مردم مانند) طوطیوار تکرار مینماید. در حالیکه در عمل دیده شد که امریکا و متحدین آن با چه شیوه از گذشته شان "عبرت" گرفته اند؟ در سال ۱۳۷۱ اگر دولتهای پاکستان و ایران را بحیث دستیاران شان در کنترل گروه های ارتجاعی اسلامی (جهادیان) و بعد در سال (۱۳۷۴) گروه طالبان عمدتاً این نقش را به پاکستان واگذار کردند؛ اما این بار با تهاجم و تجاوز نظامی، کشتار مردم، ویرانی بیشتر کشور و اشغال استعماری آن؛ بقول نویسنده از اشتباهات گذشته شان پند گرفته اند؛ یعنی تشکیل دولتی ب بعد وسیع است که در طی ده سال گذشته در اطراف آن شایعه پراکنی میکنند. تا بالاخره برونق منافع شان گروه های ارتجاعی جانی دشمنان قسم خورده مردم افغانستان را با چند خادم دیگر در کنفرانس "بن" یکجا نموده و در تشکیل دولت موقت آنها را بر مردم حاکم کردند که نویسنده آنرا دولت "مظهر اراده مردم" افغانستان جامیزند. نویسنده باکامل دیده درائی میخواید اینطور و نمود سازد که امپریالیزم ساطور قصابی اشراکنار گذاشته و "بودا" شده و بفکر خیرخواهی به خلقهای کشورهای تحت سلطه برآمده که در قدم اول مردم رنج و ستم کشیده افغانستان را از "شر" رژیم طالبان "نجات" داده و بهمین ترتیب در صد براندازی سایر دکتاتورهاست. در حالیکه ماهیتاً و خصلتاً امپریالیزم دشمن خلقهای جهان است و با اتکاء به طبقات ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه خلقها و ملل را به شدت مورد ستم و استثمار قرار میدهد. و رژیمهای استبدادی و ضد مردمی هم بکمک و حمایت امپریالیزم روی کار می

آیندوبر مردم کشورهای شان مظالم وستم رومیدارند. امپریالیزم تا جای امکان اجازه نخواهد داد تا دولتی که مبتنی بر ارادهٔ مردم درین کشورها باشد تشکیل گردد. نویسنده بیخود دست به وراجی زده است و انتظار تشکیل دولتی مبنی "بر ارادهٔ مردم" بوسیله امپریالیزم و ارتجاع، مهملاتی بیش نیست.

نویسنده در صفحه (۵) درستون اول مینویسد: "... که جرعه های نیل به آزادی و حاکمیت بر سر نوشت به بارقه ها تبدیل شده اند که چون مشعلی چراغ راه مردم گردیده و شانس گریز از خود کامگی و پراکندگی حاکم رامیسر ساخته اند. برای اینکه این بارقه هانه تنهابه شعله های فروزان آزادیخواهی و آزاداندیشی یعنی بیک جنبش چشمگیر دموکراسی به سطح ملی تبدیل گردیده، بلکه به هدف هم نایل آیند".

درین پاراگراف نویسنده خیال پردازانه در لابلای کلمات ظاهراً "دلپذیر" هدف باطنی اشرا در برابر شرایط بوجود آمده که بالشکر کشی امریکاو متحدین آن به افغانستان و کشتار مردم و عزل مزدوران نااهل و نافرمان از مسند قدرت آغاز گردید و امپریالیزم مزدوران متروکش را با چند روشنفکر "غرب دیده و با" ترقیت" کشورهای سرمایه داری امپریالیستی آشنا در دولت موقت دستنشانده بقدرت رساند. فقط همین گروه ها و عناصر "روشن اندیش دموکرات" که نویسنده هم حتماً جزء آنهاست باید همین "بارقه ها" را در سایهٔ حمایت امپریالیزم به شعله های فروزان آزادیخواهی (بخوان اسارت طلبی و ذلت پسندی) بیک جنبش چشمگیر دموکراسی (بخوان ستم و استبداد استعماری امپریالیستی و ارتجاعی) تبدیل نمایند. اینهاشم تفکرات نویسنده را بیان میکنند که او همفکرانش چگونه در روند فعلی که در طی یکسال آغاز شده است تحقق آرمانها و خواستههای طبقاتی و قشری شان را جستجو میکنند. از آنجائیکه لوضاع بوجود آمده رانهایت ایده آل و بیروفق مرام شان یافته اند؛ تلاش میکنند، شطارت بخرج میدهند و جانفشانی میکنند تا از شرایط بدست آمده سهم شان را نصیب گردند. نویسنده این شرایط را بیک فرصت "طلایی" یافته که باید آن نیروهای مشخص "خودکامه و پراکنده حاکم" ترک اعمال گذشته کنند، بموضع گذشتهٔ شان تعدیل بوجود آورند؛ و "روشنفکران آزاد اندیش" مورد نظر نویسنده نیز ازین فرصت حداظم استفاده را بنمایند و بيقول نویسنده این جنبش را (بخوان تهاجم و تجاوز امپریالیستی و جابجائی نیروهای ارتجاعی در مقامات دولتی) بحیث "مشعل و چراغ راه" جهت نیل با اهداف شان ببیش برند.

نویسنده بیهوده دست به تبلیغات اباطیل و لاطایلات زده است؛ زیرا طی تاریخ طولانی توده های خلق مزایای "آزادی و دموکراسی" ارزانی شده از جانب امپریالیزم و ارتجاع را تجربه کرده اند. که ماهیتاً جز اسارت و بردگی، اختناق استبداد، فقر و بدبختی و بازهم خودکامگی و قلدوری و ستم ارتجاع به حمایت امپریالیزم چیز دیگری نبوده است. مردم افغانستان این ترفندها را بیش از هر زمانی در طی ربع قرن اخیر خوبتر تجربه کرده اند که چگونه استعمار و امپریالیزم با همین شیوه های اغواگرانه مزدوران شان را یکی پی دیگری بر آنها حاکم کرده اند. این دوره هادر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم (آسیا، افریقا و امریکای لاتین) بارها تکرار شده است. هر چند امپریالیزم با کمک و همدستی طبقات و نیروهای ارتجاعی و مزدور، مردم را در اسارت نگهداشته و ستم بر آنها اعمال کنند بر شدت تضاد بین خلقها و امپریالیزم و ارتجاع افزوده میگردد و خود زمینه ساز تدارک بیک مقاومت گسترده علیه اشغالگران امریکائی و متحدین آن و دولت دستنشانده خواهد بود. و امروز بیش از هر زمانی این وظیفه بدوش تشکیلات انقلابی مردمی، دموکرات و آزادیخواه است تا هرچه بیشتر با تبلیغات سیاسی در جهت بیداری و آگاهی سیاسی توده های خلق کشور و افشای ماهیت پلنها و اهداف امپریالیستهای اشغالگر، دولت مزدور کابل و گروه های جنایتکار مزدور حاکم و چهره های "روشنفکران" خدمتگزار امپریالیزم و ارتجاع (که سعی

میکنند سلطه امپریالیسم و ارتجاع را بانیرنگهای مختلف توجیه کنند) در راه بوجود آمدن یک حرکت وسیع مردمی مبارزه پیگیری را پیش برند. امپریالیستها و مرتجعین برای مدت طولانی نخواهند توانست با تبلیغات گمراه کننده اذهان توده های مردم را مغشوش نموده و قادر به حفظ شرایط موجود باشند. آنروز خواهد رسید که ما شاهد اوجگیری مقاومت مردمی علیه اشغالگران امریکائی و متحدین آنها باشیم.

(منابع استفاده شده در شماره قبلی و این شماره: ماتریالیسم تاریخی، منابع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کتاب چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان).

"

نوشته "آزمونی از نوویارسالتی دیگر"

نمودبارزی از خصومت ورزی نویسندگان آن علیه کمونیزم انقلابی است!

هوادران "آزادی و دموکراسی" برای افغانستان بتاريخ (۱۲) جدی سال (۱۳۸۰) نوشته ایرازیر عنوان آزمونی از نوویارسالتی دیگر" به نشر سپرده اند که درین اواخر بدست ما رسید. نوشته مطلب را از بررسی حوادث (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) در نیورک و واشنگتن آغاز میکنند: بواقعیتهای تبلیغات و پروپاگندهای پنتاگن اشاره دارد، بن لادن، ملا عمر، القاعده و طالب را محصول امتزاج امپریالیسم امریکولار تجاع منطقه دانسته که در زهدان پاکستان نطفه بسته و "بربستر برادران جهادی" در کشور مارش و گسترش پیدانموده است؛ نوشته بلهدف قبلی امریکا اشاره دارد مبنی بر اینکه تهاجم از راست را با سلب حقوق و آزادیهای دموکراتیک خلق امریکا و بویژه مهاجرین جدید را داشته است. نوشته ترور کوروجنایات هولناک (۱۱) سپتمبر را با زتاب عملکرد جنایتکارانه امپریالیسم امریکا در تمام نیمه دوم قرن بیستم میدانند؛ به رابطه طالبان و "برادران جهادی" ارتباط آنها با امپریالیسم غرب و ارتجاع منطقه و مقامات سیاسی و نظامی امنیتی پاکستان اشاره دارد. نوشته به جنایات امریکا و انگلیس در افغانستان اشاره میکند، "نظام شریعت" طالبان را شدیداً مذمت میکند، به حملات

راکتی امپریالیزم امریکائیکس به افغانستان و "مشوره های حیاتبخش پاکستان" اشاره دارد. این مطلب رایادآوری میکند که: "نماینده ملل متحد دولت آلمان کنفرانس رادریاب خلق افغانستان و فرزند صالح اش که جمعا در همان اروپای متحد به بیش از چهارصد هزار میرسد، درین بانمایندگان شاه سابق، "جبهه متحد اسلامی" یا اتحاد شمال، جناح قبرس (کلب الدین) بلباس و قیومیت آخندهای ایران، گروپ پشاور دست دراز (آی اس آی) تدویر یافت."

نوشته ترکیب کنفرانس بن رادهنکجی آشکاری از جانب ملل متحد دولت آلمان به تمام روشنفران و عناصر ملی افغانستان به ویژه آنهائیکه طی سالیان اخیر "داروندارشانرا" در وجود شوراهای "آنچنانی تقدیم سلطنت و ارتجاع نموده و میخواستند باتکیه بر شناسائی شخصی و حزبی بلوزیر خارجه آلمان با اهداف شان برسند، تأکید حق قیومیت مشتی جنایتکار و وطنفروش و وطنفروش در وجود "اتحاد شمال" و سایر گروه های عضو کنفرانس "بن" بر سر نوشت خلقی آزاده و در بند که طی یک ربع قرن بیش از یک نیم ملیون قربانی و ملیونها معیوب و آواره داشته نیز میباشند". نوشته ادامه میدهد: " این نشست که ضرورتاً میبایست از طرف ملل متحد با در نظر داشت منافع مردم افغانستان و تأمین صلح و اعاده ای آزادی ملی، و حقوق و آزادیهای دموکراتیک تمام اقشار و طبقات جامعه ماعم از زن و مرد، فقیر و دارا بدون در نظر داشت مذهب، رنگ، زبان و ساختمان فیزیکی باشندگان آن سرزمین دایر میشد و حقانیت خود را در تأیید تاریخی ملت کمائی میکرد..... که سیطره مستقیم امریکابه گزینش یکی از عوامل سی آی ا در رأس امور تسجیل کرد. و بار دیگر یک مزدور خود فروخته، با حمایت نیروهای اشغالگر امریکائی و انگلیسی زمام امور را در دست گرفت.

آنچه از بخشهای در صفحات قبل و از متن پاراگراف اخیر نوشته برمی آید؛ اولاً نوشته از مجموع نیروهای اتحاد امپریالیستی ارتجاعی که شامل دولتهای عضو ناتو و قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی خارج آن میباشند؛ از جمله نیروهای نظامی فرانسه، آلمان، هالند و سایر قدرتهای عضو ناتو چون نیروهای نظامی ترکیه که از همان روز اول آغاز تجاوز جنایتکارانه امریکاو متحدین آن بتاريخ (۷) اکتوبر (۲۰۰۱) مشترکاً حمله علیه خلق و میهن ما را آغاز و هزاران هموطن ما را مقتول و معیوب و ویرانیهای زیادی را بوجود آوردند. نوشته درین ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی در تهاجم نظامی به افغانستان فقط به تکرار روی امریکاو انگلستان تأکید دارد و گویند نهاد دولت انگلستان در کنار ابر قدرت امپریالیستی امریکا به افغانستان تجاوز نظامی کرده و آنرا با اشغال استعماری در آورده اند. اگر امریکابه تناسب قدرت نظامی اش و اینکه طرف عمده ماجرا در رأس این ائتلاف قرار گرفته و نیروهای نظامی بیشتری را وارد معرکه کرده است؛ و یائیکه دولت انگلستان تلاش دارد تا درین مرحله تهاجم و تجاوز و تجاوزات بعدی علیه خلقها و ملل درین اتحاد امپریالیستی نزدیکتر به امریکا باشد، بحث دیگریست. ولی همه کشورهای اروپائی عضو ناتو و کشورهای خارج پیمان ناتو درین ائتلاف باندازه توان نظامی و سهم شان نیرو به افغانستان فرستاده اند و یاتسهیلات نظامی در دسترس این ائتلاف گذاشته اند؛ از نیرو در تجاوز و کشور و کشتار خلق ماسهیم اند که باید جدا افشاشوند. و تنهانشخص کردن امریکاو انگلستان درین تجاوز و حشبار نمیتواند سوال برانگیز نباشد.

ثانیاً نویسندگان توقعاتی از ملل متحد داشتند؛ و در نوشته به نقش و ماهیت ملل متحد و وسیله قرارداداشتن آن در دست قدرتهای امپریالیستی که تهاجمات و تجاوزات و سایر اهداف غارتگرانه آنها را علیه خلقها و ملل تحت سلطه "قانونیت" میبخشد توجه نمیکنند؛ از جمله در طی دهه اخیر اشغال بوسنی، تهاجم بعراق، حمله نظامی به یوگسلاویا و اشغال کوسوفو و تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال استعماری آن و سایر فیصله های اسارت آور مددگار و یاور قدرتهای امپریالیستی از جمله امپریالیزم امریکابوده است. و انتظار چنین نقشی از ملل متحد داشتن

خودناده گرفته نقش خیانتکارانه آن علیه خلقهاوملل جهان است.

در همین بحث نوشته صحبت از تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک تمام طبقات واقشار جامعه (فقیرودار) دارد؛ و در جامعه شدیداً طبقاتی همه رادریک ردیف قراردادده و هیچنوع مرزطبقاتی رادردنیای امروزین طبقات واقشاردریک کشورنیمه مستعمره نیمه فئودال تحت اشغال استعماری قایل نیست. نویسندگان نوشته فراموش میکنندکه ملل متحدوسیله ایست در دست قدرتهای امپریالیستی که مجوزتجاوزنظامی وسلطه استعماری علیه خلقهاوملل جهان رابرای آنها صادر میکند. چنانکه علیه مردم وکشورافغانستان به چنین اقدام خائنه وضدبشری دستیازید. ملل متحدمجری طرح توطئه خائنه امپریالیزم امریکاومتحدین آن علیه سرنوشت سیاسی مردم افغانستان میباشد؛ که گروه های ارتجاعی جنایتکارمزدور (نمایندگان طبقات دارای جامعه) رادرکنفرانس بن یکجانمودودردولت موقت دستنشانده بریاست کرزی مزدوربرخلق افغانستان تحمیل کرد. وبعدازشش ماه باتدویرلویه جرگه اضطرری باماهیت مشخص ارتجاعی آن مهر"مشروعیت" را برای دوسال دیگربردولت مزدورحک نمودند.

در صفحه (۱۱) نوشته اشاره به "نیروهای حافظ صلح" وسایرمتحدین شده که مانند امریکادستبازدرکشارمردم مادرند. در صفحه (۱۷) نوشته میخوانیم: "در بطن تضاد مجموعه ملت افغانستان با امپریالیزم امریکاوانگلیس که مضمون ومحتوی حرکت شانرا "جنبش آزادیبخش ملی" معرفی داشته والزامادردرازمدت نمیتواند درهماهنگی وپیوند در تضاد خلق افغانستان بامناسبات فرتوت فئودالی تبارزعملی وصفبندیهای جدیدی رابمیان نیاورد سرنوشت آتیه دولت موقت رامعین میدارد." درینجانوشته بالارتباط بموضع قبلی اش در مورد اینکه عملاً امپریالیزم بین المللی دریک ائتلاف خلق ومیهن مارامورد تجاوزواشغال قراردادده اند فقط از تضاد "مجموعه ملت" با امپریالیزم امریکاوانگلیس بحث دارد. که اولاً مرزبندیهای طبقاتی رامغشوش میکند؛ در حالیکه موضع توده های خلق وموضع طبقات واقشار ارتجاعی در برابر امپریالیزم باید از هم تفکیک گردد؛ که بعد از تجاوزنظامی امریکاومتحدین آن این مرزبندی هرچه بیشتر مشخص شده است. زیرا طبقات ارتجاعی در برابر امپریالیزم سرفروداورده وتسلیم شدند یعنی طبقات ملک وکمپرادورونمایندگان طبقاتی شان در دولت مزدورکرزی وحکومات محلی در قدرت اند و از منافع آنها در کنار منافع امپریالیزم جهانی حراست میکنند. ویا گروه هاوعناصری که خارج دولت کرزی قرار دارند لکن روند فعلی راحمایت میکنند. وثانیاً نوشته طوری وانمود میسازد که مردم افغانستان از جانب دو قدرت امپریالیستی هدف تجاوز و حملات قاتلانہ قرار گرفته اند. جای شک نیست که درین ائتلاف امپریالیستی جهانی امریکانقش عمده ورهبری کننده رابعده دارد و به تناسب قدرتمندی میزان سهم آن در عرصه نظامی ومالی درین ائتلاف قابل ملاحظه میباشد. ولی مشخص کردن وتاکیددوری تنهاد و قدرت امپریالیستی از ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی جهانی نمیتواند نوعی چمشپوشی از نقش فعال سایر قدرتهای امپریالیستی درین تجاوزواشغال جنایتبار آشکار تلقی نگردد. در صفحه (۲۲) نوشته چنین میخوانیم: "واما بر ماست که تا آن زمان در هر جای که هستیم بخاطر نجات میهن سرافرازانہ آزمون جدید و رسالت دیگر در تداوم رسالتهای قبلی، بخاک مالیدن پوزة استعمار انگلیس و ابر قدرت شوروی در قرن بیست؛ کمر بسته چون مشت فشرده وآهین برپوزه امپریالیزم امریکاوانگلیس فرود آئیم. و رویای جهانگشائی اشرابه کابوس رویاروئی با جنگ آزادیبخش ملی" مبدل سازیم. چه نیک گفته اند: "بر آزادگان داغ اسارت سخت ننگین است." درینجا چون صفحات قبل نوشته بجای امپریالیزم امریکا ومتحدین امپریالیست و ارتجاعی آن با هم صحبت از امپریالیزم امریکاوانگلیس دارد که باید آماج "جنگ آزادیبخش ملی" قرار گیرند. با هم نوشته فراموش میکنندکه خلق ومیهن ما برخلاف

صده بیستم که هربار از جانب يك ابرقدرت امپریالیستی (از جمله انگلیس و شوروی) مورد تجاوز نظامی و اشغال استعماری قرار گرفته بود؛ اینباریک ائتلاف وسیعی از امپریالیزم و ارتجاع جهانی عمدتاً قدرتهای پیمان نظامی ناتو در رأس آنها امپریالیزم امریکای افغانستان تجاوز نظامی کرده و خلق و میهن را در سلطه استعماری آنها دارند. این مسئله هم از نظر تبلیغات سیاسی حایز اهمیت است و هم از اینکه در صورت آمادگی شرایط برای يك مقاومت مردمی و آغاز جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران امریکا و متحدین آن باید هدف چنین باشند تا مردم افغانستان توأم با دشمنان داخلی همه دشمنان خارجی شان را بشناسند. در غیر آن سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی که شریک بالقوه و بالفعل جنایات امریکا و انگلیس اند از زیر ضرب نجات خواهند یافت. و قراریکه امپریالیزم جهانی تبلیغات میکند سایر قدرتهای تجاوزگرو اشغالگرد در نزد مردم ما شاید بحیث نیروهای تأمین کننده "امنیت و ثبات" و یا "کمکگران صلح" بحساب آیند. و این ترتیب ماهیت و چهره جنایتکارانه آنها که از جمله دشمنان خلق و میهن ما اند مستور بماند.

نوشته در همین صفحه (۲۲) مینویسد: "هموطن! بیابکشیم در گام نخست ضمن طی طریق در راستای يك مشت کوبنده شدن که از بازوان آهنین و بیکرسالی حواله شده، شعارو مسیر حرکت بعدی ما را که همانا "مبارزه آزادیبخش ملی" است؛ از دستبردزدان سرگردنه ای که با "بسم الله" می آغازند و با "من الله توفیق" خاتمه میدهند و با قافیه با فان چپ که اطاعت از "باب آو اکیان" را کمال مطلوب و اطاعت از بوش را در حکم خیانت میدانند در هانیده مضمون اصلی "مبارزه آزادیبخش ملی" را صیانت نمائیم".

اگر در صفحات قبل تردد و اغتشاش و انحرافات فکری نویسندگان "نوشته" را در مورد ماهیت و نقش خیانتکارانه ملل متحد در سر نوشت خلقهای جهان خصوصاً خلقها و ملل تحت ستم؛ نادیده گرفتن نقش جنایتکارانه بخش وسیعی از ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی بسرکردگی امپریالیزم هژمونیک امریکا در کشتار خلق ما و پایمال کردن حق حاکمیت و استقلال آنها و یازدون مرزهای طبقاتی در جامعه و فرق قایل نشدن بین موضع طبقات ارتجاعی و طبقات خلق در برابر امپریالیزم ملاحظه نمودیم؛ لکن این پاراگراف هرچه بیشتر عمق افکار و نظرات نویسنده و یانویسندگان "نوشته" را عیان میسازد. نوشته هدفش را چنین مشخص میسازد که "جنبش آزادیبخش ملی" را از دستبرد و نیرویایدنجات دهند؛ یکی بخش نیروهای ارتجاعی مذهبی و دیگری نیروهای جنبش انقلابی پرولتری کشور را بقبول نویسندگان "نوشته" "قافیه با فان چپ".

نوشته در مورد مشخص کردن نیروهای ارتجاعی گوناگون چه مذهبی و چه ظاهرأ غیر مذهبی که در طی (۲۴) سال اخیر به حمایت قدرتهای امپریالیستی و دولتها و نیروهای ارتجاعی جهان شنیعترین جنایات را علیه خلق و میهن ما مرتکب شده اند با هم دچار همان دیدار ارتجاعی است که فقط با بخشی از ارتجاع سرناسازگاری دارد؛ همانطور که در مورد امپریالیزم بهمین شیوه مستمسک شده است. در حالیکه بخشهای مختلف ارتجاع در ماهیت از هم تفاوتی ندارند چه مذهبی و چه غیر مذهبی "همه دشمنان سوگند خورده خلق و کشور اند و در خدمتگزاری و مزدوری به امپریالیزم سرورته يك کرباس اند. کم نبودند و نیستند گروه ها و عناصر ارتجاعی که ظاهرأ با "بسم الله" هم نمی آغازند و با "من الله توفیق" هم ختم نمیکند؛ در مزدوری و خدمتگزاری به امپریالیزم دست کمی از ارتجاع مذهبی نداشته و ندارند. حمله امریکا و متحدین آنرا به افغانستان و کشتار خلق مظلوم راصحه گذاشتند و از آن استقبال کردند؛ چون بقول آنها سرنگونی رژیم طالبان مطمح نظر بوده است. بخشهای از آنها در کنفرانس بن فعالانه شرکت جستند، روند جاری را حمایت میکنند و در کنار امپریالیزم و ارتجاع در جهت تحکیم پایه های رژیم دست نشانده و سلطه امپریالیزم خالصانه فعالیت دارند. ولی دیده میشود که

نویسندگان "نوشته" موضع شان را برابر نیروهای ارتجاعی "غیرمذهبی" روشن نساخته و آنها را افشان می‌کنند. و یاشاید با آنها مشکلی ندارند تا "جنبش آزادیبخش ملی" را از دستبرد آنها صیانت نمایند. ولی جنبش انقلابی پرولتری واقعی کشور را زیر نام "قافیه بافان چپ" همطراز با ارتجاع مذهبی قراردادده وسیعی دارند تا "جنبش آزادیبخش ملی" را از "دستبرد" آنان هم نجات دهند. ازینجاست که کنه مطلب آشکار شده و عمق نظرات و افکار نویسندگان "نوشته" عیان میگردد. این دیدنه تنها منتهای خصومت ورزی نویسندگان نوشته را نسبت جنبش انقلابی پرولتری کشور و جهان و کمونیستهای واقعی نشان میدهد؛ بلکه درک آنها از "جنبش آزادیبخش ملی" و ماهیت فکری طبقاتی نیروهای "جنبش" مورد نظرشان هم نمیتواند سوال برانگیز نباشد. زیرا بنظر مایگانه نیروی که در مبارزه آزادیبخش ملی در کنار توده های خلق و سایر نیروهای مترقی و آزادیخواه علیه امپریالیزم و ارتجاع می‌رزمند همین نیروها اند. از آنجائیکه "جنبشهای آزادیبخش ملی جزء جدائی ناپذیر انقلابات پرولتری بشمار میرود"؛ بیش از هر نیروی آنها سعی میکنند تا جنبش رهائیبخش ملی را به فرجام واقعی پیروزی آن برسانند، یعنی مبارزه را تا شکست کامل امپریالیزم از کشور تداوم بخشیده و با ارتقاء آن به جنگ انقلابی خلق مبارزه را تا پیروزی نهائی یعنی تا محو کامل سلطه امپریالیزم و سرنگونی فئودالیزم و بورژوازی بوروکرات کمپرادور و تشکیل دولت دموکراتیک خلق و گذار به انقلاب سوسیالیستی پیش برند.

مطلب دیگر درین پاراگراف قابل بحث است که نوشته از یکطرف صحبت از "اطاعت" "قافیه بافان چپ" از باب آواکیان دارد. درینجا هرمنظوریکه نویسندگان از "قافیه بافان چپ" داشته باشند، ولی آنچه که مشخص و مفهوم است که همانا کمونیستهای انقلابی معتقد به (م ل م) میباشند که باب آواکیان را یک کمونیست انقلابی میشناسند؛ زیرا سایر طیفهای باصلاح چپ و مدعی کمونیزم؛ مائوئیسم را مرحله تکاملی مارکسیسم لنینیسم قبول ندارند و هم مانند نویسندگان نوشته به باب آواکیان نظر دارند. و از جهت دیگر "نوشته" با معادلسازی غیر واقعی و غیر موجه و نهایت ارتجاعی باب آواکیان انقلابی "امریکائی" را با جورج بوش امریکائی ضد انقلابی، ضد بشریت و سردسته حکام مرتجع، جنایتکار، قاتل و جلا دخلقه و ملل جهان همردیف قرار میدهد. البته این گونه معادلسازیها از جانب امپریالیزم و ارتجاع جهانی کم صورت نگرفته است؛ چنانکه استالین را در کنار هتلر و ازین قبیل قراردادده اند. و یائیکه تروتسکی مرتد به چنین معادلسازی خصمانه و خائنانه در مورد استالین مبادرت ورزید.

مانظر داریم که اینگونه برخورد نمایانگر حدت خصومت و کینه توزی یک شخص و بیایک گروه نسبت به اندیشه انقلابی پرولتری و انقلابیون واقعی است که تا بچنین معادلسازی غیر مسئولانه متوسل میشود. ورنه هیچ انسان عاقلی که بوی از مبارزه ملی و مترقی برده باشد و یاشمه شناخت از دوستان و دشمنان خلقهای جهان داشته باشد، بچنین وضع مضحکی دچار نشده و با چنین حقارتی به حضيض ذلت در خصومت ورزی علیه انقلاب و انقلابیون پرولتری جهان فرو نمی‌رود. و اما در مورد رابطه کمونیستهای انقلابی باید برای نویسندگان نوشته خاطر نشان سازیم که: اولاً موضع و موقف مارکسیست لنینیست مائوئیستهای واقعی افغانستان و جهان در مورد شخص باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا هرگز از جنبه "اطاعت"، آنچنانیکه نویسندگان "نوشته" نظر دارند مطرح نیست؛ زیرا برخلاف نظرواهی آنها نه ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا، ایدئولوژی مذهبی است و نه هم باب آواکیان در زمره "صاحبان مذهب" که موضوع "اطاعت" محض از آن در میان باشد. علم مبارزه طبقاتی (م ل م) یک علم زنده، نقادانه و دائماً در حال تکامل است، حقیقت است و شکست ناپذیر. ازینرواین برچسپ برای شخصیت بزرگ انقلابی چون باب آواکیان و کمونیستهای انقلابی هرگز نمیتواند مصداق

داشته باشد. باب آواکیان بحیث یک انقلابی بزرگ معتقد به (م ل م) که افکار و نظرات او بر مبنای دیالکتیک ماتریالیستی استوار است. او تحلیل و ارزیابی‌های درست و ارزشمند انقلابی را از تریخ جنبش کمونیستی جهانی بدست داده است؛ او در رأس حزب کمونیست انقلابی امریکا خدمات مهمی را در پیشرفت و اعتلای خط انقلابی پرولتری و تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انجام داده است، او در جهت تکامل خط انقلابی کمونیستی جهانی مبارزه میکند، او اندیشه‌ها، تئوریه‌ها و خدمات انقلابی مائوتسه دون را بدرستی مورد تحقیق و بررسی علمی قرار داده و جایگاه علمی و انقلابی آن را در علم انقلاب پرولتری بیش از پیش مشخص نمود. او محقق کرد که خدمات مائوتیه علم انقلاب پرولتری با خدمات دیگر رهبران بزرگ پرولتاریا و زحمتکشان جهان (مارکس و لنین) هم‌تراز است. باب آواکیان بحیث یک کمونیست انقلابی دشمن سرسخت امپریالیزم و ارتجاع امریکا و جهان است، او دوست نزدیک پرولتاریا و زحمتکشان امریکا و خلقها و زحمتکشان جهان است، او موضوع انقلابی مشخصی در برابر سردمداران امریکا و متحدین آن و جنایات شان علیه خلقهای جهان از جمله خلق افغانستان دارد. او زندگی اش را صرف اعتلای انقلاب جهانی کرده است، او یک انترناسیونالیست انقلابی است. انقلابیون کمونیست جهان که انقلابیون کمونیست افغانستان هم جزء آنها اند؛ نظرات صحیح و انقلابی باب آواکیان را مورد رامورد قرار داده و از تجارب انقلابی او در عرصه‌های تئوری و پراتیک می‌آموزند. کلمه "اطاعت را" بآن مفهومی که نویسندگان "نوشته" بکار برده اند و از آن هدف دارند، در قاموس علم انقلاب پرولتری هرگز جای ندارد. کمونیستهای انقلابی جهان و افغانستان نظر دارند که اگر باب آواکیان از نظر تعلق سرزمین تبعه امریکا است؛ اما او از نظریه‌های متعلق به ملت ویا وطن خاصی نمیشد و جزء طبقه پرولتاریای امریکا و جهان است. او رفیق همسنگر انترناسیونالیست ماست. باب آواکیان علیه امپریالیزم بین المللی از جمله بزرگترین ابرقدرت امپریالیستی جهان (امریکا) مبارزه میکند. او درین مبارزه همسنگر وفادار خلقها و انقلابیون جهان است. بعد از تجاوز و وحشیانه امریکا و متحدین آن به افغانستان او همواره در دفاع از خلق افغانستان قرار داشته و علیه طبقه حاکمه امریکا و متحدین آن مبارزه کرده و میکند. ازینرو همه خلقها، کمونیستهای انقلابی و نیروهای مترقی و آزادیخواه جهان به ایده‌ها و مبارزات انقلابی او ارجح می‌گذارند.

بلی! همه کمونیستهای انقلابی، پرولتاریا و زحمتکشان، انقلابیون سایر جریانات، نیروهای مترقی، آزادیخواه و میهنپرستان جهان (نه قماش نویسندگان "نوشته" باین باورند که نه تنها اطاعت از جورج بوش در حکم خیانت بلکه جنایت، وطن‌فروشی، ستمگری ب مردم افغانستان و جهان بوده و هم دفاع از قاتل مردم افغانستان و جهان و پیمانال کننده حقوق خلقها و ملل جهان میباشد. جورج بوش در رأس دولتی است که سرکردگی امپریالیزم و ارتجاع جهانی را بعهده دارد. او در رأس نظامی است که تاریخش بر مبنای غارت و چپاول، اسارت و سلطه‌گری و ستم و استثمار بی‌رحمانه خلقها و ملل جهان بنا یافته است. او نماینده سیستمی است که صدها میلیون از خلقهای جهان را در فقر و تنگدستی، گرسنگی و مریضی و بی‌تعلیمی کشانده است.

او دشمن سوگند خورده خلقها و ملل جهان و حامی جنایتکاران، ستمگران و مستبدین جهان است. به جنایات جورج بوش در افغانستان توجه کنید؛ این کوبلی خون آشام با متحدین امپریالیست و ارتجاعی اش خلق ما را با خاک و خون کشید، کشور را در سلطه استعماری نگهداشته است، با حاکم کردن مستی جنایتکار خلق ما را در بدترین شرایط ستم و استبداد قرار داده است.

هنوز به کشتار مردم مادامه میدهد. همین حالا برای کشتار خلق عراق به تدارکات نظامی و دیپلوماتیکی مصروف است.

آیاسازمانی و یانیروی واقعاً انقلابی حق ندارد اطاعت از جورج بوش و یاتأید پالیسیهای جنایتکارانه اورا خیانت بدانند؟ برخلاف معقیده داریم که خیانت ندانستن آن، خیانت به خلقهای جهان است. و یاهر شخص و گروهی که فرق بین باب آواکیان انقلابی "امریکائی" دوست زحمتکشان جهان راباجورج بوش امریکائی امپریالیست فاشیست جانی و قاتل نگذارد یقیناً که در ردیف دولت مزدور و گروه های متشکله آن وسایر مرتجعین جهان قرار میگیرد و مدافع امپریالیزم و ارتجاع جهانی است.

در مورد دیگر نوشته که شعار مسیر حرکت بعدی آنرا معین میکند همانا "مبارزه آزادیبخش ملی" است؛ که نظردارند تا آنرا از "دستبردزدان سرگردنه ای" و "قافیه با فلن چپ" نجات داده و آنرا صیانت نمایند. نویسندگان نوشته از یکطرف با معادلسازیهای نهایت ارتجاعی تفاوت بین نیروهای جنبش انقلابی پرولتری افغانستان و نیروهای ارتجاعی اسلامی این گروه های جنایتکار میهنفروش خائن به خلق و میهن قابل نیستند. و از جانب دیگر قلم از مبارزات انقلابی و فداکاریها و قربانیهای آنها خصوصاً در طی یک ربع قرن اخیر انکار میکنند. که نویسندگان "نوشته" با اتخاذ چنین موضع نهایت خصمانه علیه نیروهای منسوب به جنبش انقلابی پرولتری کشور پیش از پیش ماهیت ایدئولوژیک سیاسی شان را عیان کرده اند. اینها با این موضعگیری "مبارزه آزادیبخش ملی" را که مدعی پیشبرد آن هستند از محتوی مترقی آن تهی ساخته اند و چگونه ممکن است بتوانیم این ادعا را صادقانه قبول نمایم. موضع آنها در ادعای پیشبرد "مبارزه آزادیبخش ملی" که مضمون واقعی آنرا مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع تشکیل میدهد؛ و امری پیشبردار این مبارزه با اشتراک توده های خلق و تمام نیروهای انقلابی، ملی مترقی و آزادیخواه ممکن میگردد. و در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری یگانه نیروی که میتواند این مبارزه را در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم تاپیروزی نهائی رهبری کند همانا نیروهای انقلابی پرولتری اند. که نویسندگان نوشته قصد دارند تا اول این نیروها یا بقول آنها "قافیه با فلن چپ" را از صحنه مبارزه آزادیبخش ملی طرد کنند؛ عملی را که نیروهای ارتجاعی اسلامی در شرایط جنگ مقاومت ضد شوروی و رژیم مزدور علیه نیروهای انقلابی مردمی خائنه انجام دادند. معلوم نیست که احیاناً هواداران "آزادی و دموکراسی" برای افغانستان با چه نیروهای "مبارزه آزادیبخش ملی" شان را پیش خواهند برد؟! در ارزیابی نهائی؛ با آنکه بعضی از نظرات و مواضع نویسندگان "نوشته" در تحلیل و ارزیابی از رویدادها و تحولات بعد از واقعه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) و قبل از آن در رابطه به امریکا، جهان و افغانستان، تشکیل گروه اسامه بن لادن بوسیله امریکا، پاکستان، سعودی و سایر دولتها و نهاد های ارتجاعی و وارد کردن آن در جنگ مقاومت در کنار گروه های جهادی و گروه طالبان و "نظام شریعت" آنها در سطح معینی با واقعیتها مطابقت دارد؛ اما با در نظر داشت نقطه نظرات و موضعگیریهای انحرافی جدی نویسندگان "نوشته" در مورد مسابلی چند و نظرات و مواضع ارتجاعی و خصمانه آنها علیه کمونیزم انقلابی و کمونیستهای واقعی؛ بطور کلی چنین فهمیده میشود که بعضی مقولات و عبارات مترقی ایراکه ایشان ظاهراً خود را با آنها متعهد نشان میدهند از قبیل "صلح"، "آزادی ملی"، "دموکراسی" و حقوق و آزادیهای دموکراتیک و یابرخمی موارد دیگر هم بر مبنای همین ذهنیت و تفکر از آنها لدرک خواهند داشت؛ که نویسندگان "نوشته" با استمساک بآنها تحت عنوان "آزمونی از نوویارسالتی دیگر"؛ از یکطرف مسیر حرکت بعدی شان را با "مبارزه آزادیبخش ملی" مشخص کرده اند؛ و از جانب دیگر خصومت و کینه توزی شان را علیه انقلابیون پرولتری واقعی و راستین جهان و افغانستان کتمان نکرده اند؛ که این طرز دید و موضعگیری نمود بارزی از خصومت و ورزی آنها به کمونیزم انقلابی است.

دولت دستنشانده درمنجلا ببحران رقابت و

تضاد امپریالیستی ارتجاعی!

باتجاوز وحشیانه و جنایتکارانه امپریالیزم امریکا و متحدین آن با افغانستان بتاريخ (۷) اکتوبر ۲۰۰۱ (۱۵) میزان سال ۱۳۸۰ و کشتار بیرحمانه خلق مظلوم آن، کشور تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری امپریالیزم قرار گرفت. بعد از سقوط رژیم طالبان کنفرانس "بن" بتاريخ (۲۲) نوامبر (۲۰۰۱) تحت نظر امریکا و متحدین آن و ملل متحد دایر گردیده و دولت موقت بریاست کرزی مزدور تشکیل شد. همچنانکه ماشین پروپاگند امپریالیزم بین المللی با تبلیغات گسترده و پیگیری تجاوز جنایتکارانه شانرا علیه مردم و کشور توجیه نمودند؛ در مورد تشکیل دولت مزدور در کابل هم بهمین راستا اذهان مردم افغانستان را مغشوش کرده و گروه های جنایتپیشه و ضد مردم رادویاره بر آنها حاکم نمودند. بهمین ترتیب وعده تدویر "سراب لویه جرگه" را دادند که گویا بعد از شش ماه دولت "قانونی و مشروعی" را طبق "خواستها و اراده مردم" افغانستان تشکیل خواهند داد.

امپریالیزم امریکا و متحدین آن از همان آوان تجاوز نظامی و عزم بر اندازی رژیم طالبان تبلیغات وسیعی را در مورد دولت بعد از طالبان انجام دادند. در محور این تبلیغات باز هم برای اغوا و متوهم ساختن مردم افغانستان (که در طی ۲۴ سال

اخیربوسیله جنایتکاران خلقی، پرچمی و نیروهای جهادی و طالبی زجر و عذاب کشیده و بی امنی و انواع اجحافات ضد انسانی غیر قابل وصفی را متحمل شده بودند) پیوسته بنقش رهبری ظاهر شاه در دولت آینده اشاره میکردند. جریان کنفرانس بن عمل نشان داد که بر سر تشکیل دولت موقت سازی بین امریکا و متحدین آن و جناح جرگه روم با جناح ائتلاف شمال و حامیان امپریالیستی و ارتجاعی آنها (امپریالیزم روسیه، دولتهای ایران و هند) صورت گرفت و کرسی عوض ظاهرشان زعامت دولت موقت را عهده دار شد و نقش قابل ملاحظه برای ائتلاف شمال درین دولت واگذار گردید. باز هم به اغتشاش اذهان مردم افزودند که شاید ظاهر شاه در "لویه جرگه اضطراری" بتواند در رأس دولت عبوری قرار گیرد.

جریان عملی لویه جرگه اضطراری در ماه جوزای امسال واضح ساخت که باز هم امریکا و متحدین آن و جناح ظاهرخان درباره زعامت دولت عبوری بانیرهایی ائتلاف شمال و حامیان آنها مشکلاتی داشتند که پبای سازش دیگری رفتند و ظاهر شاه را از کاندیدای مقام زعامت دولت عبوری منصرف کردند. زیرا خلاف محاسبات قبلی امریکا و متحدین آن و طیفهای مختلف طرفداران ظاهر شاه امکان انتخاب آن در لویه جرگه محتمل بنظر نمی رسید. از آنجائیکه قسمت اعظم مناطق پرنفوس کشور تحت کنترل گروه های ائتلاف شمال قرار داشت و دارد و از جانبی هم از حمایت گسترده امپریالیزم روسیه، دولت ایران و هند و دولتهای آسیای میانه برخوردار اند. و ظاهر شاه از یکطرف طی دهه ها از افغانستان دور بوده و از جانب دیگر با وجود حمایت امپریالیزم امریکا و متحدان او و تبلیغات گسترده بنفع آن؛ او بدون تشکیلات سیاسی و نظامی نیرومند داخلی نمیتوانست در برابر رقبای نیرومند آن تبار ز چشمگیری داشته باشد. و با وجود تبلیغات اغواگرانه نسبت به دوران سلطنت "آرام" ظاهر شاه اودرین بیش از دوثلث نسل فعلی نفوس کشور تقریباً ناشناخته است. و بفرص موافقت آنها به ظاهر شاه باز هم با در نظر داشت مسایل فوق چنین امکانی برای شان وجود نداشت تا به لویه جرگه اضطراری راه یابند و بنفع ظاهر شاه رأی بدهند. در شرایط فعلی تنظیمهای شامل در ائتلاف شمال و سایر گروه های ارتجاعی نمایندکان طبقات ارتجاعی زمینداران بزرگ، خوانین و کمپرادوران اند. و در طی سالهای جنگ مقاومت در مناطق تحت کنترل آنها و یادوران حکومت اسلامی شان منافع همین طبقات بوسیله تنظیمهای جهادی و بعد رژیم طالبان تأمین و حراست شده است. و اکثریت کسانی که به لویه جرگه راه یافتند "انتخب" و انصاب آنها بوسیله نیروهای ائتلاف شمال صورت گرفت. ازینرو چانس و امکان کمتری برای ظاهر شاه میسر بود تا بتواند باطمینان در لویه جرگه اکثریت آراء را بدست آورد. حتی در صحن لویه جرگه با حضور قوای مسلح امپریالیزم همین گروه ها اعمال نفوذ میکردند، از تهدید و ارعاب گرفته تا مداخلات مستقیم و جلوگیری از صحبت نمایندگانی که میخواستند در لویه جرگه بهواداری از ظاهر شاه اظهار نظر نمایند. با آنکه ظاهر شاه و اطرافیان او چنین تصویری داشتند که شاید سران اقوام و قبایل و خوانین مناطق شرقی و جنوبی، نیروها و هواداران پیرگیلانی و مجددی و یابعضی از خوانین و متنفذین مناطق دیگر کشور بتوانند نقش بارزی را درین لویه جرگه بنفع ظاهر شاه بازی کنند؛ ولی عملاً طوریکه در فوق تذکار گردید نتوانستند به حد کافی افرادی را در لویه جرگه بفرستند. زیرا درین مناطق هم بخشهای تحت کنترل نیروهای بود که به جناح جمعیت اسلامی و شورای نظار و گروه سیاف و فادار بودند.

امریکا و متحدین آن از ابتداء هم قصد حذف گروه های ائتلاف شمال را نداشتند و نه هم در آن شرایط حساس برای شان این امکان میسر بود. آنها هدف داشتند و دارند تا با در نظر داشت روابط و وابستگیهای نزدیک آنها به امپریالیزم روسیه، دولت ایران، دولت هند و کشورهای آسیای میانه، نقش ائتلاف شمال را در دولت بدرجه دوم تقلیل داده و آنها را تحت زعامت

ظاهرشاه سازمان دهند. وباین ترتیب بتوانند از نفوذ و قدرت این گروه ها کاسته و از نفوذ و سلطه بیشتر امپریالیزم روسیه، دولت ایران و دولت هندوستان در افغانستان جلوگیری کنند. اینها همه گروه های مزدور امتحان شده برای امریکا و متحدان آن هستند که میتوانند از آنها در جهت تأمین اهداف شان استفاده نمایند. زیرا امپریالیزم با اتکاء به طبقات و نیروهای ارتجاعی مزدور در کشورهای تحت سلطه میتواند سلطه اش را تحکیم بخشیده و توده های خلق را مورد ستم و استثمار قرار دهد و منابع آنها را غارت نماید. این مطلب نیز قابل یادآوری است که: امریکا و متحدین آن عملاً بحیث قوای متجاوز و اشغالگر در افغانستان حضور دارند، خلق را ب خاک و خون کشیده اند و کشور را ویران کرده اند نمیتوانند به حساسیتهای موجود از ناحیه احساس انزجار و نفرت، کینه توزی و خشم مردم افغانستان نسبت به اشغال کشورشان توجه نداشته باشند. گرچه در ابتدا با تبلیغات وسیع همراه کننده و اغواگرانه اذهان توده ها را مغشوش کردند و بعد زیر نام "مبارزه ضد تروریستی" بوسیله حملات نظامی هوایی وحشیانه و بیرحمانه به کشتار مردم و ویرانی مناطق مسکونی و غیر مسکونی دست زدند. و در تمام این مدت همواره از طریق دستگاه رادیوئی سیار بارعاب و تهدید مردم به سرکوب خونین بیشتر آنها در صورت کوچکترین حرکت آنها پرداختند. و نیروهای جنایتکار ائتلاف شمال در رکاب قوای نظامی امریکا و متحدین آن از طریق زمین آماده هرگونه عملیات وحشیانه علیه توده های مردم به بهانه جنگ علیه طالبان و گروه القاعده بودند. تحت چنین شرایطی در یک جنگ بیش از حد نابرابر و دشمنان وحشی و خونخوار یعنی امپریالیزم و ارتجاع جهانی تحت رهبری بزرگترین ابر قدرت جهان (امریکا)، توده های مردم بیدفاع و به آخرین رمق رسیده افغانستان در گرداب توهم و ندانمکاری گیر ماندند. و مهمترین عاملی که تشکیلات انقلابی پرولتری کشور هم بآن حدی از نیرومندی نبودند که میتوانند به بسیج توده های مردم، روشنفکران مترقی و آزادیخواه و تمام گروه ها و عناصر میهن دوست پرداخته و جبهه مقاومت وسیعی را علیه متجاوزین و اشغالگران امریکائی و متحدان امپریالیست و ارتجاعی آن سازمان میدادند. که این خود ناشی از عوامل متعددی است از جمله؛ سیاهکاریها و جنایات ضد مردمی گروه های ارتجاعی مختلف مزدور؛ که در طی یک ربع قرن بکمک و حمایت امپریالیزم و دولتهای ارتجاعی شنیعترین جنایات را در کشتار و سرکوب نیروهای انقلابی مردمی و آزادیخواه و توده های مردم مرتکب شده اند.

ثانیاً در آنوقت بفرض مقابله نظامی نیروهای امریکائی و متحدین آن و گروه های مسلح قومی طرفدار ظاهرشاه علیه نیروهای ائتلاف شمال بر سر تقسیم قدرت دولتی؛ این امکان وجود داشت که این نیروها با اتکاء به امپریالیزم روسیه و دولتهای ایران، هند و بعضی دولتهای آسیای میانه با داشتن عقبگاه ارضی مناسب در دسره های رابری امریکا و متحدین آن ایجاد کنند. باز هم امریکا و متحدین آن بیای سازش دیگری با آنها رفتند که خود را در جریان لویه جرگه اضطراری عیان ساخت که ظاهرخان مجبوره عقبنشینی از مقام زعامت دولت عبوری شده و بموافقت هر دو جهت کرسی برای دو سال دیگر در رأس دولت موقت ابقاء شد. از آنجائیکه سردمداران ائتلاف شمال بطور عام از بی پایگی شان در بین مردم افغانستان آگاه بودند و هستند؛ و بطور خاص در صورت رسیدن ربانی بمقام ریاست دولت در موجودیت ظاهرخان امکان تحریک احساسات بخشهای از طبقات ارتجاعی ملک کمپرادور و سران اقوام متعلق به ملیت پشتون در برابر آن وجود داشت که در آن صورت نه ائتلاف شمال و حامیان شان و نه هم امریکا و متحدین آن چنین اوضاعی را بنفع شان میدیدند. ازینرو بیشتر سعی گروه های ائتلاف شمال بر این بود تا از زعامت ظاهرشاه در دولت عبوری جلوگیری کنند؛ کرسی و چند تکنوکرات اطراف آن با قدرت محدودی در دولت مرکزی، در شرایط فعلی برای آنها مناسب است. این نیروهای

مزدوربارها برای امریکا و متحدین آن گوشزد کرده اند که حاضراندهرگونه شرایطی رادرمزدوری بپذیرندمگربازعامت خودشان ویاحداقل بدون زعامت ظاهرخان.

این گروه هابنابرسوابق جنایتباروخیانت‌های آنها به مردم وکشوردیگرهیچ تضمینی برای بقای شان بدون قدرت اسلحه و قدرت دولتی ندارند. وهم ازآنجائیکه محاسبات امریکاومتحدین آن وجناح های طرفدارظاهرخان درموردزعامت ظاهرشاه درست ازآب درنیامد؛ نمیتوانستند به نقش این گروه هاچنانکه درفوق تذکاریافت وهم به نقش حمایتی روسیه، دولتهای ایران و هنددرتقویت ائتلاف شمال توجه نداشته باشند. وهم موقعیت جغرافیائی مساعدمناطق تحت کنترل نیروهای ائتلاف شمال به دولتهای حامی آنها مدنظر امریکا قرار دارد. تشکیل کابینه دولت عبوری بازهم گویای نقش قابل ملاحظه گروه های ائتلاف شمال در دولت کابل وولایات کشوراست. باآنکه تعدادزیادی ازخوانین، زمینداران، متنفذین، تاجران وگروه هاو عناصرتحصیل کرده ازملیت پشتون وسایرملیتهاباآمدن ظاهرخان انتظارات دستیابی بیشتری رابقدرت دولتی داشتند؛ برخلاف درین کابینه نقش طرفداران ظاهرشاه محدودشده است. بنابراین امرچنین استنباط گردد که بخشهای ازطبقات واقشارارتجاعی سایرملیتهای کشورمنافع شان رادرحاکمیت ظاهرشاه نمیدیدند ویانمیبینند. همچنان برای جناح شورای تفاهم ووحدهت ملی، گروه کنفرانس قبرس وسایر عناصرومحافل که روندتشکیل دولت مؤقت راهمکاری کردند در دولت عبوری چندان سهمی قایل نشدند که هرچه بیشتر وزنه طرفداران ظاهرخان درین دولت تضعیف گردید.

همچنان باید بر رقابت و تضاد بین امریکا و قدرتهای امپریالیستی غربی و روسیه و همپیمانان منطقه ای اش بر سر نفوذ بر دولت و تشکیل ارتش و سایر نیروهای امنیتی در افغانستان توجه داشت. و امپریالیزم روسیه تلاش دارد تا ازین طریق نفوذش رادرمهمترین ارگانهای دولت تقویت نماید. چنانکه درین اواخر مبلغ (۴۰) میلیون دلار اسلحه به ارتش تحت کنترل ائتلاف شمال "کمک" نمود. بعلاوه "کمکهای" نظامی (۴۵) میلیون دلاری در آغاز تجاوز نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان. ونیز امپریالیزم روسیه تلاش دارد تا نظامیان بیشتری از پرچمیها و خلقیها را با اضافه آنها یکبه فعلاً مقامات عالی نیروهای نظامی ائتلاف شمال (دولت) قرار دهند در ارتش جابجا کنند. درین اواخر امریکا و دولت مزدور تلاشهای رابه منظور تشکیل "ارتش ملی" آغاز کرده اند و طبق اعلان کمیسیون مؤظف این پروژه شاید در آینده شکل عملی بخود بگیرد که آنهم در ترکیب ارتش تناسب (۵۰ در ۵۰) را با کار میگیرند که (۵۰) فیصد از نیروهای مجاهدین تحت کنترل عمدتاً ائتلاف شمال و (۵۰) فیصد سربازان خدمت وظیفه که بازهم این گروه هاسهم قابل ملاحظه را از کدرهای نظامی و سربازان در ارتش آینده خواهند داشت و بر همین اساس سهم شان رادر قدرت دولتی هم حفظ خواهند کرد. دولت ایران در طی یکسال سرگرم تسلیح و تقویت نیروهای اسمعیل خان و حزب وحدت است و دولت هندوستان هم در تقویت جناح های ائتلاف شمال میکوشد. ونیز با وجود تبانی بین امریکا و قدرتهای امپریالیستی غربی در شرایط فعلی، رقابت و تضاد آنها رابر سر نفوذ بر دولت افغانستان باید مورد نظر قرار داد.

امریکا و متحدین آن از همان ابتدای تشکیل دولت مؤقت با در نظر داشت وزنه قدرت نظامی نیروهای ائتلاف شمال و روابط و وابستگیهای آنها به روسیه، دولتهای هندوایران، سعی کرده اند تا نیروهای مسلح قومی رادرمناطق شرقی وجنوبی کشور بوسیله قوماندانها، خوانین و سران اقوام هوادار ظاهرخان سازمان دهند؛ که ازین اقدام امریکا و متحدین آن میشود چنین استنباط کرد؛ از یکطرف تحدید ائتلاف شمال بمنظور کم کردن موقعیت نظامی وسیاسی آن و از جانب

دیگرتدارک زمینه های برای تشدیداختلافات بین این جناح هلتادرموقع لازم بتوانندمطابق باهدف شان ازآن بهره گیرند. ونیزامریکاوکرزی درابتداءکوشیدندتا باجلب همکاری جناح ملیشه های دوستم آنها را بطرفداری شان جلب نمایند؛ چنانکه کرزی دوستم را علاوه به معاونیت وزارت دفاع به صفت نمایده مخصوصش درولایات سمت شمال مقرر نمود؛ ولی باوجوداختلافات درونی جناح دوستم وجمعیت که درطی یکسال بطورمتناوب زدوخورد های نظامی خونینی بین نیروهای طرفداردوستم وجمعیت برسرکنترول مناطق درولایات شمالی کشورادامه داشته است باآنها درعمل دیده میشودکه جناح دوستم تداوم باائتلاف موجود وابستگی ووفاداری بیشتربه روسیه وکشورهای آسیای میانه را حداقل درشرایط فعلی بنفع شان میدانند، ازینروکرزی دست آوردی ازین ناحیه نداشته است. ونیزاین نکته قابل توجه است که امریکاومتحدین آن برسر تقسیم قدرت دولتی بین ائتلاف شمال وجناح ظاهرخان وکرزی تاچه زمانی بحفظ حالت موجودادامه خواهند داد؛ ویا بشکل دیگری بتفاهم ومعامله دست خواهند یافت؛ ویابمنظورتقویت جناح ظاهرخان کرزی درداخل دولت عبوری وگسترش ساحه نفوذوکنترول آن به سایرولایات کشورتضعیف ائتلاف شمال، بنوعی اعمال زورومقابله علیه ائتلاف شمال متوسل خواهند شد؟ اینهامسایلی اندکه بستگی به چگونگی تغییرپالیسیهای امریکاومتحدین آن درزمینه دارد، که آینده آنرا مشخص خواهد کرد.

همچنان بایدبرقابت وتضادبین دولت پاکستان وائتلاف روسیه، ایران، هندوستان وکشورهای آسیای میانه برسرنفوذوسلطه دردولت توجه نمود. درشرایط فعلی ازنفوذپاکستان بوسیله جناح های ائتلاف شمال وبعضاهواداران ظاهرشاه جلوگیری میشود؛ اماپاکستان درتلاش است تااز طریق گروه های شورای تفاهم وحدت ملی، چندتشکیل سیاسی ایکه بوسیله هواداران طالبان تشکیل شده است وتعدادی ازخوانین وقوماندانهای مناطق شرقی وجنوبی درآینده نفوذش رادردولت افغانستان تأمین کند، که البته بازهم میزان نفوذپاکستان در دولت آینده بستگی به موقعیت قدرتمندی ویاضعف ائتلاف شمال وبخشی ازجناح ظاهرخان دارد.

یکسال از عمر دولت کرزی میگذرد حد اکثر ساحه اقتدارش درعمل محدود به ولایت کابل بوده وهم توانسته است تحت نظارت مستقیم نظامی امریکاومتحدین آن در بعضی ازولایات شرقی وجنوب غربی کشور فقط والیانی رامنسوب نماید که آنها بیشتر نقش سمبولیک دارد تا امکان اعمال قدرت واقعی دولتی درین ولایات. در دولت عبوری هم بیشتر نقش اجرائی را گروه های ائتلاف شمال دارند. اکثر ولایات کشور هم بوسیله حاکمان ائتلاف شمال بگونه مطلق العنانی اداره میشود وسایر ولایات دیگر هم تحت کنترول حاکمان محلی قومی بهمین نحو اداره میشود. فقط درین اواخر حکام ولایات هرات، بلخ، قندهار، وننگرهار حاضر شده اند تا مبلغی از عواید کم رکلت شان را به دولت کرزی بدهند باقی در تمام امور بگونه خود مختار حکومت میکنند و هر کدام آنها ارتش وتشکیلات امنیتی خاص خود را دارند. این حکومت هر چه بیشتر بفرق تقویت نیروهای نظامی، امنیتی وتشکیلات سیاسی خودشان هستند. کمترین توجهی به پیشرفت اوضاع اقتصادی واجتماعی محل وبهبود زندگی مردم تحت کنترول شان ندارند. در حدود یکنیم ملیون مهاجرینی که از پاکستان وایران بکشور برگشته اند و صدها هزار بیجا شدگان داخلی در شرایط فقر، گرسنگی، بیدوائی، بیسپیناهی در فاجعه بارتترین وضعی بسر میبرند.

علاوه بر رقابت وتضاد های قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی برسر نفوذ وسلطه در دولت دست نشانده؛ این دولت درگیر تضاد های گوناگون داخلی نیز هست؛ که این تضادها ماهیتاً ناشی از وابستگیهای شدید و مزدوری جناحهای متشکله

آن بقدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی است. از جمله: تضاد بین هواداران ظاهرشاه و کرسی وائتلاف شمال در داخل دولت مرکزی وولایات تحت کنترل آنها، تضاد بین خوانین وقوماندانهای ولایات شرقی وجنوبی کشور که سهم مناسب شان رادردولت "مرکزی" بدست نیاورده اند) بادولت کرسی؛ تضاد بین قوماندانهاوسران اقوام وخوانین ولایات شرقی وجنوبی وسایر مناطق کشور باائتلاف شمال؛ یابعبارتی تضاد بین بخشهای ازطبقات وگروه های ارتجاعی ملیت پشتون باطبقات وگروه های ارتجاعی متعلق به اقلیتهای ملی شامل درائتلاف شمال که سهم قابل ملاحظه رادردولت مرکزی وحکومات محلی کشور دارند؛ وقراردعای شان به تناسب نفوس ملیت پشتون دردولت مرکزی وولایات کشور سهم مناسب بآنها داده نشده است. ونیز تضاد بین گروه های مختلف ارتجاعی خارج قدرت دولتی از جمله گلب الدین، بخشهای ازطالبان که درچندسازمان متشکل شده اندوسلیبرین بادولت کرسی. اینها خصلتاتضاد های درون طبقات ودسته بندیهای ارتجاعی است که گاهی تاسرحداثتاگونیزم انجامیده وپرسره م میگویند؛ ولی اکثرآبآسانی بمصالحه وسازش میرسند.

توده های مردم درسراسرکشورچه تحت حکومت کرسی درکابل وچه تحت حکومت قوماندانهاوامیران درولایات ازبلی امنی وعدم مصئونیت جانی ومالی، اختناق واستبدادبه شدت عذاب میکشند؛ ازحقوق وآزادیهای سیاسی، اجتماعی ومدنی محروم اند؛ شبکه های پولیس مخفی بوسیله دولت کرسی وحکام محلی سازمان داده شده وعلیه مردم بکارگرفته شده اند. هیچکس رایارای اعتراض دربرابرمظالم وستم این حکام خودکامه نیست، فقروگرسنگی، بیسپریناهی، مریضی وبینوائی ویکاری بیدادمیکند. هیچنوع پلان مئوشروعملی عاجلی برای بهبودشرایط زندگی توده های مردم مطرح نیست. آزارواذیت، ضبط اموال وجایداد، تجاوزوهتک ناموس، لت وکوب جرمیه های نقدی سنگین وکوچ اجباری اقوام متعلق به ملیت پشتون درولایات شمال، غرب وشمال غرب کشوربوسیله حکام محلی ائتلاف شمال بطور گسترده اعمال میشود. همچنان باعین شیوه ستمگری علیه قوم گجدرولایات تخار، بغلان، کندوزویدخشان بوسیله نیروهای جمعیت وشورای نظار، دوستم وحزب وحدت اعمال میگردد. ستم، آزارواذیت، توهین وتحقیرعلیه اقلیتهای هندووسک بشدت اعمال شده، خانه هاودارائی های آنهادرکابل وسایرولایت کشورضبط گردیده است؛ ودرتمام ولایات کشور زندگی مردم درگرواین باندهای جانی قرارگرفته است.

باتمام تبلیغات گمراه کننده که درطی یکسال بوسیله قدرتهای امپریالیستی اشغالگردولت کرسی درجهت بهبودشرایط زندگی مردم صورت گرفته است؛ اوضاع اقتصادی، سیاسی واجتماعی کشورهرروزبجهت بحران عمیق بیش میروند؛ بحران فقروگرسنگی بیش ازهمه عمیق است؛ قرارارزیابی پروگرام موادغذائی ملل متحددرحدوده ملیون تن ازگرسنگی رنج میکشندکه چهارملیون آن درحالت نهایت بحرانی قراردارند. ملیونها تن ازمعمولترین سرپناه محروم اند. از"کمکهای" وعده داده شده بوسیله دولتهای امپریالیستی وارتنجاعتی برای سال جاری که بالغ به یک میلیاردوهشتصدملیون دلاراست؛ طبق رایورملل متحدتاکنون درحدودیک میلیاردآن رسیده است؛ ولی وزیرپلان دولت کرسی شکایت داردکه تاکنون ازین "کمکها" بدسترس آن قرارنگرفته است. حتی این رکن عالیرتبه دولت دستنشانده ادعاداردکه این پولها ازکانالهای صاحبان قدرت ونفوذ مختلف خارجی وداخلی "بمصرف" رسیده ومیرسدکه اثرات آن در بهبودزندگی مردم وآبادی کشور محسوس نیست. امریکا، جاپان ودولت سعودی در نظر دارند تا یک کم (۲۰۰) ملیون دلاری شان رادراعمار وترمیم شاهراهای پخته بمصرف برسانند. که آنها بیشتر درجهت فراهم کردن تسهیلات برای سرمایه

های امپریالیستی و کمپرادوری است. بخشهای زیادی از این کمکها از طریق ملل متحد بمصرف میرسد و یا از طریق ملل متحد و دولتهای کمک کننده بدسترس مؤسسات غیردولتی گذاشته میشود؛ که بیشتر بشکل کمکهای غذایی و یا صرف پروژه های غیرتولیدی میشود.

در بخش زراعت کمکهای مئوثری به دهقانان کم زمین صورت نمیگیرد؛ کمکها عمدتاً بدسترس زمینداران بزرگ و متوسط قرار میگیرد. منابع آبی کشور در طی (۲۵) سال اخیر اکثراً تخریب شده است؛ ذخایر آب با تخریب کسالیهای چهار سال اخیر خشکیده است که این امر مزیدی بر علت بوده است؛ اکثر اراضی مزروعی و چراگاهی کشور از زمین فرش است، مالداران کشور اکثراً از زمین رفته است، بخش تولیدات صنعتی هم بسیار اندک و ناچیز است، اکثریت مواد غذایی از خارج وارد میشود، نرخ مواد غذایی و سایر اشیاء مورد ضرورت توده های مردم بسیار بالاست، بیکاری بطور گسترده وجود دارد، اکثر مهاجرین تازه وارد اکتله های وسیعی از دهقانان بی زمین و فقیر و کوچیهات تشکیل میدهد که بیشتر آنها به شهرهای آورده اند و در کپه های مختلفی جای داده شده اند و یاد رکبه های نهایت محقری بدون هیچگونه امکانات زندگی در اطراف شهرهای بزرگ ساکن شده و زندگی رقتباری را سپری میکنند. گروه های قدرتمند تنظیمی و مقامات دولتی چشم بکمکهای نقدی ای دارند تا تحت نام "بازسازی" افغانستان بخش قابل ملاحظه از آنها را مورد دستبرد قرار دهند؛ و هم فیصدی قابل ملاحظه از این کمکها صرف تدارکات، وسایل و مصارفات و معاشات بیش از یک هزار سازمان غیردولتی میشود که در افغانستان مشغول امر "بازسازی" اند و قسمتی هم تحت الجیب اینها میگردند.

اقتصاد کشور در تمام عرصه ها ویران است، تولیدات داخلی بپیمنه بسیار محدودی وجود دارد، اقتصاد بیشتر به واردات متکی است، پشتوانه کافی ارزی برای پول کشور وجود ندارد؛ سطح عواید ملی بسیار پایین است؛ و با کم کردن حجم پول ممکن نیست بتوانند به میزان مئوثری تورم لجام گسیخته را مهار کنند؛ نرخ مواد غذایی و سایر اشیاء ضروری توده های مردم را ثابت نگه دارند و با ارزش پول کشور را در برابر اسعار خارجی کنترل نمایند؟ هنوز امکانات لازم برای سرمایه گذاری سرمایه داران داخلی و خارجی (چنانکه دولت کرزی وعده آنرا داده است که زمینه امکان "رشد اقتصادی" و کار مزدوری برای بخشی از مردم مهیا گردد) میسر نشده است؛ و اگر سرمایه گذاری هم صورت گیرنده آنقدر وسیع خواهد بود و نه هم در بخشهای صنعتی سرمایه گذاری خواهد شد. هنوز هیچکسی و هیچ نهادی اطمینان به مهیا شدن شرایط امن باین نزدیکیها در کشور ندارد. ازینرو امکان سامان دادن به اقتصاد و رشد کسته کشور تحت شرایط دولت مزدور و سلطه امپریالیزم بمنظور بهبود شرایط معیشتی توده های مردم حتی طی چند سال آینده هم بگونه مئوثر متصور نیست. فقط اقلیت محدودی از اقلیت متوسط و مرفه در شهرها و دهات در کنارتلجران و ملاکان و صاحبان قدرت دولتی، باندهای مسلح تنظیمها و وابستگان آنها از اوضاع نفع خواهند برد؛ باقی توده های میلیونی کشور بدرجات مختلف در فقر و نیستی و فلاکت دست بگریبان باقی خواهند ماند.

حتی در صورت تشکیل دولت مرکزی متحدی در طی چند سال آینده و رونق نسبی اقتصاد کشور قدرتهای امپریالیستی افغانستان را (طوریکه خادمان آن یاوه سرانی میکنند) به راه رشد و ترقی هدایت نخواهند کرد؛ زیرا کشورهای امپریالیستی سعی میکنند تا تولیدات کشورهای "جهان سوم" را بیک یاد و محصول منحصرنگهدارند؛ از قبیل نفت و گاز، مس، چای، آهن، قلع، پنبه، چای قهوه، برنج، شکر، میوه های تازه و خشک و سایر تولیدات آنها. و حاصل فروش این مواد، نه بمنظور وارد کردن ماشین آلات و توسعه صنعتی این کشورها بلکه برای تهیه اسعار بمنظور پرداخت قیمت واردات و یا پرداخت

ربح بدهیهای خارجی صورت میگیرد. قدرتهای امپریالیستی خصوصاً آمریکا در صورت تأمین "امنیت" و استقرار یک رژیم باثبات از نیروهای ارتجاعی خادم و وفادار آنها در افغانستان که بتواند با اعمال اختناق، استبداد و سرکوبگری علیه توده های خلق و نیروهای واقعاً انقلابی، مترقی و آزادیخواه در جهت دفاع از منافع امپریالیسم شرایط مساعدی را برای فعالیت سرمایه های امپریالیستی در افغانستان و کشورهای منطقه و انتقال انرژی و سایر مواد خام بوجود آورد؛ یقیناً که امپریالیستها علاوه بر گسترش سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی شان با همکاری طبقات ملاک کمپرادور به بهره کشی و استثمار بی رحمانه توده های خلق در تمام عرصه ها پرداخته و بغارت منابع کشور منجمله معادن مختلف دست خواهند یازید.

در مورد پروژه آغاز مکتب و پوهنتونها که تبلیغات زیادی بوسیله دولت دستنشانده و امپریالیستها و مرتجعین صورت گرفت و آنرا یگانه دست آورد تجا و زواشغالگری امریکا و متحدین آن بعد از سقوط رژیم طالبان میدانند؛ بیشتر از (۸۰) درصد آن در شهرها خصوصاً در شهر کابل متمرکز است آنهم با کیفیت بسیار نازلی با کمبود استادان مجرب و با کمترین ویادون مواد و لوازم درسی، اتاقهای درسی، محل رهائش و اعاشه برای محصلین پوهنتونها و سایر مؤسسات تعلیمات عالی. در دهات که (۸۰) درصد مردم زندگی دارند فقط بطور نمایی به سویه بسیار محدود با کمترین امکانات درسی، معلم و اتاق درسی در هر ولسوالی چند باب مکتب را بنام افتتاح کرده اند.

در شرایط فعلی نمیتوان از وجود دولت واحد مرکزی در افغانستان صحبت داشت. و دلیل آنهم رقابت و تضاد است که قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خارجی و نیروها و گروه های ارتجاعی بومی مزدوران آنها بر سر نفوذ و سلطه بر آن سخت در رقابت اند. با آنکه با تشکیل لویه جرگه اضطراری مزورانه کوشیدند دولت پوشالی دستنشانده در کابل را "دولت منتخب مردم" و "مظہر اراده آنها" جابزنند؛ ولی بیش از همه عدم مشروعیت این دولت عیان است؛ زیرا هرگز مردم افغانستان مشروعیت و قانونیت آنرا صحت نگذاشته اند. بهر صورت با وجود تضادهای متعدد درونی این دولت و موجودیت رقابت و تضاد قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی بر سر سلطه و نفوذ بر آن، قدرتهای امپریالیستی هر چه بیشتر سعی خواهند کرد تا به تقویت و تحکیم سلطه آن بر مردم بپردازند؛ و الزاماً مقدم بر هر مورد دیگری بخش هنگفتی از "کمکهای" خارجی و عواید کشور را صرف تشکیل ارتش، نیروهای پولیس و دستگاه پولیس مخفی و تجهیزات تقویت آنها خواهند نمود. که اولین شرط بقای آن در کنار قوای اشغالگر خارجی خواهد بود. زیرا چنین دولتی که بازور سرنیزه قدرتهای امپریالیستی از جانیتترین و شریتترین نیروهای مزدور ضد مردم تشکیل شده است، بدون اتکاء به چنین ماشین سرکوبگر نظامی نیرومند و اعمال قهر بر توده های خلق امکان بقا و تداوم برایش میسر نخواهد بود. و خلق بزنجیر کشیده افغانستان با تحمل جنایات و اجحافات غیر انسانی، فقر و گرسنگی، بیچارگی و مصائب بشمار دیگری در طی یک ربع قرن چه تحت سلطه حکومت جانیان "خلقی" پرچمی و سلطه استعماری شوروی، دولت اسلامی جهادیان و امارت اسلامی طالبان و پیاپیستم و استثمار بی رحمانه و توهین و تحقیر فئودال کمپرادورهای ایران و پاکستان، کشورهای خلیج و رژیمهای تبعیضگرو مستبد سایر کشورهای مهاجرت به شدت عذاب کشیده و میکشند؛ باز هم در زیر سلطه حاکمیت وحشیتترین نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و سلطه استعماری امپریالیسم عذاب خواهند کشید.

یقیناً که تداوم این اوضاع و شرایط فشار بر توده های خلق افزایش خواهد داد که به تشدید تضاد بین توده های خلق افغانستان و اشغالگران امریکائی و متحدان آن رژیم دستنشانده پامیدهد. و حل این تضادها از طریق مبارزه توده های

خلق تحت رهبری يك حزب واقعاً انقلابی پرولتری که از آگاهترین و باایمانترین انقلابیون پرولتری تشکیل شده باشد امکان پذیر میگردد. تحت رهبری چنین حزبی است که توده های مردم از جمله کارگران، دهقانان فقیر و بی زمین، زحمتکشان و روشنفکران مترقی ای (که در جهت دفاع از منافع طبقات خلق درین مبارزه در کنار آنها قرار گیرند) قادر میگردند تا به سلطه و اسارت امپریالیزم اشغالگر خاتمه بخشیده و با سرنگونی ارتجاع فئودال کمپرادوری حاکم مزدور شرایط را برای ایجاد دولت دموکراتیک نوین در کشور مهیا سازد. امکان تحقق این استراتژی انقلابی در شرایط فعلی از طریق گسترش مبارزه سیاسی جهت بیداری و آگاهی سیاسی و بسیج توده های مردم برای يك مقاومت سراسری علیه اشغالگران امریکائی و متحدان آن و دولت دستنشانده و تدارک جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب پرولتری انقلابی میسر میگردد.